

فهرست مطالب کتاب خفی علائی [قسمت ششم]

۱۳۹	بخش دوم / از کتاب "خفی علائی"
۱۴۰	مقالت اول / در وصیتهایی که طبیب را گوش بدان باید داشت
۱۴۲	توضیحات:
۱۴۵	مقاله دوم / در علاج بیماریهای اندامها سرتاپای
۱۴۵	باب نخستین / در بیماریهای "سر" و "دماغ" و غیر
۱۴۵	سرسام گرم
۱۴۶	سرسام خونی
۱۴۶	سرسام سرد
۱۴۷	مالیخولیا
۱۴۹	سبات
۱۴۹	فراموش کاری (Amnesia)
۱۵۰	سکته (Apoplexy)
۱۵۱	صرع (Epilepsy)
۱۵۲	فالج (Hemiplegy)
۱۵۳	خدر (۹۶) (Torpidness)
۱۵۳	لقوه (Facial Palsy)
۱۵۴	سرگشتن (۱۰۰)
۱۵۵	کابوس (Nightmare)
۱۵۵	تشنج (Convulsion)
۱۵۵	کراز (Tetanus)
۱۵۶	خدر (۱۰۶)
۱۵۶	رعشه
۱۵۶	صداع و شقیقه گرم (شقیقه درد نیمه سر (Hemicrany
۱۵۶	صداع و شقیقه سرد
۱۵۶	توضیحات:

بخش دوم / از کتاب "خفی علائی"

این بخش، مشتمل است بر هفت مقاله و اندر هر مقالتی و هر بابی نکته‌ای که از آن باب مقصود آن نکته باشد و در بیشترین کتب اگر بجویند نیایند. و غرض اهل علم و تحصیل از مطالعه کتب این نکتها باشد، هر یکی مقتضی شرحی که بدین کتاب لایق باشد یاد کرده آمد، چنانکه مقصود و مفهوم گردد و چیزی پوشیده نماند *انشاء الله تعالى*.

مقاله نخستین / اندر وصیتها است که طبیب را گوش بدان باید داشت

مقاله دوم / اندر اشارت کردن به علاج بیماریهای اندامها از سر تا پای و آن هیجده باب است:

(الف) در بیماریهای سر و دماغ.

(ب) در بیماریهای چشم.

(ج) در بیماریهای گوش.

(د) در بیماریهای بینی.

(ه) در بیماریهای دهان و دندان و زبان و حلق و حنجره.

(و) در زکام و نزله و سرفه و شوشه و ذات الجنب و ذات الریه و خیق النفس.

(ز) در بیماریهای دل.

(ح) در بیماریهای معده.

(ط) در انواع اسهال.

(ئ) در انواع قولنج.

(یا) در بیماریهای مقعد.

(یب) در بیماریهای جگر.

(یج) در بیماریهای سپرزا.

(ید) در انواع یرقان.

(ید) در انواع استسقاء.

(یو) در بیماریهای گرده و مثانه و خصیه و ذکر.

(یز) در بیماریهای زنان.

(یج) در اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل.

مقاله سوم / در تبهای حصبه و آبله [سرخک و آبله] و مانند آن.

مقاله چهارم / در آماسهها و ریشهها و جراحتها.

مقاله پنجم / در علاج شکستن استخوان‌ها و کوفتگی و بیرون آمدن بندھااز جای خویش.

مقاله ششم / در زینت و پاک داشتن ظاهر تن.

مقاله هفتم / در علاج زهرها. و اینجا کتاب ختم شود انشاءالله

این هفت مقاله از بخش دوم کتاب یک دوره بیماریهای داخلی و جراحی و بهداشت تن خلاصه آنکه یک دوره بیماری شناسی و بهداشت است.

مقالات اول / در وصیتهای که طبیب را گوش بدان باید داشت

طبیب را که به نزدیک بیمار آید، پس از آنکه شرطهای امانت دینی و شفقت مردمی بجای آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندیدنیهای نگاه داشته باشد (۱). نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند، بدان طریق که در بخش نخستین از کتاب یاد کرده آمد، پس احوال آنروز و روز گذشته بپرسد و بداند که تا قوت بیمار امروز همچون قوت دیروز هست یا کمتر است یا بیشتر، و روز دیگر احوال بپرسد، اگر سه روز یکسان باشد، حکم کند بر بیماری که بنهایت رسیده است، و اگر هرروزی فزاید، بگوید هنوز در تزايد است، و اگر روزبروز می‌کاهد، بگوید که بیماری در انحطاط است و بپایان رسیده است، تدبیرها در خور آن کند، چنانکه اندرا بخش نخستین از کتاب یاد کرده آمد.

و بباید پرسید تا هیچ عضوی المی می‌یابد؟ اگر معلوم گردد که المی می‌یابد، بباید دانست که معظم بیماری (قسمت عمده بیماری) اندر آن عضو است. و اندر آغاز "تب"، ماده بر آن عضو ریخته آن عضو را قوت باید داد بضماد (مرهم) Unguent، Ointment یا "نطولی" (۲) موافق.

صفت ضماد و نطول - بگیرند: عدس مقشر و ناریوست و سماق (=Sumac) و گلنار (۳) و گل سرخ و برگ مورد (مورد Myrthe) از هر یکی راستاراست بزند در آب و "خرقه" بدان تر کنند و بدان عضو می‌نہند و ثقل [در نسخه "کا": ثقل] آن ضماد کنند.

و احوال خواب نیز می‌باید پرسید، تا بداند که دماغ به سلامت است یا نه، و اگر خواب نمی‌یابد، برخلاف این باشد. واژ شهوت طعام بپرسد، اگر شهوت بر جای بود، بداند که اعضای غذا به سلامت است، او میدواری

زیادت گردد و اگر نه، نه. و جایگاه خواب در خور حال بیماری باید ساخت. و شربت و دارو و غذا و خدمتکار اختیار کند، چنانکه باید. و اندر بیماریهای گرم، خانه خنک ترتیب باید کرد و بیمار را به جامه پوشیده دارد، تا راحت هوا و خنکی بدل او میرسد (۴) و تن او سرد نشود حرارت به اندرین باز نگردد.

و اگر کودک بیمار باشد یا یکی از اهل تنعم (۵) و چیزی آرزو کند، متابعت آرزو باید کرد و از آن نوع یا مانند آن چیزی اندک دادن.

و بباید دانست که حال قوت اندر بیماری همچون حال توشه است اندرسفر، همچنانکه مسافر اندر سفر توشه نگاه دارد، تا سفر بدان تمام کند، طبیب باید که عنایت سوی نگاه داشتن قوت بیمار تا بیماری بدان به پایان رسد. و بدین سبب گاه گاه طبیب را بدان حاجت آید، که بیمار راچیزی دهد (۶) که داند که بیماری زیادت شود، اما سبب زیادتی قوت شود. و این چنان باشد که در "تب محرقه" بیمار را غشی افتد، طبیب اندر آن حال، حرارت "تب" ننگردد، نان را به شراب تر کند و بوی دهد، تا قوت باز آید، و همچنین اندر "قولنج سرد"، و هرگه که درد سختر شود، طبیب دارو بیخبر (۷) کننده دهد، تا بیمار از آن درد بیخبر شود، بدان طریق عارضه قوی را زایل کند. پس به علاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد و به استفراغ، حاجت آید، هیچ توقف نباید کرد، و آنجا که قوت ضعیف باشد نخست (۸) به غذا قوت باید داد پس استفراغ کردن، و آنجا که به استفراغی تمام حاجت آید، بیکبار بر طبیعت الحاج (اصرار) نباید کرد بلکه بتغایری استفراغ باید کرد، و اگر بیماری خطرناک باشد واین من نتوان بود که قوت چندان پای دارد، که ماده پخته شود، زود استفراغ باید کرد و علاج قوی باید کرد، و اگر خطرناک نباشد، علاج قوی تاخیرباید کرد، و تا نصیح پدید آید، پس علاج قوی کند.

و اندر بیماریهای کهن، هر چند روزی، فترتی باید افکند، تا هم قوت نگاه داشته باشد وهم بیمار و علاج آسایش باید و طبیعت از پس فترت، علاج را قابل تر می شود و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه در مدت دراز، به سبب مداومت (۹) بر علاج، طبیعت با دارو خو کرده شود، منفعت پدید نیاید. و هر چند روزی شربتها اگرچه همه از یک نوع باشد، یکی به دیگر بدل می باید کرد، تا طبیعت بیک چیز خو کرده نشود.

و هرگاه که طبیب اندر علاج، یک طریق می سپرد و هیچ اثر نمی بیند، به ضد آن باز باید گشت، و اگر به حقیقت داند که بر صواب آنست، که اگرچه اثر دیر ظاهر کند، از علاج برنشاید گشت. و اگر در علاج خطائی افتاد، اثر آن خطا ظاهر شود، از آن طریق زود بر باید گشت، پیش از آنکه اثر قوی تر ظاهر شود.

و اگر بیمار خفتی (سبکی) یابد بر خلاف قیاس بدان فریفته نباید شد، و همچنین اگر بخلاف قیاس، عارضه پذید آید که سخت هایل (سخت ترسناک) باشد نباید ترسید، که عارض زود زایل شود، و بیمار قوی تر کیب و تن آبادانرا. استفراغ بیشتر باید کرد، و بیمار نازک و لاغر، علاج، بتغیر مزاج باید کرد و استفراغ کمتر.

و اندر همه بیماریها، دلخوشی بیمار باید جست و با مراد ایشان بباید ساخت و تدبیر قوت (۱۱) بباید کرد، بهر چه ممکن گردد و از غم ودل، ناخوشی (۱۲) دور باید داشت و بعضی را به بشارتها و امیدها (۱۳) و بعضی را به

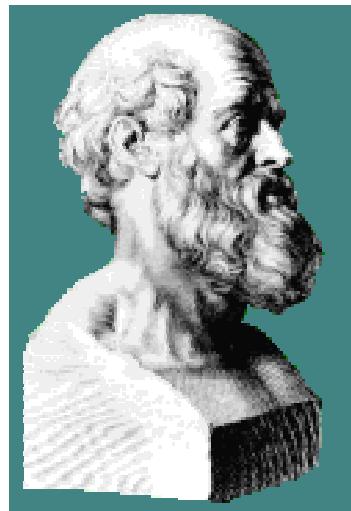
(۱۴) "ز" و "جواهر" و غیر آن و بعضی را به حضور دوست و مونس دلخوش باید کرد، تا شاد شود.

و اندر گرمای سخت و سرمای هیچ علاج قوی نباید کرد، و آنجا که به استفراغ و تغییر مزاج حاجت آید و یک چیز یابند که هر دو معنی را شاید به غنیمت باید داشت، چنانکه در "تب صفرا" (۱۵) آب آلوي سیاه.

طبیب تا تواند که علاج به غذا کند، بدارو مشغول نباید بود، و تا تواند که به داروی بسیط، یعنی ناآمیخته علاج کند، داروی آمیخته نباید داد (۱۶). و طبیب را داروی مجهول (داروی ناشناخته) که مجهولان (۱۷) و پیر زنان (۱۸) آزمایند و حکایت کنند، بکار نشاید داشت و بدان اعتمادنشاید کرد.

توضیحات:

۱ - طبیب در برابر بیمار باید از هر جهت پاک و منزه باشد، و این شرط اول است برای تمام اطباء که از دوران بقراط - طبیب یونانی - تابه حال در جمیع قسم نامه ها، وصایا، آثین پزشکی، آداب پزشکی، ناموس طبابت، ناموس الطب، اخلاق پزشکی، علم الاخلاق پزشکی، پندها و اندرزهای طبی و امثال آن آمده است که حاجت به توضیح نیست. علم الاخلاق پزشکی (Meolical Ethics فرانسوی) (Deontologie meolicale انگلیسی)



Hippocrates
National Library of Medicine

بقراط حکیم

۲ - نطول: آبی که در داروها جوشانیده باشند و بر روی عضوی ریزند.
• نطول خماد گرم (فرهنگ سید مصطفی طباطبائی Comperess)

۳ - گلنار: یک نوع درخت اناری که جز همان گل ثمری ندارد و هر گل سرخ بزرگ صد پر (ناظم الاطباء) • گلنار:

• گل انار =Pomegranate Purple (آریانپور)



گلنار ، گل انار – Pomegranate Purple

۴ - در بعضی نسخه ها، "برسر" آمده است.

۵ - سایر نسخه ها، جمله "یاقوت ضعیف باشد" را اضافه دارند.

۶ - در مج (۱)، "چیزی ندهد" آمده است.

۷ - در سایر نسخه ها، "خدر کننده" آمده است.

۸ - در "کا" ، "نخست انتعاش قوت را تدبیر باید کرد" آمده است.

۹ - در "مر" ، "مدافعه" آمده است.

۱۰ - آبادان: سالم، در نسخه های دیگر، "آبادان" آمده است.

۱۱ - در "مر" ، "قوت دل" آمده است.

۱۲ - در مج ۱)، "دلخوشی بیمار باید جست" و در "کا" ، "از اندوه و ناخوشدلی" آمده است.
۱۳ - در "مر" ، "مواعید" آمده است.

۱۴ - نسخه "مر" ، عبارت "به لباسها" را اضافه دارد.

۱۵ - در سایر نسخه ها، "صفراوی" آمده است.

۱۶ - عین همین مطلب در گفته های "رازی" و "ابن سینا" آمده که حتی الامکان تا ممکن است درمان با غذا به عمل آید و اگر ممکن نشد باداروی مفرد (بسیط) و یا داروهای مرکب.

۱۷ - افراد ناشناخته (غیر طبیب یا طبیب گمنام) *

۱۸ - این مطلب که "پیر زنان" را در امر درمان دخالت نباید داد، در نوشته های "رازی" آمده است (رجوع شود به ترجمه قصص و حکایات المرض، تالیف رازی، از انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۹۴۰).

مقاله دوم / در علاج بیماریهای اندامها سرتاپای

باب نخستین / در بیماریهای "سر" و "دماغ" و غیر

سرسام گرم

"سرسام" دو نوع است، یکی آنکه ماده آن صفرای خالص باشد، دوم آنکه صفرا با خون آمیخته بود و غلبه خون را باشد.

اما آنچه ماده آن صفرای خالص بود آنرا بلغت یونانی "قرانیطس" (Encephalitis, phrenitis) گویند و به پارسی "سرسام" گویند. و "سرسام" بلغت متقدمان، آماسی است یعنی "سرآماس" . و این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد که اندر گوهر دماغ یا اندر غشای دماغ یا اندر هر دو پدید آید، لکن "قرانیطس" در غشای دماغ باشد. و ترجمه "قرانیطس" هذیانست و سبب این علت، بسیاری صفرا باشد، اندر تن، و بسیاری بخار که به دماغ برآید.

علامتهای آن:

تب گرم و دردسر و بیخوابی و هذیان گفتن و اختلال (۱) عقل و تشنگی و خشکی (۲) دهان و تلخی و درشتی زبان.

علاج آن

صندل سفید واندکی کافور بگلاب سوده و سرکه برچکانند و می بویانند، و خرقه کتان (پارچه کتانی) بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ) گیجگاه (Temporal او می نهند، و پای را به آب گرم و طبیخ بنفسه و بابونه می مالند و می شویند، و طبع را به حقنه نرم یا به شیاف که ازبنفسه و شکر و سقمونیا ساخته باشند، فرود آرند.

صفت حقنه

بنفسه ده درمسنگ، نیلوفر سه درم، عناب (Jujube) بیست عدد، سپستان چهل عدد، بابونه ده درم، همه را در یک من آب بپزند، تا دو بهر (۳) برود، و پالایند و هفت درم روغن گل یاروغن بنفسه و یک وقیه شکر سرخ و [?] اندر پنجاه مثقال از این مطبوخ کنند و حقنه کنند.

و اگر از حقنه و شیاف مانع باشد، ماءالرمانین (۴) و، شیرخشت (۵) دهنده با طبیخ خرمای هندی (۶) و شیرخشت، و هر شب، دو درم اسغول اندر جلاپ و انار ترش میدهند، و هوای خانه، خوش باید، اندر تاریکی و روشنی معتدل، و دیوار خانه ساده باید، نقش و صورت و کتابت هیچ نباید(۷)، و نزدیک بیمار، برگ بید شسته و نیلوفر و میوه های خوش بوی و خنک باید، و شربت از بهر تسکین حرارت، آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب

ریوچ و شراب حماس (۸) ترنج (۹) و شراب صندل و آب کدو را با آب غوره آمیخته و اندکی شکر بر نهاده، و از جهت نرم داشتن طبع، شراب آلو و شراب خرمای هندی (۱۰) و شراب بنفسه و آب خربزه هندی و آب میوه ها، واگر حرارت بی اندازه باشد، پس از آنکه استفراغ کرده بود، قرص کافوردهند، و هر روز (۱۱) که تب گساریده (۱۲) شود، پای از بن ران تا شتالنگ بینندن، چنانکه از رنج بستن اندکی آگاه شود و یک زمان اندر آب گرم نهند و بمالند پس بگشایند و بستن از بن ران آغاز کند و گشادن از شتالنگ و [ظ : و غذا: [مزوره (۱۳)].

از جهت نرم داشتن طبع، از میشو (۱۴) [در نسخه اساس کار خوانده نشد] و آلو سیاه و زرد آلو و خرمای هندی و از ماش مقشر و اسفناخ و کشک جو همه به شیره مغز بادام و مسکه (۱۵) کند، و اندر ترشیها برگ چغندر در افکند و در شکر چاشنی دهد، و از جهت باز گرفتن طبع، ازناردانک (۱۶) و آب سیب ترش و آب آبی ترش و آب غوره به شیره مغز بادام بربان کرده و اندر هر مزوره ای دو درم تخم خشخاش کوفته در افکند، صواب بود، و از جهت صفرا و خون، طفحیل (۱۷) از عدس مقشر و زیره باج (آش زیره) که عناب در روی پخته باشند (۱۸).

سرسام خونی

این علت را بلغت یونانی "فلغمونی" (فلقمونیا) Phlegmon گویند.

علامتهای آن

سرخی زبان و رگهای ممتلی وتب گرم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض سریع و صلب، و باشد که زبان بگیرد، و روشنائی نخواهد.

علاج آن

فرق میان علاج این و علاج "قرانیطس" آنست که این علت را نخست فصدیا حجامت کنند و دیگر علاجهای بدن نزدیک بود، و نیز باشد که به حقنه قویتر یا مسهله قویتر حاجت آید، نخست حقنه کند نیز یا شیافی تیزنهادن، پس "قی" کردن.

سرسام سرد

این علت را "لیثرغس" گویند او و ماده آن بخاری باشد که از بلغم به دماغ بر آید و سبب آن بسیار خوردن طعامهای سرد و تر باشد، چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی و پیاز پخته و خام و میوه های تر (۱۹) و مستی متواتر.

علامتهای آن:

غلبه خواب و فراموش کاری و صداع نرم و تب آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ خام سفید و بسیاری آب دهان.

علاج

نخست حقنه کند تیز یا شیافی تیز، پس قی کردن، پس ایاره فیقرا و شحم حنظل مرکب کرده، اندر مطبوخ افتمیون دادن، پس هر بامداد گلنگین (۲۰) با مصطفکی و انسیون (بادیان رومی =Aniceplant > شلیمر) دادن، و مفاصل به روغن قسط و مانند آن مالیدن، و اگر "تب" آید، کشکاب دادن، بودنه کوهی (۲۱) و زوفای (Hyssope) خشک و تخم کرفس و بادیان و سعترو مانند آن در وی پخته و اگر "تب" گرمتر باشد، بادیان تر و برگ کرفس و قدری نخود درو بپزند.

صفت حقنه تیز:

بگیرند: شحم حنظل و افتمیون از هر یک، یک مشت، بسفایج (۲۲) نیم کوفته دو مشت، بودنه کوهی یک مشت، بپزند، چنانکه رسمست و بپالایند، و دو "درم" بوره اندرده "درم آب کامه حل کنند و ده "درم" روغن زیت و ده "درم" فانید (قند) برافکنند و بکار دارند.

و شیاف یا از ترب تراشیده یا از صابون یا از شحم حنظل و بوره ونمک و فانید سرشته بنهند و پس از آنکه همه استفراغها کرده باشد، بخارسرکه و فوزنه و حاشا (۲۳) در وی [؟] پخته [؟] به بینی او میرسانند، و به داروهای لطیف کننده، غرغره فرمایند، و بلبل (فلفل) و جندبیدسترمب بویانند و یا (۲۴) "عطسه" آورند.

و در هیچ وقت نگذارند که در خواب عرق (۲۵) شود(۲۶) و سجرنیا(۲۷) و مانند آن میدهند، و اگر دراز گردد دو دانگ جندبیدستر با انگیین سرشته بدهند، و ضمادی از جندبیدستر و سعتر و بودنه کوهی و حاشا به سرکه عنصل سرشته بر سر او نهند، و نطولی از بابونه و بودنه و نمام و حاشا و مرزنگوش (۲۸) و شبت بکار دارند، و موی سر مردم سوخته و باسرکه سرشته بر سر و پیشانی مالیدن سود دارد.

مالیخولیا

علتی سوداوی است و از بهر آنکه گوهر دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در دماغ است، روشن است و "سودا" خلطی تیره و تاریکست. هرگاه که بخار سودا به دماغ رسد، مزاج دماغ بگردد و آن بخار با روح نفسانی بیامیزد و روح، تاریک و تیره شود از بهر آنکه مردم از هیچ چیز چنان ترسان نبود که از تاریکی و از هیچ چیز چنان شاد نباشد، که از روشنائی، به سبب (۲۹) آنکه در تاریکی نیک و بدو دوست و دشمن را نتواند دید و نتواند شناخت. و بدین سبب، مردم، همیشه از تاریکی ترسد، پس کسی را که تاریکی اندرون دماغ باشد، ترسان تر باشد از بهر آنکه از تاریکی بیرون بتوان (۳۰) گریخت و از تاریکی اندرون و از دماغ خویش نتوان گریخت. خداوند این علت، پیوسته کوفته و تنگ دل و ترسان و بدگمان باشد و از بهر آنکه سودا غلیظ است و مزاج آن سرد و خشک است و چیزهای خشک و غلیظه ر نقشی (۳۱) که بگیرد، نیک (۳۲) نگاه دارد (۳۳) و فعل سردی و خشکی به تنفس است، خداوند این عل پیوسته کوفته خاطر و تنگ دل باشد.

و این علت به مشارکت معده است و "سپرزا" (۳۴). و هرگاه که علت به مشارکت معده بود، خداوند علت

از "قی" کردن راحت یابد و آنرا "مالیخولیا مراقی" (۳۵) گویند. و سبب آن بسیاری سودا بود که هر روزاز "سپرز" به معده بر آید، و در هضم معده تقصیری باشد و به سبب آن تقصیر بادها اندر معده تولد کند و معده منتفخ شود و بر طعام مشتمل (۳۶) نتوان گشت، "قوت دافعه" (Expulsive Force) بدان سبب، کارخویش تمام نتواند کرد، بیشتری از آن سودا اندر معده بماند و گرم شود و بخارآن به دماغ بر آید.

علامتها

خداآوند این علت، بسیار موی و ستبر موی باشد و لون او سبزگونه باشد، و باشد که سخت سرخ یا اسمر (گندم گون) و "کتف" او قویتر از انداها باشد از بهر آنکه اندر تن او بادها بسیار تولد کند، و بادقوت سوی بالا کند، و حرکتهای چشم ایشان پیوسته باشد، چنانکه پلک چشم پیوسته بر هم میزنند و سخن به شتاب و نامبین گویند، و دل و جگر او گرم باشد، و بدان سبب، سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند، و دماغ او تر باشد، و بدان سبب، زیون و پذیرنده بخارها باشد، و اندر احشای او بادها و قرافر (صدائی قرق > Borborygmus آریانپور) بسیارافتد، و بدان سبب شیق (۳۷) او غالب شود، و بعضی را به سبب تقصیر هضم، آب از دهان میرود.

علاج (۳۸)

اندرین علت، استفراغها بسیار باید کرد، و پیش از شربت استفراغ، شربتها و غذاهای لطیف و خنک باید داد و گرمابه و آب زن بکار بایدداشت. و اگر علت، دماغی باشد، یعنی اگر مبدأ علت از دماغ باشد، رگ صافن بگشاید، تا ماده از دماغ فرود آید. و اگر مراقی باشد، رگ باسلیق باید زد یا اسلیم. و اگر معده ضعیف باشد، اندر فصد توقف باید کرد، و آنرا که فصد کنند، اگر خون، سیاه باشد، چنانکه حاجت باشد، بیرون کنند، و اگر سیاه نباشد، نشان آن بود که ماده هنوز از دماغ بیرون نیامده است و در دماغ است، و اندر همه تن پراکنده نیست، رگ پیشانی زدن صواب تر باشد.

و داروی مسهل، نخست از ایاره (۳۹) فیقدا دهنده، و غاریقون (۴۰) و افتیمون و شحم حنظل با وی یار کرده، پس مطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون (۴۱) و ایارج لوغاذیا (نوعی معجون > کتاب پنجم قانون)، و هر روزیا هر سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افستان (۴۲) میدهنند، و نیز بگیرند: غاریقون نیم درم یا بیشتر، نمک نفطی (نمک نفطن نوعی نمک) نیم درم، فانید پنج درم، بکوبند و بسرشنند، و افتیمون کوفته با میویزدانه بیرون کرده بسرشنند و هر بامداد مقدار پنج درم بدهنند، و افتیمون کوفته پنج درم با سکنگیین سرشته سود دارد، و دل را به شراب لسان الثور) گل گاوزبان (Borage و مفرح قوت دهنده و اگر مزاج سرد بود دواالمشك و مثروديطوس و تریاق بزر دهند.

صفت مفرح

بگیرند: بادرنجبو و پوست ترنج و قرنفل و مصطفکی و قرفه (۴۳) و جوزبیا و قالله (۴۴) و نارمشک (۴۵) و بهمن سرخ (۴۶) و سفید و درونج (۴۷) وزرنباد و زعفران و تخم باد روح (۴۸) و تخم فلنجمشک (۴۹) از هر یکی دو درم، مشک تبتی دانگی و تسوهی (۵۰)، هلیله کابلی Chebule - Myrobolans <- (شلیمر) چهل

درم، شیرآمله (۵۱) شست درم، هلیله و آمله در مقدار دو من آب بیزند، تا با نیمه باز آید و بپالایند و انگبین برافکنند و به قوام آرند و داروها بدان بسرشنده، شربتی دو درم.

اگر ماده صفرائی بود، آب زن به آب فاتر بکار دارد و استفراغ به ماءالجبن (آب پنیر و شیر بریده) باید کرد و ماءالجبن، به سکنگبین افتیمونی باید ساخت، و اندر میانه روزها، ایارج فیقرا (۵۲) سود دارد. بگیرند: اطریفل چهار درم، افتیمون دو درم، ایارج فیقرا یک درم، همه بسرشنده و بدنهنده، و اگر معده ضعیف بود، گلشکر با عود یا مصطفکی دهنده، و علاج "دیوانگی" هم از این نوع است.

و کم خوابی را روغن (۵۳) کدو و روغن بنفسه باشیر دختران آمیخته، بر سرنهنده، و طبیخ بنفسه و نیلوفر و برگ عنبر التعلب (تاجریزی > Felouwott شلیمر) و برگ بید و کوک و خشحاش و بابونه و کشک جو و تراشه کدوی تر بر سر می نهند، و شراب خشحاش دهنده، نافع باشد.

سبات

این علتی است که بیمار همچون خفته باشد.

علامتهای آن

خفته اگر بیدار شود و زود بیدار شود، سبب آن بخارهای گرم و تربود. و اگر دیر بیدار شود، سبب آن رطوبتها تب غلیظ باشد اندر مقدمه دماغ (قسمت قدامی مغز) •

علاج آن

اگر زود بیدار می شود، ایارج فیقرا و اطریفل گشنبیزی دهنده، و اطراف بینندنده و می مالند، و طبیخ بابونه می بویند (۵۴)، و سرکه و روغن گل می بویانند. و اگر دیر بیدار شود، به حقنه تیز، زودتر استفراغ کند، پس ایاره فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک (۵۵) ترکیب کنند و بر سبیل شبیاره (۵۶) میدهنند، و بامداد مطبوخ افتیمون و با معجون نجاح دهنده، و هر بامداد به سرکه اسقیل (پیاز دشتی) غرغره فرمایند، و لعوق (۵۷) اسقیل میدهنده، و ناطولی از بابونه واکلیل الملک (۵۸) و سداب و مرزنگوش و نعناع و سعتر و برگ مورد بر سر می چکانند، و فرفیون و جنبدیستره، به روغن سداب سود دارد، چون بر صدغ و بیش (۵۹) سر او می نهند.

فراموش کاری (Amnesia)

علاج آن

علاج فراموش کاری به علاج سبات نزدیک باشد. غرغره به میویزج (۶۰) و خردل و عاقرقرا و پوست بینخ کبر کوفته و بینخته با انگبین (۶۱) سرشته سود دارد، و ترنج (۶۲) پرورده و معجون لبان بکار داشتن، سود دارد.

معجون لیان

بگیرند: کندر و وج (۶۳) و سعد و داربلبل (دارفلفل فلفل دراز) و زنجیل از هر یک، دو جزو، و روغن گاو دوازده جزو و انگین سی جزو، و داروها کوفته و بیخته کنند و به انگین بسرشند و در "خبره" (۶۴) کنند، و چهل روز، در میان جو پنهان کنند، پس بکار دارند، شربتی دو درم.

سکته (Apoplexy)

این علتی است که ناگاه افتاد و بیکبار، راه بر آمدن قوت روح حیوانی از دل به "سر" و "دماغ" و راه فرود آمدن قوت نفسانی از همه دماغ، به همه اندامها بسته شود، تا همه اندامها کاره آید و حاستهای باطل شود و جز حرکت دم زدن، هیچ حرکتی دیگر نماند. و سبب آن خلطی غلیظ باشد و لرج که اندر تجویفها (جوفها و سوراخها) و منفذهای دماغ باز ماند. و بسیار باشد که سبب سکته، غلبه خون باشد، چنانکه همه رگها و شریانها و تجویفهای دماغ پر شود و شریانها به سبب پری (۶۵)، حرکت نتواند کردن، سکته فرو گیرد. و بعضی از طبیبان این نوع را "خناق قلبی" گویند.

علامتها

گرانی سرودارو و طنین و دوى (۶۶) و کسانی اندر حرکتهای تاریکی چشم و اختلالج (پریدن > Subsultus شلیمر) همه اندام ها و بر هم ساییدن دندانها در خواب و امتلاعی رگهای گردن و سرد شدن دست و پای، این همه، مقدمات "سکته" باشد و "کفک" (۶۷) اندر "سکته" نشان زیاده شدن و صعبی علت و نشان دشخواری دم زدن باشد و نشان سهیلی علت، آسانی دم زدن باشد، لکن اگر دم زدن بی نظام باشد، نشان صعبی علت باشد. و آنجا که شبیهت (۶۸) افتاد که "سکته" گرفته است یا مرده، پلک چشم باز کنند، اگر مرده باشند، "حدقه" ناییدا باشد و اگر "سکته" بود، حدقه بر جای باشد.

علاج آن

نخست پر مرغ چرب کنند به روغن سوسن یا روغنی دیگر و به ایارج فیقرا آلوده کنند و به حلق او فرو کنند، باشد که "قی" افتاد، پس حقنه تیز بکار دارند، و مهره های پشت، به روغن فرفیون گرم کرده بمالند و تریاق بزرگ با مثرودیطوس یا سنجرنیا یا انقردیا (۶۹) با یک مثقال حلتیت (۷۰) یا جندیدستر یا سکبینج اندر ماء العسل حل کنند و به حلق او فرو ریزنند، و موی سر او بسترنند، و خردل و جندیدستر با سرکه گرم کرده بسایند و بر سر طلی کنند، و سداب و مشک و جندیدستر می بویانند، و زهره کلنگ (۷۱) با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند، و قرنفل و بسباسه (۷۲) و خیربوا (هل کوچک و قاقله صغار) و گوزبوا (۷۳) و وج همه کوفته و گرم کرده اندر خرفه ظ: خرقه [کنند و بر سر او نهند، و نمک سوده و گرم کرده بر نهاده سود دارد، از پس استفراغها، گرمابه خشک و اندر آب گوگرد نشاندن سود دارد، و هرگه که سکته گشاده شود، بیست و چهار روزه مین علاج کنند و طعام از نخوداب و شوربا به گوشت گنجشگ و کبوتر بچه دهنند و با سعتر و دارچینی، و هر بامداد ماء الاصول (۷۴) دهنند، به روغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ، و هر هفته ایارج فیقرا دهنند (۷۵) و افتیمون و غاریقون.

صرع (Epilepsy)

این علتی است که اندامها، برهیات خویش نماند و افعال اندامهای حس و حرکت بی نظام شود و سبب این، سده ای باشد ناتمام اندر منفذهای جزو مقدم دماغ و بدان سبب "تشنج" پدید آید. و اگر "سده" تمام بودی، (۷۶) حس و حرکت باطل شدی، و اگر "سده" نبودی، حس و حرکت اندامها بی نظام (بی ترتیب) نشدی. و سبب "تشنج" آنست که دماغ از کیفیتی ناخوش و بخاری ناخوش که بدو رسد، گریز جوید و خویشتن بدان سبب فراهم کشد، همچنانک معده، طعامی را که ناپسندیده باشد، خواهد که خویشتن دفع کند، خویشتن را فراهم کند و "فوقاً" و "تهوع" و دماغ هرگه که کیفیتی ناخوش بدو رسد، خویشتن فراهم آرد (۷۷) اندر عصبهای و عضلهای چشم و روی (۷۸) و دیگر اندامها حرکت مختلف پدید آید و اضطراب میکند و تشنج کند. واژه‌های این گفته اند که "صرع" مر دماغ را چون فواقت معده را.

چون معلوم شد که "صرع" تشنجی است که نخست اندر دماغ افتاد و بدان ماند که "عطسه" صرع کوچک است و عطسه (۷۹) صرع بزرگ، ولکن دفع عطسه به سوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف. و دفع "صرع" به سبب بسیاری ماده و ضعیفی قوت به همه جوانب باز دهد، تابخاری و کیفیتی بد و ناخوش به دماغ نرسد و "صرع" نیفتند. و اگر این بخار پیوسته اندر دماغ بودی "صرع" لازم بودی و می بینیم که ناگاه پدیدمی آید و زود زایل میشود. از اینجا بدانیم که بخار پیوسته اندر دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضه ای که بیکبار پدید آید و زود زایل شود، سبب آن، ثابت و ممکن (۸۰) نبود. پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه به دماغ میرسد و مدد آن زود گسسته میشود، و آن سبب، از عضوی دیگرست و از آن عضو، به دماغ میرسد، و بیشتر اندر معده باشد و اندر سر و اطراف آن. و بعضی را باشد که "صرع" بی تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب بی تشنج بگذرد.

علامتهای آن

زبان مصروع، زرد باشد و رگهای زیر زبان او، سیز باشد، واژ چیزهای که موجب خشم باشد (۸۱)، خشم سخت گیرد، و از اعراض "مالیخولیا" و "نفح" خالی نباشد.

علاج آن

اولاً مصروع، خویشتن را از سرما و گرمای نگاه باید داشت و بر گذرباد و آب نشاید نشست، و جماع و مستی و اندر گرمابه دیر نشستن نشاید، و از جایگاه بلند، فرو نگرددیدن، و اسب تاختن و نظاره هر چه چشم را تیره (۸۲) کند، و طعامهای غلیظ و شیرینی بسیار، زیان دارد، و کرفس، "صرع" را بجنباند، و گوشت بز (۸۳) بسیار خوردن بیم باشد که صرع آرد، و بلبل و خردل و مانند آن زیان دارد، و خوگوست (۸۴) تذرو و دراج و تیهو و گنجشک و سرخی گوشت بره و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدباهای، بنخود (۸۵) و گشنیز و دارجینی، غیر از این، هر چه هست زیان دارد، و داروهای گرم، اندک اندک به تدریج باید دادن، و در حال صرع، اندامهای مصروع راست کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند، چنانکه در علاج "سکته" گفته آمدست، تا زود بهوش باز آید، و جندیدستریا حلیت در ماء العسل بگذازند و به حلق او فرو ریزنده، و هر دو شب یا هر شب، نیم مثقال ایاره فیقرا

بدهنده (۸۶) و استفراغ بحب قوقویا (۸۷) و بحب اصطمخیقون و ایارج لوگادیا و مطبوخ افتیمون کنند، و تغیرمزاج به تریاق اربعه (۸۸) و معجون سیسالیوس (۸۹) و مترودیطوس ترکیب کنند، و اگر دو دانگ شحم حنظل با مترودیطوس ترکیب کنند، صواب باشد، و شلیشا (۹۰) یا آب مرزنگوش در بینی چکانند. و اگر "صرع" به معده باشد، "قی" فرمایند و ایارج فیقرا پیوسته میدهند و این ضماد بر معده می نهند (۹۱).

صفت ضماد

بگیرند، گل سرخ و سنبل و مصطفکی و قشور کندر کوفته و بیخته به شراب مشک بسرشند و بر معده نهند. و اگر بخار از اطراف بر می آید، بگیرند: بلبل و فرفیون و خردل و عسل بلاذر همه بسرشند و بر آن موضع نهند، تا ریش کند.

معجون سیسالیوس

بگیرند: سیسالیوس و عاقرقحا و اسطوخودوس (Lavender شلیمر) از هریکی ده درمسنگ، غاریقون پنج درم، قردمانا (۹۲) و حلتیت و زراوند مدرج (مدور، گرده، غلطان) از هر یکی دو درم و نیم، همه را بکوبند و بپزندو به سکنگبین که از آب بصل الفار (۹۳) و انگبین کرده باشند، بسرشندو هر بامداد یک درم یا یک مثقال بدهند.

فالج (Hemiplegy)

این نام تازیست. در لغت عرب، فالج، حالی باشد که در یک نیمه یک چیز پدید آید و حال این نیمه از نیمه دیگر جدا گردد، نام این علت از این معنی گرفته اند، بدین نام، سستی یک نیمه تن میخوانند.

علامتهای آن

نبض، ضعیف و بطی و متفاوت باشد. دلیل (بول، شاش) اندر بیشتر حالها سفید باشد و سرخ نیز باشد و سبب آن سرخی یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی گرده یا دری (۹۴) سخت یا آماسی. و هرگاه که عضو مفلوج (۹۵) به رنگ خویش باشد و لاخر و کوچک نباشد امیدوارتر بود. و هرگاه که به خلاف این باشد، نشان صعبی علت و ناپذیرفتن علاج بود.

علاج آن

استفراغ کنند، و به اول ماءالاصول نرم دهند، و ایارج فیقرا هر هفته میدهند، و حب قوقویا با ایارج فیقرا ترکیب کرده، میدهند، و از پس استفراغها، ماءالاصول قوى دهند، و قى فرمودن، سخت نافع باشد. واگر فصل سال و عمر مزاج بیمار مساعد بود، فصد باید کردن و نخست یک شربت سنجرنیا یا مترودیطوس بدهند و یک ساعت صبر کنند، پس فصد کنند، و غذانخودآب و گنجشک و مانند آن دهند.

خرد (۹۶) (Torpidness)

يعنى خفتن دست و پاى. علاج او همچون فالج بود نخست "قى" و "حقنه تيز" عمل فرمودن، پس ماءالاصول دهنده. علاج فالج اولا تا چهار روز برآيدو تا هفت روز نگذرد، علاج قوى نشاید کردن و اگر علت سخت قوى باشد، چهارده روز، لكن اگر "حقنه تيز" کنند روا باشد، و ماءالاصول که سخت قوى نباشد، سکنگبین عنصلي با اندک زوفای خشك صواب باشد. و از پس چهارروز ايارج فيقرا دهنده، و از پس يك هفته، غاريقون و شحم حنظل و نمک دهنده، پس استفراغ قوى به حب فرفيفون و حب شيطرج (۹۷) و حب قوقويابايارج فيقرا مرکب باید کرد، و به طبيخ افثيمون و استفراغ قوى به حب فرفيفون تمام شود، ماءالاصول قوى باید داد. و غذا، نان با ماءالعسل و طبيخ گندم با انگبيين، اگر قوت قوى باشد. و اگر ضعيف باشد، گنجشك بريان کرده و دراج و مانند آن.

و "قى" کردن سخت سودمند باشد. و اگر فصل سال و عمر و مزاج بيمارمساعد باشد، آغاز علاج، به فصد باید کرد از بهرآنکه مرکب همه اخلاطخونست، و اگر ماده بلغمی باشد، نخست يك شربت سنجرنيا يا مثرويپطوس ياترياق بزرگ (۹۸) يا انقرديا با يك مثالق سكبينج يا جاوشير يا حلتيت اندر ماءالعسل بدنه و پس از يك ساعت فصد کنند. و بعضی از اطباء فرموده اند که هر روز، يك مثالق ايارج فيقرا و نيم مثالق ببل ترکيب کرده بي؟ عسل باید داد، تا در معده دير بماند و اثر قوى تر باشد. و بعضی فرموده اند که ايارج و جندبيستر، نيمانيم، می باید داد، ازدرمسنگ تا پنج درم سنگ.

لقوه (Facial Palsy)

اين علتیست که اندر عضله های چشم و روی پدید آيد و ابرو و پوست پیشانی و لب از هیات خویش بگردد و گوژ (کژ، کج) شود.

علامتها

خداوند اين علت، آب از دهان، راست نتواند انداخت و باد راست نتواند دمید. و اگر سبب، لقوه و تشنج باشد، حاستهادرست باشد و پوست و عضله روی، ترنجide بود. و اگر سبب، "استرخاء" باشد، حاستها با خلل باشد و پوست و عضله های روی نرم باشد و غشای کام فرو آويخته بود.

علاج آن

احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز بگذرد، علاج نکنند، اگرطبع، ممسک باشد (مزاج کار نکند) روز دوم به حقنه معتدل، طبع فرودآرد، و اگر بالقوه علامتهاي "فالج" يا علامتهاي "سكته" باشد، در حال، حقنه تيز ب"اسهال" قوى استفراغ کنند، و يك هفته چون گذشت و استفراغ قوى کرده نشد، جز به غرغره و عطسه، علاج نشاید کرد. و آنرا که علامت فالج نباشد از پس چهار روز ايارج فيقرا دهنده، و از پس هفت روز به حقنه تيز استفراغ کند، يا حب قوقويابايارج فيقرا دهنده، و گوشت روباه يا گوشت خرگور (گورخر) Zebra بپزند و بکوبند و برسر و گردن ضماد کنند، يا روغن زيت يا روغن پودنه و زوفای خشك و حاشاو سعتر اندر سرکه بپزند و

روی و مهره های گردن بدان بمالند، و خردل به سرکه سوده بر "صدغ" و "رخ" مالیدن سود دارد، و پیوسته گوزبوا دردهان دارند، و قرنفل می مالند و خایند، و زهره کلنگ با شیر زنان درینی چکانند، و عصاره جغندر و عصاره مرزنگوش در چکانند، سود دارد(۹۹).

و در "لقوه" یک هفته این تدبیر می باید کرد و هر روز همچنین بگیرند، زنجبيل و وج از هر یکی یک مثقال، خردبکوبند و با دو مثقال عسل معجون کنند و سخرگاه میخورد و هر روز همچنین کند، و هر شب در زمان نماز خفتن، ده مثقال ماءالعسل میخورد، ما العسلی که در وی زعفران در کوبسته؟ نهاده باشد مقدار یک مثقال زعفران و هر روز یک طسوج جندیدستر و یک طسوج سیه دانه > Nigella - Seeds (آریانپور) خردبکوبند و در بینی میدمدم، و غذا، نخودآب به مرغ پخته میخورد، و بگیرند: بوره سه درم، نوشادر یک درم، پوست بیخ کبر پنج درم، بکوبند و با سکنگبین بدان غرغره کنند و تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نشاید چکانید.

سرگشتن (۱۰۰)

به تازی "دوار" گویند و "سدر" نیز گویند. و این علتی است که مردم، چون بر پای خیزند، چشم ایشان تاریک شود و بیم باشد که بیفتندو جهان گرد او در میگردد. و سبب خاص تر بدین علت خلطی باشد اندر تجویف دماغ و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذهای دماغ بگردد. و بسیار باشد که خلط اندر "معده" باشد، یا اندر "رحم" یا اندر "گرده" و "مثانه" و به سبب مشارکت دماغ بر آید.

علامتهای آن

اگر ماده اندر تجویف دماغ باشد، دوار لازم آید، و اگر از عضوی دیگر بر می آید، نخست نشان آفت آن عضو پدید آید، پس "دوار" حادث گردد.

علاج آن

اگر ماده اندر دماغ باشد، حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقویا و حب اصطمخیقون دهنده، و اگر به مشارکت معده باشد "قی" فرمایند، و از پس "قی"، معده را باطریفل کوچک و گلشکر و مصطفکی و عود، قوت دهنده، پس غرغره و عسطه فرمایند، و اندر طعام، گشنیز خشک، یا تر، بکار دارند. و اگر ماده، صفراوی باشد، معده را از پس "قی" به شراب غوره و شراب لیمو و مانند آن قوت دهنده. و اگر دماغ سخت ضعیف باشد، بامداد و شبانگاه پست جو و اندکی گشنیز خشک، بریان کرده با شکر بیامیزند ولختی روغن گل یا روغن بنفسه برچکانند و بدنهن. و از میوه ها، سیب و آبی (به) و انبرود (گلابی) موافق بود (۱۰۱)، و در "سرگشتن" و "کابوس" از غذاهای بخار کننده، چون سیر و پیاز و باقلی و گندنا و مانند آن پرهیز باید کردن، و به حب صبر با ایارج فیقرا و شحم حنظل یا قوقایا استفراغ کنند.

صفت حب صبر

بگیرند: هلیله زرد و گل سرخ از هر یکی یک درم، حب کنند و آب مقل.

و اگر در معده خلطی باشد، "قی" فرمایند، و از پس "قی" ، گلشکر بامصطکی و عود دهنده، مصطکی نیم درم با اطریف کوچک دهنده، و در غذاها گشینیز خشک کوفته با دارجینی آمیخته دهنده.

کابوس (Nightmare)

علتیست که مردم چون در خواب شوند، پنداشند که چیزی گران بر سینه ایشان است و ایشان را می فشارد و نفس ایشان تنگ می شود و آواز نتوانداد و نتواند جنبد. و این علت چون بسیار افتاد، مقدمه "صرع" باشد، یا مقدمه "سکته" بود.

علاج آن

اگر خون غلبه دارد، نخست رگ باید زدن، پس استفراغ کردن به ایاره فیقرا و شحم حنظل و غاریقون یا به حب اصطمه مخیقون یا به ایارج لوغازیا و طبیخ افتیمون، و غذا هر چه لطیف تر و اندک تر.

تشنج (Convulsion) کزان (Tetanus)

تشنج سه نوع است: یکی اندر عصب و عضله، عضو چون ممتلى گردد، عضله بهم بازآید و کوتاه شود و پهنا زیادت شود و بدان سبب آن عضو را دراز نتوان کرد، دوم آنکه عصیها و عضله ها از رطوبت اصلی خالی نشود (۱۰۲)، به سبب استفراغها و تحلیل که بیش از آن بوده باشد و این را "تشنج خشک" گویند، و سوم آنکه در باب "صرع" گفته آمد.

علامت

"تشنج امتلایی" بیکبار افتاد و "تشنج خشک" ، اندک اندک و از پس استفراغها بسیار افتاد.

علاج آن

اما علاج "تشنج امتلایی" همچون علاج "فالج" است. و روغن قسط و روغن سداب مالیدن و تکمید کردن به نمک سوده و هزار اسفند (۱۰۳)، و اندر طبیخ بابونه و شبت و ستر و بودنه دشتی و مرزن جوش و هزار اسفند واکلیل الملک نشاندن، و بخار شراب که بر سنگهای گرم ریزند، به بینی رسانیدن. و بگیرند: روغن زیست کهنه یک رطل بغدادی و موم یک و قیه و بگذارند و یک و قیه یا بیشتر فرفیون سوده برافکنند و بسرشند و طلی کنند، پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند از سنگ گرم. و "تشنج خشک" را اندر طبیخ بنفسه و خطمی و برگ جغدر و برگ کوک و برگ کدو نشاندن، و مهره های گردن و پشت به روغن بنفسه و به روغن کدو چرب دارند، و بنفسه و خطمی کوفته و بیخته اندر موم (۱۰۴) روغن سرشته بر سر و گردن او می نهندنیم گرم، و روغن کدو اندر بینی چکانند، سود دارد، و کشکاب با روغن بادام، و شکر و شیر خر (۱۰۵) با روغن بادام، و شوربا با مرغ

فریبه دهند.

و علاج "کراز" همچون علاج "تشنج" باشد یعنی تشنج خشک.

خدر (۱۰۶)

خفتن و گران شدن دست و پای را به تازی خدر گویند. بیماران رافت، و کسانی که آب سرد بسیار خورند و خدر مقدمه فالج باشد.

علاج آن

قی کردن باشد، پس به حقنه تیز و به داروی مسهل و استفراغ کردن، و ما العسل الاصول دادن با روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج رفتن.

رعشه

لرزیدن دست و پای را به تازی "رعشه" گویند. و بیشتر پیران رافت و کسانی که آب سرد بسیار خورند و کسانی که شراب بسیار خورند و پیوسته خورند.

علاج آن

همچون علاج "فالج" است و باز داشتن (۱۰۷) از شراب باشد، و روغن گل با روغن مورد و اندکی سرکه بر سر نهادن.

صداع و شقیقه گرم (Hemicrany شقیقه درد نیمه سر)

علاج آن

همچون علاج "سرسام گرم" باید کرد به قدر حاجت.

صداع و شقیقه سرد

و علاج این، همچون علاج "سرسام سرد" بود و علاج "سبات" هر دو به آن تأمل باید کرد والله اعلم.

توضیحات:

۱ - در "مر" ، "اختلال" آمده است.

۲ - در مج (۱)، "دردی دندان" و در "کا" ، "درشتی و زردی" آمده است.

۳ - یعنی دو قسمت آن بود (تبخیر شود) *

۴ - در "مر" ، "آب دو انار که ماءالرمانین گویند" آمده است.

۵ - در مج (۱)، پس از "شیرخشت" ، و "هندباء" [کاسنی] آمده است.

۶ - در "مر" ، "شراب خرمای هندی" که در زیر خرما "تمر" نوشته شده و در مج (۱)، "طبیخ تمرهندي" آمده است و خرمای هندوی: خرمای هندو، خرمای هندی ۰۰۰ (هدایه المعلمین) و خرمای هندی: تمرهندي (ناظم الاطباء)، خرمای هندی، ۰۰۰ خرمای هندو، اربه، اربو، تمرهندي (دهخدا) *

۷ - در "مر": نباید باشد *

۸ - حماض: ترشک (گیا) Wood - Sorrel (آریانپور) * در نسخه "کا" ، "حماض ترش و شراب زرشک و شراب انار و شراب لیمو" آمده است.



حماض ، ترشک - Wood-Sorrel

۹ - در "مر" ، "ترنج ندارد" و در مج (۱)، " و ترجج" آمده است.

۱۰ - در "مر" ، زیر کلمه " خرمای هندی" ، " تمرهندي" آمده است. و "شراب بنفسه و آب خربزه هندی" ، در آن

نسخه نیامده است، ایضا در " مر" ، بربالای " خربزه هندی" ، کلمه " هندوانه مراد است" آمده است.

۱۱ - در " مر" ، " هر شب" آمده است.

۱۲ - در " مر" ، " گشاده" آمده است. گساریدن: ۰۰۰ برطرف شدن تب، دردو مانند آن ۰۰۰ (معین) .

۱۳ - ۰۰۰ نوعی آش که به بیماران دهنده (قزوینی، یادداشتها، ۷۷:۷) (با گوشت یا بی گوشت) (معین) + مزوره: غذائی که در آن گوشت باشد(ترجمه بحرالجواهر) + پرهیزانه (دهخدا)

۱۴ - میشو: غله ای شبیه بکرسنه که جلبان نیز گویند. کرسنه: گیاهی که دانه اش را گاودانه گویند و نیز نام گیاهی دیگر (ناظم الاطباء) + کرسنه: ۰۰۰ مشنک گاوی ۰۰۰ (بحرالجواهر) در " کا" ، " میشو" آمده است.(برای اطلاع بیشتر به لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین مراجعه شود) .

۱۵ - مسکه: روغنی ناگداخته، چربی که از شیر یا دوغ گیرند ۰۰۰ (معین) .

۱۶ - دانه انار. در " مر" ، " ناردان" در " کا" ، " اناردانه" آمده و در مج ۱)، این کلمه نیامده است، در سایر نسخه ها پس از " ناردان" ، " و زرشک" هم آمده است.

۱۷ - طвшیل: ماخوذ از تازی طвшیل. یک نوع طعامی که از عدس مقشربا سرکه پزند(ناظم الاطباء) ، طвшیل: عدس پوست کنده پخته در سرکه (ترجمه بحرالجواهر) ، در کانپور بالای کلمه طвшیل " نام غذا" آمده است، تفسله و تقشلیه (معین) .

۱۸ - اختلافهای جزئی و تقدم و تاخرهایی در نسخه ها دیده شد. ضمناً نسخه " مر" ، یک نسخه تحت عنوان " صفت قرص طباشیر" اضافه دارد. طباشیر، گل سرخ، سماق پاک کرده هر یک پنج درم، تخم حماض تخم خرفه هر یک دودرم سنگ و نیم، صمغ عربی و گل ارمنی و نشاشته بریان کرده هر یک دودرم، شربت دو درم، یا شراب انار یا پست [سبوس، سبوسه و نخله] (معین) [جو].

۱۹ - در " مر" ، " پس از میوه ها تر" ، " و فقاع" آمده است.

۲۰ - کلنگبین معرب آن جلنجبین، معجونی که از گل سرخ و انگبین (عسل) یا قند تهیه کنند ۰۰۰ (معین) (آریانپور Rose Preserve .

۲۱ - در " مر" ، " پودینه" آمده است.

۲۲ - " بسفایح" معرب " پس پایک" است (معین) + Polypody of the oak (شلیمر) .



Fernpolypody - سفایج ، پسپایک

۲۳ - حاشا: آویشن شیرازی (معین) ، داروئی شبیه به آویشن ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به لغت نامه دهخدا که این کلمه را بسیار مفصل و مشروح بیان کرده است) .

۲۴ - در سایر نسخه ها، "تا عطسه" آمده است.

۲۵ - در سایر نسخه ها، "غرق" آمده است.

۲۶ - در سایر نسخه ها، پس از "عرق شود" ، "وفلافلی" آمده است.

۲۷ - سنجربينا: معجونی است و از ادویه مرکبه قویه است (دهخدا) ، شجرنیای بزرگ و کوچک (قانون) .

۲۸ - مرزنگوش ، مرزنجوش (آریانپور) =Sweet Majorum Mouse-Ear (شلیمر) .



MouseEar - مرزنگوش

۲۹ - در " مر" ، " به سبب آنکه اندر روشناقی دوست و دشمن را توان دید و شناخت" آمده و مضمون همین مطلب در " کا" آمده است.

۳۰ - در " مر" ، " نتوان" آمده است.

۳۱ - در مج (۱)، " هر نفسی" آمده است.

۳۲ - در " مر" ، " تنگ" آمده است و در " کا" ، نه " نیک" و نه " تنگ" هیچکدام نیامده است.

۳۳ - در سایر نسخه ها، پس از کلمه " دارد" ، عبارت " و در وی بماندهمچنان هر خیالی و صورتی که خداوند این علت را افتد به دشواری از اوزائل توان کرد" آمده است.

۳۴ - نسخه های " کا" و مج (۱)، " سیرز" هم اضافه دارند. در " مر" ، فقط " سپرز" آمده است.

۳۵ - مراق: لایه خارجی پرده صفاق ۰۰۰ (معین) صفاق داخلی چسبیده به جدا شکم که همان Peritoneum (انگلیسی) Peritoine (فرانسوی) است.

۳۶ - در " مر": "مستولی" *

۳۷ - شيق: آرزومند(منتهی الارب) (از اقرب الموارد) • آرزومند و حريص و پر ميل (ناظم الاطباء)(تمام دهخدا) •

در " کا" ، بر بالاي کلمه شيق " اي شهوت جماع" آمده است.

۳۸ - در اين قسمت يعني " علاج" در بعضی نسخه ها بمانند نسخه " مر" ، بعضی داروها اضافه بر نسخه اساس کار آمده است. بعلاوه، در حاشیه نسخه " مر" قریب شانزده نیم سطري شروح و نسخه هائي از داروها اضافه دارد.

۳۹ - شرح آن قبلآمد. لازم به تذکر است که در باره " ایاره ها" یا "ایارجهها" مطالب بسیاری در کتب طبی گذشته آمده است. چنانکه در کتاب پنجم قانون قریب بیست نوع ایارج آمده است. از قبیل ایارج " جالینوس" و " بقراط" و " اندروماخص" و غیره. یکی ازین ایارج ها که ساخته " شیخ" است بنام وی در کتاب پنجم آمده است.

۴۰ - غاريقون: آغاريقون آگاريک(Latchagaric) آريانيور، غاريقون: در قربادين سه قسم قارچ را به اين نام می نامند و آن قسم که غاريقون سفید ناميده ميشود داروئی است مسههل (ناظم الاطباء)، غاريقون: از ادویه قلبیه Mفرح قلب ۰۰۰ (ترجمه بحرالجواهر)، غاريقون ۰۰۰ قارچ معمولی، قارچ صحرائی ۰۰۰، آغازيقون احمر، آغاريقون قرمز (Orange mushroom) واژه نامه گياهی)، غاريقونها ۰۰۰ (گل گلاب)، غاريقون: به تحفه رجوع شود که بسيار مشروح آمده است. اين گياه در طب قدیمی مورد استعمال فراوان داشته

است.

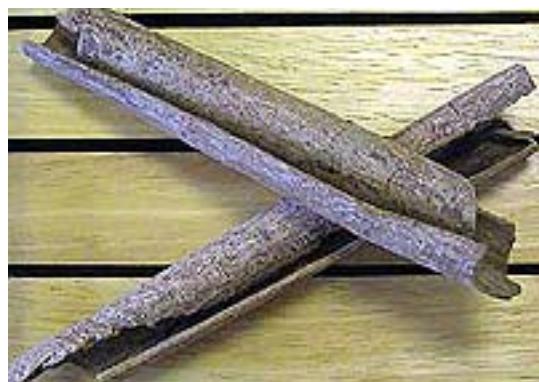


Mushroom – قارچ

٤١ - اصطلاحی‌های این کلمه، معرف "استوماچیک" (انگلیسی) (یا استوماشیک) Stomachique فرانسوی است که منظور شربت یا معجون گوارشی (معدی) است، بعباره اخیر شربت مقوی معده است (ترجمه عيون الانباء) ابن ابی اصیبه، ج ۱). ایضا به کتاب پنجم قانون مراجعه شود.

٤٢ - افستین: Roman Worm Wood (افسنطین رومی) در سایر نسخه‌ها، افستین آمده است.

٤٣ - قرفه [به کسر قاف و فتح فاء] پوست انار ۰۰۰ و نوعی دارچینی ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ۰۰۰ نوعی دارچینی معروف به دارچین چینی (دهخدا) فرقه: دارچینی، قرفه، سلیخه، دارچینی، درخت دارچینی، دارچین سیلانی (واژه نامه گیاهی) Common Cinnamon tree.



Cinamoon

٤٤ - قاقله: هل، قاقله صغار هل معمولی، قاقله گیا هل سیلانی (معین) Cardamoms ، (رجوع شود به تحفه و



Cardomoms

٤٥ - نارمشک: نام میوه ای هندی ۰۰۰ (ناظم الاطباء) انار مشک، مشک الرمان ۰۰۰ (معین) ٠

٤٦ - بهمن ۰۰۰ بیخ نباتی مشابه ترب ستر و بیشتر کج و دو قسم است سرخ و سپید (ناظم الاطباء)، بهمن سرخ و سفید (هدایه المتعلمین، ص ۵۰۶)، بهمن احمر شاسترسون (Statice Limonium) گل گلاب ٠



دارچین ، دارچینی – Statice Limonium

٤٧ - معرف درونه که درونک عقربی نیز گویند (ناظم الاطباء) درونه (هدايه المتعلمين ص ٤٥٤)، ذرونج: ذرونج عقربی که به شکل عقرب است ۰۰۰ (ترجمه بحرالجواهر)، در برهان قاطع تحت عنوان درونج و درونک آمده است.

٤٨ - بادروج ابیض =White Basil: گل بستان افروز. و گیاه خوشبوئیکه ریحان کوهی و تره خراسانی نیز گویند. بادروچه ۰۰۰ بادروج ۰۰۰ (ناظم الاطباء)، بادروج لغه نبطی است و به عربی جوک و به Grand basilic شرح اسماء العقار) + بادروج فارسی ریحان کوهی نامند ۰۰۰ (تحفه) + ریحان وحشی، ریحان بیابانی، ریحان بری (در واژه نامه گیاهی آمده) + بستان افروز: گل تاج خروس (ناظم الاطباء)



بادروج ، ریحان کوهی ، تره خراسانی – Grand basilic

٤٩ - فرنجمشک: Comon Calmit (شلیمر)، فرنجمشک: افرنجمشک و به النگوی صحرائی (ناظم الاطباء) ۵۰ - در "مر" و "کا" ، "طسوجی" آمده است. طسوج: معرف تسوك، تسوج ۱:۲۴ مثقال، وزن دو دانه از دانه های جو ۱:۴ دانگ ۰۰۰ (معین) +

٥١ - در مج (۱)، "آملج" و در "کا" ، "آهله" آمده است. آمله صحیح است. آمله (Emblic Myrobolans) شلیمر) +

٥٢ - در "کا" و مج (۱)، "با اطریفل کوچک یا ایارج فیقرا سوددارد" آمده است.

٥٣ - در مج (۱)، "روغن" نیامده است.

٤٤ - در " مر " ، " بشویند " و در " کا " ، " می شویند " آمده است.

٤٥ - در " کا " ، " نمک هندی " آمده است.

٤٦ - شبیار: ۰۰۰ و نام معجونی که در شب خورند و خوابند و چون رفیق و مصاحب شب است آنرا شبیار گفته اند
(ناظم الاطباء) *

٤٧ - لعوق: هر داروی لعب دار که کم کم و به تدریج خورند ولیسیدنی نیز گویند (ناظم الاطباء) (Loch شلیمر)

٤٨ - اکلیل الملک ناخنک (ناظم الاطباء) النفل King's Clover - Honey lotus - Meliot واژه نامه
(گیاهی)



ناخنک ، اکلیل الملک ، النفل – Honey Lotus

٤٩ - در مج (۱)، " و بیش پیشانی طلا کنند " و در " مر " و " کا " ، " برصدغ و بیش سر طلا کنند " آمده است.

٥٠ - در سایر نسخه ها، " مویزج " آمده است.

٥١ - در " کا " ، " با سکنجبین عنصلی " آمده است. عنصل، بصل الفار، پیاز دریائی، پیاز دشتی Sea onion
(واژه نامه گیاهی) *



پیاز دشتی ، پیاز دریائی ، بصل الفار ، عنصل – **Sea onion**

٦٢ – در سایر نسخه ها، "وج پرورده" و "زنجبیل پرورده" آمده است، ترنج • Citron



Citron – ترنج

٦٣ – وج [به فتح واو] ۰۰۰ نام داروئی که به فارسی "اگر ترکی" گویند (ناظم الاطباء)، اگیر ترکی (Common Sweetflag) • شلیمر



وج ، اگیر ترکی - Sweetflag

٦٤ - در مج (ا)، "در شیشه" و در "کا" ، "در ظرفی" و در "مر" ، "در خمبره" آمده است، خنیره خمبره خم کوچک خمچه (معین) .

٦٥ - در "کا" ، "پیری" آمده است.

٦٦ - دوی: ۰۰۰ صوت که از آن چیزی فهمیده نشود، دوی ذباب [مگس] وو دوی نحل [زنبور] (دهخدا) ، بانگ زنبور عسل (ناظم الاطباء) ، آواز مگس و پشه (غیاث، آندراج) ۰۰۰ (تمام از لغت نامه دهخدا) :اصطلاح پزشکی آوازی که آدمی شنود نه از خارج یعنی وجود خارجی نداشته باشد (یادداشت دهخدا) .

٦٧ - کفک: کف دهان (دهخدا) در "مر" ، "کف" آمده است.

٦٨ - در "مر" ، "بهت و اشتباه" و در "کا" ، "بهت" آمده است.

٦٩ - انقردیا: ۰۰۰ بلادر (معین) ، بلادر (Marking Nut شلیمر) ۰ انقردیا: ماخوذ از یونانی - بلادر که میوه ایست هندی (ناظم الاطباء): ۰۰۰ به عربی ثمرالبلا در خوانند (برهان قاطع) ۰



بلادر - Marking Nut

٧٠ - حلتيت Assa Foetida Plant انجдан، انگرد شجره الحلتيت، انقوزه (واژه نامه گیاهی) *



حلتيت ، انجدان، انگرد ، شجره الحلتيت، انقوزه – *Assa foetida*

٧١ - كلنگ: كلند (Pic آریانپور) پرنده ایست ۰۰۰ غربنوق، غربنیق، غرانق، کرکی، قلنگ (معین) *

٧٢ - بسباسه: مغرب آن بسفایج (Common Polypody) = واژه نامه گیاهی) *



بسباسه ، بسفایج – *Common Polypody*

٧٣ - گوزبوا جوزبوبیا، از تیره بسباسه ها ۰۰۰ (معین)، جوزبوبای جوز هندی (Nutmeg شلیمر) .

٧٤ - ماءالاصول: مایع داروئی است که ظاهرا از بین نباتی چندگیرند.(یادداشت بخط مرحوم دهخدا) طرزتهیه ماءالاصول در هدایه المتعلمین مشروحا آمده است.

٧٥ - نسخه " مر" ، " با شحم حنظل و نمک" و " کا" ، " با شحم حنظل و ملح" را اضافه دارد.

٧٦ - نسخه " کا" و " مر" ، " سکته بودی" را اضافه دارند.

٧٧ - در سایر نسخه ها، پس از آرد " بدان سبب" آمده است.

٧٨ - در " کا" ، " روده" آمده است.

٧٩ - در " مر" و " کا" ، " و صرع عطسه بزرگ" آمده است.

٨٠ - در مج (۱)، " ممکن" آمده است.

٨١ - در سایر نسخه ها، " نباشد" آمده است.

٨٢ - در سایر نسخه ها، " خیره" آمده است.

٨٣ - در مج (۱)، " گوشت بره" آمده است.

٨٤ - در مج (۱) و " مر" ، " جز گوشت" و در " کا" ، " خرگوش" آمده است.

٨٥ - در مج (۱)، و " کا" ، " نخورد" آمده است.

٨٦ - در مج (۱)، پس از کلمه " بدنهند" ، " و از پس یک هفته به حقنه تیز" آمده است.

٨٧ - قوقویا: حب معروف که در تنقیه سر [ترشحات مایعات سر] عمل میشود. بدین سبب به قوقویا معروف است، چرا که قوقویا به معنا سر درسریانی است. قرقومعما: ثفل روغن زعفران است (از بحرالجواهر) . قرقومعما: شرح آن در کتاب پنجم قانون آمده است. ايضاً قوقو معنا در لغت استینگاس آمده است.

٨٨ - تریاق اربعه: ۰۰۰ معجونی است دافع زهرا و مفید صرع و لقوه اجزایش چهار است: جنطیانا [Gentian] حب الغار [Laurel berry] زراوند[زراوند طویل] Long Birth -Wort [Myrrh] و مر) غیاث اللげ) (آندراج

بگیرند زراوند طویل و جنطیانا و حب الغار و مر، از هر یکی راستا راست بکوبند و بپزند و با انگیین مصفی بسرشنید
شربت یک مثقال (ذخیره خوارزمشاهی) (تمام از دهخدا) (معادلهای انگلیسی از شلیمر) (ایضا رجوع شود به کتاب
پنجم قانون و بحرالجواهر) .



Gentiana - جنتیانا



مر - Myrrh

- ٨٩ - سیسالیوس: ماخوذ از یونانی، انغوزه (ناظم الاطباء)، سیسالیوس تخم انجдан رومی (بحرالجواهر) .
- ٩٠ - شلیثا: نام داروئی که در فالج و لقوه استعمال میکنند (ناظم الاطباء)، (ایضا رجوع شود به بحرالجواهر) .
- ٩١ - در "مر" و "کا" ، پس از "می نهند" آمده است: صفت ضماد به شرح متن، در نسخه "مر" ، در حاشیه این قسمت بر بالای سیسالیوس قریب سی نیم سطر در باره مواد متشکله سیسالیوس و خواص آن آورده شده است.
- ٩٢ - قردمانا: ماخوذ از یونانی.کرویای بری یا گیاهی شبیه بابونه ایضا کرویای بری (ناظم الاطباء) . قردامون، قردمانه، قردمانی قاقله صغار . . . (دهخدا) =Cardamomum = قاقله کبار (Round Cardamom) شلیمر) ، قردمانا: بعضی گویند که خرسم است و بعضی گویند که کراویه کوهی است (بحرالجواهر)



قردمانا، قردمانی قاقله صغار – Cardamom



٩٣ - بصل الفار: پیاز دشتی ۰۰۰ پیاز موشی ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ۰ عنصل، پیاز دریائی ۰۰۰
 Sea onion پیاز دریائی (واژه نامه گیاهی) Medicinal Squill



پیاز دریائی ، پیاز دشتی ، بصل الفار ، عنصل -
 Sea Onion -

٩٤ - در " مر " ، " دردی " و در " کا " ، " دروی " آمده است.

٩٥ - مفلوج: فالج زده و گرفتار فالج (ناظم الاطباء) ، مفلوج: فالج، افليچ (Paralyzed, Paralytic,) آريانپور) Paraplegic

٩٦ - خدر: سستی، خواب رفتگی اعضاء بدن، کرخی.

٩٧ - شیطرج: داروئی هندی و بسیار تیزوتند، شیطره شاهتره (ناظم الاطباء) (Fumitory آريانپور)



شاهتره ، شیطرج -
 Fumitory -

۹۸ - تریاک کبیر تریاک بزرگ که به تریاک فاروق نیز نامیده می شد. تریاک فاروق مرکب از تعداد زیادی مواد بوده است. تریاک Theriaque Antidote پادزهर فادزهर، تریاک فاروق Electuary برای اطلاع بیشتر به برهان قاطع و ناظم الاطباء مراجعه شود.

۹۹ - نسخه "مر"، کلمات "نافع باشد و غرغره" را اضافه دارد.

۱۰۰ - سرگشتگی: حیرت و تحریر و تعجب و شوریدگی و پریشانی و گمراهی (ناظم الاطباء)، دوار، سرگیجه، گیجی Vertigo آربانپور، دوار: گردش سر، سرگردان، سدر [به کسر سین] (مقدمه الادب)، (ایضا به بحرالجوهار مراجعه شود).

۱۰۱ - در سایر نسخه ها، جملات پس از "موافق بود" تا "آمیخته دهنده" دیده نشد.

۱۰۲ - در مج(۱) و "کا" ، "شود" و در "مر" ، "گردد" آمده است.

۱۰۳ - در "مر" ، "هل اسفند" آمده است، در مج(۱)، "واز آب گرم" آمده است.

۱۰۴ - موم روغن: قیروطی (ذخیره خوارزمشاهی) (بحرالجوهار) مخلوطی از موم و روغن که قیروطی نیز گویند (ناظم الاطباء) ترکیبی است از موم و روغن و چیزهای چند که ترکهای پا و دست را بکار است. معجونی که از موم و پیه گذاخته و آب چغندر کنند طلی را بر شقاچها که از سرما یا آب سرد بر پایی یا دست پدید آید (یادداشت مرحوم دهخدا) قیروتی: (یونانی) موم روغن (برهان) (تحفه حکیم مومن) (ذخیره خوارزمشاهی) بعضی گویند مرحمی باشد که آنرا از گل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافورو موم سازند. (دهخدا)

۱۰۵ - در سایر نسخه ها، "شیرخر" دیده نشد.

۱۰۶ - اگر چه با عنوان "حدر" قبل مطالبی ذکر شد ولی در اینجا از سیاق عبارت و توضیح مطلب بر میابد که فصلی جداگانه باشد.

۱۰۷ - در سایر نسخه ها، "باز ایستادن" آمده است.

فهرست مطالب کتاب خفی علایی [قسمت هفتم]

۱۷۲	باب دوم / اندر بیماریهای چشم
۱۷۲	رمد (۱)
۱۷۲	طرفه (۸)
۱۷۳	سبل (Panus)
۱۷۳	جرب (گری) Scabies Scab Itch
۱۷۳	موی فزوئی (۱۲)
۱۷۳	قرحه اندر چشم
۱۷۴	فرود آمدن آب (۲۰)
۱۷۴	شبکوری (۲۲)
۱۷۴	دمعه (Lacrymation)
۱۷۵	خارش و سوزش پلک و گوشه چشم
۱۷۵	شپش که در مژگان پدید آید
۱۷۵	توضیحات:
۱۷۹	باب سوم / در بیماریهای گوش و کری گوش
۱۷۹	درد گوش
۱۸۰	خارش گوش
۱۸۰	توضیحات:
۱۸۳	باب چهارم / در تدبیرهای بینی (۱)
۱۸۳	گندیدن بینی
۱۸۳	قرحه بینی
۱۸۳	ناصور بینی (۷)
۱۸۴	خون آمدن از بینی
۱۸۴	توضیحات:
۱۸۶	باب پنجم / در تدبیرهای دهان و دندان و لب و حنجره و طرقیدن لب (۱)
۱۸۶	دمیدن دهان (۲)
۱۸۶	خوردده شدن گوشت بن دندان (۹) و سستی دندان
۱۸۶	ناخوشی بوی دهان
۱۸۷	درد دندان
۱۸۷	گندی دندان
۱۸۷	علاج آن
۱۸۷	سیاه شدن دندان
۱۸۸	آماں زبان
۱۸۸	طرقیدن پوست زبان
۱۸۸	ضفدع (۲۲) و لهاء (زبان کوچک > Uvula شلیمر)
۱۸۸	گرانی زبان
۱۸۸	در آویختن دیوجه (۲۸) به حلقی
۱۸۹	خناق
۱۸۹	توضیحات:
۱۹۴	باب ششم / در زکام و نزله و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و ضيق النفس و زکام گرم (۱)
۱۹۵	فرو آمدن خون به سرفه
۱۹۵	تنگی نفس
۱۹۵	علاج آن
۱۹۶	توضیحات:

باب دوم / اندربیماریهای چشم

رمد (۱)

"رمد" آماس طبقه ملتحمه است از بهرآنکه این آماس از درد و گرانی و خلیدن خالی نباشد و همه انواع درد چشم را "رمد" گویند، و طبقه ملتحمه طبقه ظاهرترین است از چشم، و گوهر آن، گوشتی سفیدست و چرب باعسله های چشم آمیخته است و همه اجزای چشم بدان پوشیده و لحام گرفته واستوار شده و بدین سبب ملتحمه گویند. و گاه باشد که این آماس چنان باشد که حدقه پوشیده شود و پلک چشم دشوار بر هم توان نهاد، از عظیمی آماس، و این معنی بیشتر کودکان را افتد.

علامتها:

آن درد با سوزش، نشان ماده صفرائی باشد، و گرانی سر و چشم، نشان بسیاری ماده بود، و سرخی و تری، نشان غلبه خون. و اگر سخت سرخ باشدو بدان تری نباشد، نشان غلبه صفراء باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد، نشان بلغم باشد. و اگر سرخی و تری کمتر بود، نشان ماده سوداوی باشد.

علاج

اگر نشان، غلبه خون باشد و ظاهر، رگ قیفال باید زد، نخست از جانب آنکه "رمد" باشد، پس طبع گرم کند به آب میوه ها و اقراص بنفسه و به آخر به حب صبر و ایارج فیقدرا و حب قوقویا و حب الذهب (۲). و اگرنشان، غلبه صfra باشد، استفراغ به طبیخ هلیله زرد و خرمای هندی کنندو بما=الرمانین (آب انار ترش و انار شیرین) و اندر چشم نخست شیردختران در چکانند یا اسفیده خایه مرغ، پس شیاف کافوری (۳) به شیردختران سوده و پنیر تر (۴) و نان و گوشت کباب کرده و زرده خایه مرغ جوشانیده با روغن گل بر پشت چشم نهند و بینندن، درد بنشاند و سوددارد، و به آخر زرده خایه مرغ و آرد جو و بابونه و بنفسه بهم بسرشندو ضماد کنند، و صبر و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل (۵) و صمغ عربی و افیون و قاقیا در آب عنبر التعلب و آب کشندی (کاسنی) و آب گشینیز ترو آب کوک و طبیخ خشخاش بسرشندو طلی کنند، درد صعب را ساکن کند. و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ به ایاره فیقدرا و غاریقون و افتیمون و تربید و شحم حنظل و به طبیخ هلیله کابلی. و اگر ماده سودائی به ایارج فیقدرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل و نمکی نفطی و مطبخ افتیمون استفراغ کنند، و مر و عنزروت به آب هلیله و آب تخم کتان سوده، طلی کنند، و طبیخ حلبه اندر چکانند. و اگر مدت دراز گردد و سرخی و آب رفتن کم نشود، بباید دانست که اندربیقه چشم خلطهای بدست، توپیای (۶) مغسول و نشاسته و اسفیدبا می باید کشیدن، جز این هیچ نشاید کرد و صواب نباشد، و "خارش" و "سوزش" و "دمعه" را شیاف سماق کنند، خاصه از پس فصد و حجاجت و داروی مسهل و شیاف احمرلین (۷) در آخر رمدها سوددارد، و گرمابه و شراب صرف سپید، سود دارد.

طرفه (۸)

نقشه ای باشد سرخ که بر سپیدی چشم پدید آید، به سبب زخمی یامانند آن.

علاج آن

نخست رگ قیفال زنند، و از گوشت و شیرینهای و شراب پرهیز کنند، و کبوتر بچه را بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره قطره خون او به چشم بچکانند، و شیر زنان اندر چکانند، و زربنخ (۹) به آب گشنبیزتر سوده در چکانند، نافع باشد.

سبل (Panus)

این علتی است که رگهای چشم پر خون شود و "خارش" اندر چشم افتادو "عطسه" آرد و آفتاب نتواند دید و آب از چشم (۱۰) بسیار رود.

علاج آن

رگ قیفال و رگ پیشانی بباید زد، و ایارج فیقرا بکار داشتن، واژگوشت و شیرینی و شراب پرهیز کنند، و پرورده غوره و شیاف سماق کشنند، و بالش بلند اندر آن و جیب نابستن و بسیار ناگفتن.

حرب (گری) Scabies Scab Itch

این علتی است که اگر پلک چشم باز گردانی، سرخ باشد و درشت و ناهموار.

علاج آن

رگ قیفال زنند، و بر گردن حجامت کنند، و پلک چشم باز گردانند و بتراشند تا هموار شود، و زعفران سوده بر آن موضع کنند، و پنبه به روغن بنفسه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و بینند و هشت ساعت صبر کنند و پس بگشایند، و روز دیگر شیاف احمر کشنند، یا شیاف اخضر یا شیاف سماق (۱۱) به گلاب سوده.

موی فزوئی (۱۲)

علاج آن

استفراغ کردن به ایازج فیقرا و شیاف احمرلین و سرمه با سلیقون کشیدن، موی فزوئی بر کشد، و زهر (۱۳) کرکس و زهره بز و دیگر زهرها با جندیبیدستر به خون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند، و به آب دهان مردم حل کنند، و بر جایگاهی که موی بر کنده باشند، طلی کنند و یک زمان صبر کنند، پس بشویند.

قرحه اندر چشم

علامتها

درد خلیده (۱۴) و خربان و اشک بسیار و بر سپیدی چشم نقطه سرخ، یا در سیاهی، نقطه سفید، پدید آید.

علاج آن

به فصد و خون بسیار بیرون کردن، و غذاهای لطیف و سرد و تر بکارداشتن، چون اسفناخ و کدو و کوک و خیار، و شیاف ایض (۱۵) کشیدن به شیر زنان سوده، پس اگر ضربان ساکن نشود، شیاف کندری (۱۶) باید چکانید، و رفاده ای بر نهادن، و بر فق بستن تا آنروز که بر رفاده "قیح" (۱۷) و "ریم" به بینند، پس شیاف آبار (۱۸) و اکسیری (۱۹) بکار داشتن.

فروع آمدن آب (۲۰)

سبب این علت سردی مزاج دماغ باشد.

علامتها

آن بود که پیش چشم چیزی ببینند همچون دودی یا خطی، و نقطه سیاه می بینند پیوسته و لازم.

علاج

استفراغ به ایارج فیقرا و حب قوقایا، و از طعامهای سرد و تر، واژ جماع، و از شراب پرهیز باید کردن، و از پس استفراغ، غرغره که رطوبت فروع آرد، بکار داشتن، و شیاف، مرارات (چندبار) کشیدن و دیگر علاج، قدح (۲۱) و دستکاری (جراحی) باشد.

شبکوری (۲۲)

علاج آن

استفراغ به ایاره فیقرا و قوقایا و غرغره، و بگیرند: بلبل و داربلبل (۲۳) و قنبیل (۲۴) راستا راست و بکوبند و ببیزند و به چشم اندر کشند، و قلیه از "جگربند" (۲۵) و بخار آن سود دارد، و کباب جگربر سر آتش نهند، و آن آب که از وی پدید آید، بگیرند و دارفلفل بدان تر کنند، پس خشک کنند و بکوبند و ببیزند و در می کشند (۲۶).

دمعه (Lacrymation)

این علتی است که پیوسته اشک از چشم روان باشد و گوشه چشم ترمی باشد.

علاج آن

استفراغ با اقراص بنفسه و قوقایا جالینوس (۲۷) و ایاره فیقرا بالاطریفل کوچک سرشته و هر بامداد اندر گرمابه لختی مقام کردن، چنانکه عرق کنند، و پرورده غوره بکار دارند، و هر چه در وی انگبین و خرما وسیر و پیاز و بادنجان و بلبل و خردل باشد، پرهیز کنند.

خارج و سوزش پلک و گوشه چشم

علاج آن

استفراغ به ایاره فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و به حب قوقایا (۲۸) و غرغره به آبکامه و ایارج فیقرا، واژ شیرینی و از طعامهای تیز و گرم پرهیز باید کرد، و هر بامداد تخم خرفه (۲۹) و سکنگیین خوردن، و بگیرند: عدس مقوس و گل سرخ و تخم انارترش همه برابر بکوبند و بپزند اندر گلاب و بکوبند و میفختج (۳۰) بر افکنند، چنانکه بر دیگر چیزها غالب نشود، و آنرا چون حنص (۳۱) کنند بر سر آتش، و بر چشم نهند، گرد بینندند.

شیش که در مژگان پدید آید

علاج آن

استفراغ کردنشت به ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و به حب قوقایا و غرغره به آبکامه و ایارج فیقرا، و پلک چشم را به آب شور شستن و شب یمانی و میویزج (۳۲) پرورده و کوفته و بیخته به میل بر میدارند و به مژگان می مالند و یک زمان صبر کنند، همه پاک شود هواعلم (۳۳).

توضیحات:

۱ - رمد [به فتح راء و ميم] : درد چشم ورمی که در طبقه ملتحمه [Conjonctive of the eye] پدید آید (معین) Ophtalmy (شلیمر) .

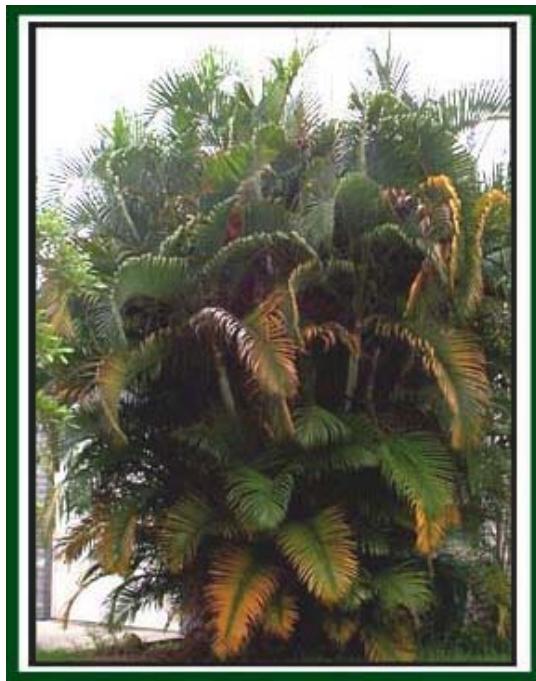
۲ - حب الذهب: دانه زرد به رنگ طلا (ناظم الاطباء) (ایضا مراجعه شود به لغت نامه دهخدا تحت عنوان "حب الذهب" که مفصل آمده است) .

۳ - در سایر نسخه ها، "اییض" آمده است.

۴ - در "مر" و "کا" ، " و پنیر تر نمک نارسیده" و در مج (۱)، "پاشیده" آمده است.

۵ - فوفل Betel-nut (شلیمر) ، فوفل: درختی است از تیره نخل هاکه در مناطق گرم آسیا(هندوستان و جزایر سند و جاوه) میروید (معین) فوفل، تانبول ... Areca - palm, Betel-nutpalm (واژه نامه گیاهی) . (تصویر در صفحه بعد)

۶ - توتیا دودیامعمولا اکسید دوزنگ ۰۰۰ (ترجمه سراسرار رازی) توتیا Vitriol, Tutty (آریانپور) .



Betel-nutpalm . Areca - فوغل ، تانبول

- ٧ - شیاف احمرلین: داروئی مرکب برای چشم ۰۰۰ (دهخدا، به نقل از ذخیره خوارزمشاھی) *
- ٨ - طرفه [به فتح طاء و فاء]: نقطه سرخی از خون بسته در چشم که از ضربه و جز آن حادث گردد. ایضا: رطوبتی که از چشم جاری شود و زخم رسیدگی چشم ۰۰۰ (ناظم الاطباء)، یک بار جنبانیدن پلک چشم، یک چشم بهم زدن، یک زخم چشم ۰۰۰ (معین)، طرفه العین چشم بهم زدن =Twinkling of the eye (آریانپور)
- ٩ - زرنیخ دو نوع است: ۱) زرنیخ اصلی یا زرنیخ اصفر یا زرنیخ زرد ۲) زرنیخ احمر یا زرنیخ سرخ ۰۰۰ (ترجمه سراسرار رازی) *
- ١٠ - در سایر نسخه ها، "چشم" نیامده است.
- ١١ - هر سه نوع شیافها برای چشم بوده است. (رجوع شود به ذخیره خوارزمشاھی و لغت نامه دهخدا) *
- ١٢ - شعره العین: موی زیادی مژه که به چشم صدمه میرساند (فرهنگ نوین طباطبائی): شعیره موی خرد (ناظم الاطباء)، شعیره مزمن صلب =Stye (شلیمر)، شعیره همان گل مژه است، شعیره: ورم مستطیل که در اطراف پلک شبیه به شکل جو پدید آید ۰۰۰
- ١٣ - در سایر نسخه ها، "زهره" آمده است.

۱۴ - در "مر" ، "درد و خلیدن" و در مج (۱) و "کا" ، "درد خلنده" آمده است.

۱۵ - شیاف ابیض: دوای چشم است مرکب از چند ادویه که سوزش و سرخی چشم را مفید و جزو اعظم آن سفیده کاشغیری است (غیاث اللغات) ۰۰۰ (از لغت نامه دهخدا) ۰

۱۶ - شیاف ابیض کندری، نام دارویی مرکب است برای چشم، مرکب از اسفیداج از رزیز [گیاهی که در رنگ رزی بکار برند، نظام الاطباء].

افیون و انزروت پرورده و کتیرا و صمع اعرابی [عربی] و کندر به آب باران بسرشنند و شیاف کنند (از ذخیره خوارزمشاھی، ماخوذ از لغت نامه دهخدا) ۰

۱۷ - در سایر نسخه ها، "قیح" نیامده است. قیح چرک، زرداب Pus ۰

۱۸ - در "مر" و مج (۱)، "شیاف انار" آمده است که صحیح بنظرمی رسد، چنانکه در "ذخیره" هم از شیاف انار ذکری آمده است.

۱۹ - در "مر" و "کا" ، "اکسیرین" و در مج (۱)، "اکبرین" آمده است.
بنظر می رسد که اکسیری صحیح باشد. اکسیر: معرب Elixir است و آن جوهری بوده که اجسام را به یکدیگر تبدیل می کرده [به عقیده پیشینیان] (رجوع شود به ج ۲، تاریخ طب در ایران و ترجمه سراسرار رازی) ۰ برای دست یابی به اکسیر [یا اکسیر اعظم] که مس را به طلا و نقره تبدیل کنند در کیمیا و شیمی در تمدن اسلامی نقش بسیار عظیم داشته است. کلمه اکسیراز Xerion یونانی اخذ شده است. (ترجمه سراسرار رازی) ۰

۲۰ - نزول آب یا آب مروارید آبشار آب سفید Cataract ۰

۲۱ - قدح [به فتح قاف]: آب تباہ شده از چشم بیرون کردن (منتھی الارب) ۰ کشیدن آب مروارید در اصطلاح قدماء علاج وی قدح است اعنی آب گشادن و آن آب کی قدح پذیرد ۰۰۰ (هدایه المتعلمین) ، عمل آب مروارید.

۲۲ - شبکوری (Nyctalopia آریانپور) ۰ بیماری که شخص شبها جایی را نمی بیند.

۲۳ - در سایر نسخه ها، "دارفلفل" آمده است. دارفلفل: ۰۰۰ شکوفه وبهار فلفل ۰۰۰ فلفل دراز ۰۰۰ (برهان قاطع)

۲۴ - قنبیل: یک نوع خاکی که چون آنرا برسته کنند، زرد گردد و دردفع دید آن بکار میرود ایضاً قنبیل تخمهای گیاهی برنگ ریگ که سرخی برآنها غالب و از داروهای دافع کرم میباشد. (نظام الاطباء) در مج (۱)، پس از قنبیل "مساوی" آمده است.

۲۵ - در سایر نسخه ها، " جگر بز" آمده است. جگربند: مجموع جگر و شش و دل، خواه از انسان و یا سایر حیوانات و فرزند و هر چیز لاغر وزبون (ناظم الاطباء) . جگربند: جگر سیاه و شش با دل (جگر طاقی) (دیوان اطعمه حلاج شیرازی) . همان است که نزد مردم به " حسرت الملوك" معروف است.

۲۶ - در مج (۱)، " در چشم کشند" آمده است.

۲۷ - یک نوع قوقویا که در سابق آمد. این قوقویا منسوب به جالینوس است.

۲۸ - در " کا" و مج (۱)، " قرقريا" آمده است.

۲۹ - مج (۱): "آب تخم خرفه"

۳۰ - میبختج: ماخوذ از " می پخته" فارسی و به معنی آن (ناظم الاطباء) . شراب پخته.

۳۱ - در " مر" ، " خیض" و در مج (۱)، " خاکینه" و در " کا" ، " حبیصی" آمده است.

۳۲ - در سایر نسخه ها، پس از " میویزج" و بوره کوفته آمده است.

۳۳ - در حاشیه صفحات ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ نسخه اساس کار ضمن رمد و طرفه و سبل و جرب و موی فزونی و قرحة اندر چشم و فرود آمدن آب و شبکوری قریب نود، نیم سط्रی از درمانهای مختلف برای این بیماری ها آورده شده است و در سایر نسخه ها دیده نشد و محتملا از سلیقه نویسنده که طبیب بوده، نوشته شده است والله اعلم.

باب سوم / در بیماریهای گوش و کری گوش

باید دانست که از حاستها که ایزد تعالی، مردم و بیشتر جانوران را داده است، دو حاسه است، که عزیزترست: یکی حاسه لمس، دیگر حاسه سمع، و هر آفته که اندرین دو افتاد، خلل آن در تن بزرگتر باشد از بهرا آنکه اگر حس لمس نباشد، حیوان از سرما و گرما و چیزهای مودی خلنده سوزنده، خویشن را نگاه نتواند داشت و از آن نیگریزد، و بدان سبب هلاک شود. و حاسه سمع، راه دانش و خرد آموختن است. نبینی که هر که از مادر "کر" زاید، سخن گوی نشود و ناقص و بی زبان بماند از بهرا آنکه سخن، شنیده و آموخته نباشد. و بسیار کس باشد که "نایینا" زاید و به آفت نایینائی همه چیز بیاموزد و بداند و سخت پندارد و زیرک باشد و همچنین از آفت حس بویایی و از آفت حس ذوق، این خلل که از آفت حس شنوایی افتاد، نیفتند^(۱). از اینجا فضیلت حس شنوایی بر دیگر حاستها ظاهر شود، و بدین سبب، تیمار حس شنوایی بیش باید داشت.

علامتهای آن

اگر سبب "کری" ماده صفرا باشد، که بر دماغ برآمده باشد، از هوای گرم، رنج یابد و سرپوشیده نتواند داشت، و گاه چیزی بشنود. و اگرسبب، ماده غلیظ باشد، بر خلاف این بود و هیچ نشنود.

علاج

صفرا را استفراغ کنند به اقراص بنفسه یا ماءالرمانین^(۲) یا شیرخشت، و طبیخ هلیله زرد و حب قوقایا جالینوس و پرورد رمان^(۳) در گوش چکانند، نیم گرم.

صفت پروردده رمان

بگیرند: انار ترش و سر آن بردارند و دانه بیرون کنند و با دانه یکبار دیگر بفسارند، و آب آن بدین پوست باز کنند که دانه بیرون کرده باشندو اندکی سرکه و کندر و روغن گل با آن بیامیزند و بر آتش نهند، تاقوام گیرد و به گوش اندر چکانند.

و هیچ چیز سرد، هیچ وقت در گوش نشاید چکانید، نیمه نیم گرم باید. و اگر ماده غلیظ باشد، استفراغ به ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقوں و افتیمون و نمک هندی کنند، و به حب اصطمخیقوں و روغن سداب و روغن بابونه و روغن بادام تلخ کوهی با یک قطره زهره گاو اندر چکانند، نیم گرم، و شحم حنظل در روغن بادام تلخ بیزند و اندر گوش چکانند.

درد گوش

اگر اندر سروروی حرارتی باشد و با درد و ضربانی بود، علاج آن فصدقیفال بود، و استفراغ به اقراص بنفسه و حب صبر و قوقایا جالینوس و طبیخ هلیله زرد و خرمای هندی، و بگیرند: روغن گل ده درم، و سرکه سی درم، هر دو بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند، قطره قطره به گوش در چکانند، و شیر دختران^(۴) در چکانند، و بخار طبیخ بنفسه به گوش باید رسانید. و اگر درد صعب باشد، یک حبه افیون با شیاف ایض به روغن گل بسایند

و قطره ای سرکه برافکنند و اندر چکانند، و فلونیای رومی باشیر دختران اندر چکانند. و اگر ضربان، معاودت کند باید دانست که آنجا "بشه" است، باید پزانیدن، بدین تدبیر (۵) بگیرند: پیه بط و پیه مرغ خانگی و با روغن کنجد بگذارند و هر ساعت یک قطره (۶) نیم گرم اندر چکانند، و پس از یک زمان باز می گیرند (۷)، تا روغن بیرون آیدو باز اندر چکانند. چون درد ساکن شود، لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مردو (۸) اندر می چکانند با شیر زنان (۹)، تا خون "بشه" پخته شود و چیزی بیرون آید، فتیله (۱۰) به انگیین آلوده کند و اندر گوش می نهد، تا پاک شود، و پس اندکی، زاک سوخته و سوده اندر دمد تا خشک شود. و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد، یک درمسنگ زنگار (زنگ روی فلزات) اندر هفت درمسنگ سکنجیین عسل (سکنجیین عسلی) حل کنند و اندر چکاندبا یک قطره زهره گاو، و روغن گاو و روغن بادام تلخ آمیخته، اندر چکانند. و اگر اندر سروروی حرارتی نباشد به سبب درد، رطوبتی باشد ومزاج سرد، سیرخشک (۱۱) و روغن زیت و روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر بگیرند و بپزند و اندر چکانند، و جندبیدستر با روغن بادام سود دارد.

و اگر با درد که از سردی باشد "طنین" و "دوی" (۱۲) باشد، تکمید کننده نمک و گاورس گرم کرده، و گوش ببخار طبیخ بودنه و شیح (۱۳) و سداب و مرزنگوش فرا دارند. و اگر درد از آسیبی و زخمی باشد، کندر به شیرتازه فرغار (۱۴) کنند، تا حل شود و اندر چکانند، نیم گرم، درد زایل شود.

خارش گوش

و حیوان که اندر گوش متولد شود و کرم که اندر گوش تولد کند.

صبر در آب گرم حل کنند و اندر چکانند، و افستین رومی اندر آب بپزند، یا اندر عصاره بودنه و اندر چکانند، و عصاره ترب و مر و قطران با عصاره برگ شفتالو و اندر سقمونيا اندر چکانند، حیوان بکشد. و بگیرند: شراب انگوری دو درمسنگ، و انگیین سه درمسنگ، روغن گل یک درم مسنگ، با سفیده دو خایه مرغ بیامیزند همه، و نیم گرم کنند، و پشم پاره بدان نرم کنند و تر کنند و به گوش اندر کشند و بر آن گوش اعتماد کنند بدست (۱۵) یکساعت، پس بیکبار آن پشم اندر گوش بربایند، هر کرمی که تولد کرده باشد، با آن پشم پاره، بیرون آید. ان شاء الله.

توضیحات:

۱ - در "مر" و مج (۱)، "افتداش" آمده است و "کا" ، "افتدا" دارد.

۲ - در مج (۱)، "ماهالمان" آمده است.

۳ - در "کا" ، "برو درمان" آمده است.

۴ - در مج (۱)، "با شیر زنان" آمده است و در "مر" ، "دختران" و "زنان" نیامده است.

۵ - در "مر" : "بدین دارو" *

۶ - در سایر نسخه ها، "قطره قطره" آمده است.

۷ - در "مر" ، "باز می گردانند" و در "کا" ، "باز می گرددند" آمده است.

۸ - مرو [به فتح میم] : یک نوع گیاهی خوشبوی و ... (ناظم الاطباء) مرو خوشبو (Marum شلیمر) + مرو، مروبا [به شدرا] (Maru Marube [شرح اسماء العقار]) *



مرو خوشبو - Marum

۹ - نسخه "مر" ، "یا بی شیر" را اضافه دارد.

۱۰ - در "کا" : "پلیته" *

۱۱ - در "کا" ، "شیره خسک" آمده است.

۱۲ - دوى: بىمارى و بىمار ۰۰۰ مرد بىمار و احمق و کودن ۰۰۰ (ناظم الاطباء) و قبلانىز در توضیحات آورده شده است. در مج ۱) و "مر" ، دیده نشد. در "کا" ، "طنین در وی" آمده است.

۱۳ - شیج: گیاهی که به فارسی درمنه گویند (ناظم الاطباء) + درمنه، درمنه ترکی (Santonia آریانپور) *

٤ - فرغار: خیسانده و نیک تر شده و سرشته گردیده و آغشته (ناظم الاطباء)

٥ - در "کا": "بردست"

باب چهارم / در تدبیرهای بینی (۱)

بوی نایافتن اگر سبب، خلطی باشد غلیظ، سرگران باشد و از "صداع" خالی نباشد.

علاج آن

به ایاره فیقرا استفراغ کردن، و به قوچایا بس غرغره کردن و عطسه آوردن. و اگر در منفذ بینی "سده" باشد شونیز(۲) و زرنیخ سرخ و بودنه کوهی بهم آمیخته پیوسته بخار سرکه به بینی میرسانند، و زهره کلنگ وشحم حنظل و خربق سپید راستا راست بهم برسانند، و چند یک عدس به روغن مرزنگوش حل کنند و به بینی بر کشند.

گندیدن بینی

علاج آن

اگر "ریش" و "ناصوری" نباشد، به شراب ریحانی می شویند و به بینی بر می کشند، و سعد و سنبل و گل و نسرین (۳) و قصب الذریره (۴) کوفته و بیخته بر می کشد، و نافع ترین چیزی بول خر (۵) است که بدان می شویند.

قرحه بینی

قروح بینی بعضی خشک و بعضی بثراها باشد، بر ظاهر و باطن، و بعضی ریشهای پلید باشد، و بعضی " بواسیر" بود.

علاج آن

خشک را موم روغن از مغز ساق گاو و روغن بنفسه و موم صافی طلی کنند. و اگر تر باشد، هلیله زرد و پیه مرغ و روغن گل و مازو (۶) هم بهم برسانند و طلی کنند. و ریشهای پلید را پیوسته به صابون می شویند، پس سعد و زعفران و مرو مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ همه برابر کوفته و بیخته، اندر دمند. و اگر دردناک باشد، سرب سوخته و اسفیداج و مردانسگ و روغن گل درهم گداخته و سرشته، طلی کنند.

ناصور بینی (۷)

بگیرند: انارترش تمام رسیده و بکوبند با پوست و بیفشارند و آب بکشند و بپزند تا غلیظ شود و در "سکره" (۸) مسین کنند، تا یک شب آن روز، و آن انار کوفته و آب گشینیز، دیگر باره بکوبند نرم واژ آن شیاف سازند و بدین آب انار که بخته باشند و در "سکره" مسین کرده آلوده کنند، و به بینی اندر نهند، ناصور بینی را ببرد، بی درد و رنج، لکن به روزگار درازتر.

خون آمدن از بینی

علاج آن

عصاره بادروج با عصاره برگ خرفه با اندکی کافور اندر چکانند، و نخست رگ قیفال بگشایند و مقداری خون به تفاریق از آن بیرون کنند، و فتیله (۹) با سفیده خایه مرغ تر کنند و بوره زرگران بر آن براکنند و در بینی نهند، و عصاره سرگین خر اندر چکانیدن نافع بود و آزموده است، و شراب عناب و طفشیل (۱۰) و پایجه (پاچه) به سماق پخته و پست عدس و مانند آن، سود دارد.

توضیحات:

۱ - در "کا" و "مر" ، "در بیماری بینی" آمده است.

۲ - شونیز سیاه دانه • Nigella Seeds



سیاه دانه ، شونیز - Nigella Seeds

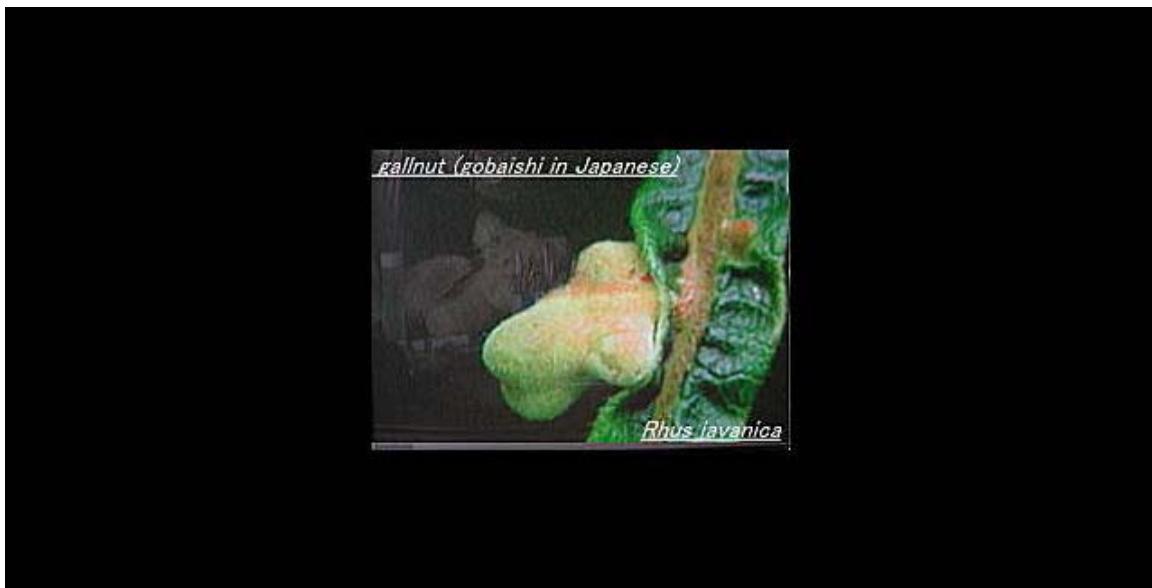
۳ - در سایر نسخه ها، "گل نسرین" آمده است. نسرین: یکی از گونه های نرگس است ۰۰۰ (معین) •

۴ - در "کا" ، "قصب الزیره" آمده است. در مج (۱)، " و قصب اگزریزه" آمده است. قصب الذریره: گیاهی است (ناظم الاطباء) • قصب الذریره: نباتی است زیاده بر شیری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل به زردی واندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر گره ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا)

۵ - در مج (۱)، "الاغ" آمده است. ایضا به بحرالجواهر و دهخدا مراجعه شود.

۶ - مازو (Gallnut Qak- apple شلیمر) • نمو غیر طبیعی که در روی برگهای بعضی اشجار از اثر گزیدگی

حیوان از جنس هوام پدید میایدو بیشتر در روی برگهای درخت بلوط دیده می شود . . . " (ناظم الاطباء) .



مازو – Gallnut

٧ - در " کا" ، " باسورینی" آمده است.

٨ - سکره [به ضم سین] - کاسه گلین (ناظم الاطباء) . سکره سکرجه: کاسه ای را گویند که از گل ساخته باشند (برهان قاطع) . سکرجه معرب سکره است (ترجمه سراسرار رازی) . در مج (۱)، " ظرف مسین" و در " کا" ، " خمره مسین" آمده است. (Basil شلیمر) .

٩ - در " کا" ، " پلیته" آمده است.

١٠ - در مج (۱)، " طفسیل" آمده است و زیر این کلمه " عدس به سرکه پخته" نوشته شده است. در " کا" ، " طفسیل پاچه" آمده است. طفسیل یاتفسیره: آش مژو، مژوبا، سرکه با (مقدمه الادب زمخشری) .

باب پنجم / در تدبیرهای دهان و دندان و لب و حنجره و طرقیذن لب (۱)

علاج

پیه مرغ با روغن گاو بگذازند و نشاسته و کتیرا و مازوی کوفته و بیخته، همه اندر هاون بمالند تا هموار شود و طلی کنند، و پوست اندرون خایه مرغ بر زیر آن نهند و بگذازند و چند روز که نافع بشود.

دمیدن دهان (۲)

علاج آن

اگر سرخ بود، نخست به فصد و حجامت و چهار رگ (۳) مشغول شوند، پس به استفراغ بـماـءـالـرـمـانـيـنـ و طبیخ هلیله زرد، پس مضمضه بـربـ توـثـ (توت > Mulberry شلیمر) و طبیخ سماق و عدس و گلنار و حب الـاسـ. و اگر لعـابـ بـسـیـارـ آـیـدـ، آـقـاقـیـاـ درـ آـبـ عنـبـ الثـلـعـ حلـ کـنـنـدـ و سـرـکـهـ بـرـچـکـانـنـدـ و بـداـنـ مضـضـهـ کـنـنـدـ. و اگـرـ سـپـیدـ گـونـهـ باـشـدـ، حـضـضـ (۴) انـدـرـ سـرـکـهـ بـجـوـشـانـنـدـ و بـداـنـ مضـضـهـ کـنـنـدـ. و آـبـکـامـهـ، دـمـیدـگـیـ دـهـانـ رـاـ، اـگـرـ سـپـیدـ باـشـدـ و اـگـرـ سـرـخـ، سـوـدـ دـارـدـ. و اـگـرـ سـخـتـ سـپـیدـ باـشـدـ، نـمـکـ سـوـدـهـ بـاـ انـگـبـیـنـ بـسـرـشـنـدـ و انـدـرـ دـهـانـ گـیرـنـدـ و نـگـاهـ دـارـنـدـ چـنـدـانـکـهـ توـانـدـ، پـسـ بـسـنـکـنـگـبـیـنـ مضـضـهـ کـنـدـوـبـهـ آـبـکـامـهـ، و سـعـدـ و سـنـبـلـ و بـلـبـلـ و کـبـابـهـ (۵) و عـاـقـرـقـرـحـاـ بـکـوـبـنـدـ نـرـمـ، و در آـبـکـامـهـ کـنـنـدـ و بـداـنـ مضـضـهـ کـنـنـدـ. و اـگـرـ سـیـاهـ باـشـدـ، زـرـنـیـخـ زـرـدـ (۶) و سـرـخـ و بـورـهـ و شـبـ یـمـانـیـ و زـاجـ و قـلـقـلـتـارـ (زاـگـ زـرـدـ) و کـفـ درـبـیـاـ (۷) و مـازـوـ و آـقـاقـیـاـ و نـارـپـوـسـتـ، کـوـفـتـهـ و بـیـختـهـ، بـهـ انـگـبـیـنـ بـسـرـشـنـدـ، پـسـ انـدـرـ خـرـقـهـ بـنـدـنـدـ و انـدـرـ گـلـ گـیرـنـدـ و درـ آـتـشـ نـهـنـدـ و بـیـزـنـدـ و بـهـ دـهـانـ انـدـرـ پـرـاـکـنـنـدـ، پـسـ حـبـ الـاسـ و کـزـمـازـ (۸) و انـدـرـ سـرـکـهـ بـجـوـشـانـنـدـ و بـداـنـ مضـضـهـ مـیـکـنـدـ، و اـگـرـ بـسـوـزـانـنـدـ و باـ روـغـنـ گـلـ و گـلـابـ انـدـرـ دـهـانـ گـیرـنـدـ، نـافـعـ آـیـدـ.

خورده شدن گوشت بن دندان (۹) و سستی دندان

علاج آن

نخست فصد بـایـدـ کـرـدـنـ و حـجامـتـ و چـهـارـ رـگـ و مـسـهـلـ و مـضـضـهـ و دـارـوـهـاـ، چـنانـکـهـ درـ عـلاـجـ دـمـیدـگـیـ دـهـانـ کـهـ سـرـخـ باـشـدـ بـکـارـ دـارـدـ، پـسـ مـازـوـ و نـارـپـوـسـتـ و شـبـ یـمـانـیـ و قـلـقـلـتـارـ و گـوـزـسـرـوـ (۱۰) و بـرـگـ سـرـوـ و کـرـمـازـوـ و سـماـقـ انـدـرـ سـرـکـهـ بـجـوـشـانـنـدـ و بـداـنـ مضـضـهـ کـنـنـدـ. و خـورـدـ شـدـنـ گـوـشـتـ بنـ دـنـدـانـ، اـشـجـارـ (۱۱) کـوـفـتـهـ بـهـ انـگـبـیـنـ بـسـرـشـنـدـ و بنـ دـنـدـانـهاـ رـاـ بـداـنـ بـمـالـنـدـ، گـوـشـتـ پـوـسـیـدـهـ رـاـ پـاـکـ کـنـدـ و گـوـشـتـ بـرـوـیـانـدـ.

ناخوشی بوی دهان

علاج آن

اگـرـ نـاخـوشـیـ اـزـ دـنـدـانـهاـ باـشـدـ، بـخـلـالـ و مـسـواـكـ پـاـکـ دـارـدـ، و هـرـگـهـ کـهـ طـعـامـ خـورـدـ، چـیـزـیـ بـخـایـدـ چـونـ سـیـبـ و آـبـیـ و مـغـزـ بـادـامـ، تـاـ انـدـرـ مـیـانـ دـنـدـانـهاـ کـهـ گـوـشـتـ باـزـ مـانـدـ و تـبـاهـ شـودـ و بوـیـ دـهـانـ نـاخـوشـ کـنـدـ، آـنـ چـیـزـهـاـ باـزـ مـانـدـ و

گوشت را جای نبود که بازماند، چون از طعام فارغ شود، به خلال پاک کند و سنتون (۱۲) بکار دارد، از این نوع، بگیرند: سعد مقوشر کوفته و بیخته و به شراب ریحانی تر کنند و بسرشنید و اقراض کنند و برتابه ای بر آتش خشک کنند، چنانکه سوخته نشود و آنرا بکوبند و بیزند، از این سعد یک وقیقه و نمک اندرانی (۱۳) سه درمسنگ، کف دریا سه درم، کزمazo پنج درم، عود خام پنج درم، حب الاس بربان کرده و قرنفل (۱۴) و خیربوا و سنبل از هر یکی دو درم، همه را بکربند و ببیزند و بیامیزندو بدان مسوак کنند. و مردم محروم، به عوض عود و قرنفل، صندل و فول کنند و اندکی کافور باز آن (۱۵) یار کنند. واگر ناخوشی از معده باشد، اطریفیل کوچک و شراب افستین و نقیع (۱۶) صبر وایارج فیقرا بکار دارند، و زرد آلوی خام پخته و ماءالفواكه (آب میوه ها) سود دارد.

درد دندان

علاج آن

به آب سرد و گرم بیازمایند. اگر به آب سرد ساکن شود، فصد و حجمامت کنند، و به اقراض بنفسه و حب صبر، استفراغ کنند، و به سرکه و گلاب غرغره کنند، و برگ مورد بخایند. پس رگ زیر زبان بزنند یا چهار رگ بزنند، و عاقرقرحا و اندکی کافور سوده اندر بن دندان کنند. و اگر به آب گرم ساکن شود، ایاره فیقرا خورند، پس عاقرقرحا و فوذنه (۱۷) و سعتر و زربناد و گلنار و شحم حنظل اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند، و سنجربینا و تریاق اربعه بخورند و اندر بن دندان نهند. و اگر به آب سرد و گرم ساکن نشود، تكمید کنند بگاورس و نمک گرم کرده و حلتیت و بلبل (۱۸) و سعد اندر بن دندان کنند، و تخم بادیان بخایند. و اگر دندان کاوک (۱۹) باشد، سنجربینا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و شونیزبریان کرده و به سرکه سوده اندر کاوک دندان نهند. واگر در بن دندان "کرم" باشد، تخم گندنا و بزرالبنج بکوبند راستا راست و با موم بسرشنیدو دود کنند و دهان باز کنند تا دود بدان باز شود و بن دندانها پاک کنند.

گندی دندان

علاج آن

برگ خرفه بخایند، یا بادام تلخ، یا موم و نمک بمالند.

سیاه شدن دندان

علاج آن

بگیرند: بلبل ده درم، حماما (۲۰) چهار درم، مازو سوخته و ساذج (۲۱) هندی از هر یکی دو درم، همه را بکوبند و ببیزند و بدان مسوак کنند.

آماس زبان

علاج آن

همچون علاج "دمیدگی دهان" و علاج "حناق" باشد.

طرقیدن پوست زبان

سپستان > Sebesten (شلیمر) اندر دهان میگیرند، و لعب دانه آبی و لعب اسیغول اندر دهان نگاه میدارند، و طعام شوربا به مرغ فربه و پایجه و مسکه و خایه نیم برشت خورند.

ضفدع (۲۲) و لمهه (زبان کوچک > Uvula شلیمر)

اگر علامتهای گرمی ظاهر باشد، آب عنبر التعلب و آب انار ترش و طبیخ سماق و گل سرخ و نار پوست و خربوب و حب الاس و کزماز (۲۳) اندر می ([بی؟] دهان می گیرند و مضمضه میکنند و غرغره، و آب تنفس خرفه و آب کسنیه و میوه ها میخورند، و ذرور (۲۵) گلنار بکار دارند، بدین صفت، بگیرند: گلنار هشت درم، شب یمانی چهار درم، زعفران دو درم، کافور و نوشادر از هر یکی یکدرم، جمله را بکوبند و ببینند و "ملاره" (۲۶) را بردارند.

و اگر حرارتی نباشد، مشک و نوشادر و شب یمانی راستا راست، همچون درور گلنار بکار دارند، و قسط و نوشادر کوفته و بیخته، اندر ماء العسل کنند و بدان غرغره کنند.

گرانی زبان

سبب آن یا تری به افراط باشد یا خشکی به افراط. اگر سبب، خشکی باشد، علامت آنست که استفراغ افتاده باشد، یا تبهای محرقه بوده باشد، یا چیزها برش (۲۷) قطاع (برنده و تیز) خورده و علامت تری علامتهای فالج باشد.

علاج آن

اما آنرا که سبب خشکی باشد، به شیر خر و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره کنند، و مهره های گردن و بناگوش به روغن بنفسه می مالند. و اگر سبب، "استرخاء" باشد، علاج آن، همچون علاج فالج فالج باشد، و استفراغ به ایارج فیقرا و قوقایا و بکار داشتن ماء الاصول، و هر روز زیر زبان به نوشادر و بلبل و عاقرحا و خردل سوده بمالند.

در آویختن دیوچه (۲۸) به حلق

علامت آن

در حلق، سوزشی باشد و آب دهان با خون رفتن رقيق، آمیخته باشد.

علاج آن

به خردل و سرکه و حلتیت و نمک غرغره کنند، شونیز و خردل را بسایند و به حلق اندر دمند. و اگر به معده فرو رفته باشد و داروهایی که "کرم" از روده پاک کند، بکار باید داشت. و چون "دیوچه" بیفتاد (۲۹)، بطبیخ سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند.

خناق

علاج آن

اگر علامت آن با غلبه خون، ظاهر باشد، فصد کنند و حجامت، و رگ زیر زبان بزنند، و بر ساق حجامت کنند، و در اول برب گوز (جوزگرد) و لعوق رمان غرغره کنند.

صفت لعوق رمان

بگیرند: انار ترش و شیرین و هر دو اندر آب بیزند و بکوبند و بیفسارند و آب آن بستانند و شب یمانی سوده و گلنار و مازو، کوفته و بیخته، اندرین آب انار نهند و بیامیزند و به قوام آرند و بدان غرغره کنند (۳۰)، و روز دوم آب گشنیزتر و میفتح در وی حل کرده باشند.

و اگر ماده بلغمی باشد، غرغره بطبیخ و حلبه وانجیر و خمیرترش ومیفتح یا خیارشنبه در وی حل کرده با روغن گاو گداخته. و هرگاه که گشاده شود و "ریم" برآید، آب گرم با روغن بنفسه یا روغن گاو بیامیزند و بدان غرغره کنند (۳۱)، تا پاک شود، پس طبیخ سماق و مانند آن و چیزهای قابض غرغره کنند، تا شفا یابند.

توضیحات:

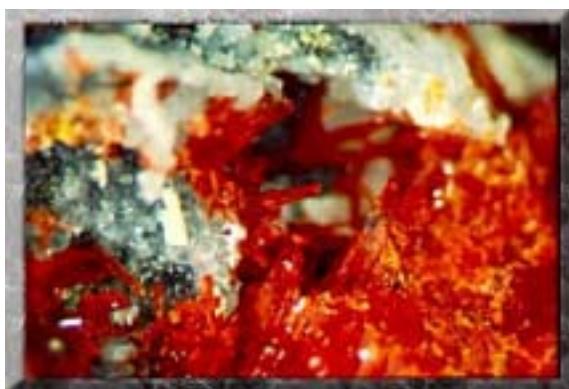
- ۱ - در "کا" ، "ترفیدن" آمده است. طرقیدن ترکیدن.
- ۲ - دمیدن: بروز و ظهور و بروز بثور در پوست بدن و شکفتگی وبشه و آبله و انتشار بوها ۰۰۰ (ناظم الاطباء) در سایر نسخه ها، "دمیدگی" آمده است.
- ۳ - مج (۱)، "چهار رگ" را ندارد. چهار رگ: نام دو رگ در لب زیرین و دو رگ در لب زیرین باشد و فصد آن در بیماریهای دهان ولثه سود دارد (بحرجواهر)، (از لغت نامه دهخدا) •
- ۴ - حضض: [به ضم حاء و ضاد] ماده عصاره دوائی که بر دو نوع است هندی و عربی و نوع هندی که به هندی رسوت گویند عصاره فیل زهرج است و نوع عربی عبارت است از عصاره خولان و داروئی که از بول شتر سازند (ناظم الاطباء) •

۵ - کبابه: Cubeba pepper کبابه چینی (شلیمر) •



کبابه ، کبابه چینی – Cubeba pepper

۶ - زرنیخ زرد Auripigment و زرنیخ سرخ Realgar ترجمه سراسرار رازی •



زرنیخ سرخ - Realgar



زرنیخ زرد - Auripigment

۷ - کف دریا) Cuttle fish bone شلیمر) • کف دریا ۰۰۰ زبدالبحر(برهان قاطع) •

۸ - کزمازو، کزمازق، کزمازق ۰۰۰ بر جستگیهای کروی شکل شبیه به فندق که بر روی درخت گز شاهی حاصل میشود ۰۰۰ (دهخدا) ثمر درخت گز ۰۰۰ (دهخدا) مازو" آمده است. (دهخدا) • در مج ۱)، " مازو" آمده است.

۹ - دو نسخه مج ۱)، و " کا" ، " و خون آمدن" را اضافه دارد.

۱۰ - جوزالسر و ۰۰۰ ثمره سرو آزاد. (دهخدا) • دانه سرو.

۱۱ - در سایر نسخه ها، "اشخار" آمده است. اشخار بطلان و نوشادر (ناظم الاطباء) • در زیر این کلمه، در نسخه مج(۱)، "قلیاب" آمده است.
شخار اشخار شخیره ۰۰۰ قلیائی که از اشتان گرفته میشود ۰۰۰ (معین) •

۱۲ - در "مر" ، "سفوفی" آمده است. سفون: داروئی که بر دندان مالتد، و هر چیز که دندان را بدان تابان و روشن نمایند. سفوف: ماخوذاز تازی، کف لمه و هر داروی نرم کوفته و بیخته که بروی زبان ریخته فرو برند (ناظم الاطباء) • سفوف (Shilimor) Powder • سنون: ۰۰۰ داروهای خشک کوبیده که برای محکم ساختن و سفید کردن دندانها بکار رود (ترجمه و خلاصه ای از بحرالجواهر) •



Powder - پودر

۱۳ - "ملح اندرانی" به فارسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین اقسام ۰۰۰ (تحفه) همان است که در عرف مردم به "نمک ترکی" معروف میباشد.

۱۴ - سایر نسخه ها، پس از "قرنفل" ، کلمه "کبابه" را اضافه دارد.

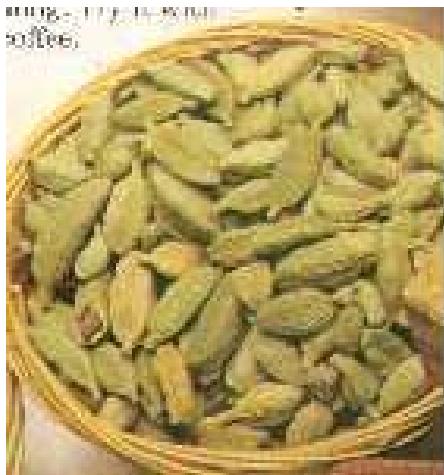
۱۵ - در "کا" ، و مج(۱)، "بدان یار" و در "مر" ، "با آن یار" آمده است.

۱۶ - نقیع آب میوه: آب میوه خشک که آنرا خیسانیده باشند، نقیع آلو (هدایه المتعلمین) •

۱۷ - در "کا" و "مر" ، "پودنه" و "بودنه" آمده است.

۱۸ - در "کا" و "مر" ، "فلفل" آمده است.

- ۱۹ - کاواک: خالی و تهی و پوچ و بی مغز و میان کاواک: میان تهی (ناظم الاطباء) •
- ۲۰ - حماما: هل (معین) • حماماحب الهال هل) Cardamom واژه های گیاهی (دو نسخه "کا" و مج (۱)، کلمه "قنبیل" را اضافه دارد. قنبیل ۰۰۰ گیاهی است از گونه فرفیون ۰۰۰ (معین) •



هل ، حب الهال ، حماما – Cardamom

- ۲۱ - سازج هندی: ۰۰۰ گونه ای دارچینی که عطر و طعم آن از دارچین معمولی کمتر است ۰۰۰ (معین) • در "مر" ، "садج" آمده است.

- ۲۲ - ضقدع: Ranula Frogs ، ورم غده های بزاقی (زیر زبان) میباشد که در موقع تورم شبیه قورباغه میشود. بدین لحاظ آنها را "ضقدع" می گفتند. فرانسوی آن: • Grenouietter

۲۳ - در مج (۱)، "کزمازج" و در "مر" و "کا" ، "کزمارو" آمده است.

۲۴ - در سایر نسخه ها، "در دهان" آمده است.

- ۲۵ - ذرور گردی که به چشم بپاشند و در اصطلاح طبی سورمه (یاسرمه یا کحل) میباشد. ناظم الاطباء آورده است: ذرور: داروی پراکندنی و نوعی از بوی خوش ۰۰۰

۲۶ - ملاز، ملازه، ملاج، همان زبان کوچک است. ملازه: لهاه است (بحرجواهر) •

- ۲۷ - در "کا" و "مر" ، "چیزهای ترش قطاع" و در مج (۱)، " یا چیزی قطاع" آمده است. ظاهرا برش صحیح نیست و "ترش" صحیح به نظر میرسد.

۲۸ - دیوچه زالو • Leech

- ۲۹ - در مج (۱) و "مر" ، "نیفتند" آمده است.
- ۳۰ - سایر نسخه ها، کلمات: "و اگر درد صعب باشد به شیر تازه و شراب بنفسه غرغره کنند" را اضافه دارد.
- ۳۱ - سایر نسخه ها، جملات " یا به آب عنبر الشعلب" و در آخر " به آب بادیان که خیارشنبه" را اضافه دارند.

باب ششم / در زکام و نزله و سرفه و ذات الجنب و ذات الريه و ضيق النفس و زكام گرم (۱)

علامتهای آن

آب رقیق از بینی آید و منفذ بینی را بسوزاند.

علاج آن

شراب خشخاش و کشکاب، با عناب و سپستان در وی پخته، و تخم خشخاش کوفته و با میفختج سرشته کرده با جلاب سود دارد، و باقلی در سرکه (۲) آغشته دود کنند، و صندل و شکر و برگ مورد، دود کردن و از پس سه روز، فصد کردن. و اگر "نزله" گردد و ماده به سینه فرود آید و سرفه کند، بنفسه پرورده در آب باقلی یا آب کشکاب یا اندر شراب زوفا نرم دهنده، و حب السعال نرم (حب السعال حب سرفه) اندر دهان میدارند. و آنرا که سرفه نباشد فصد نکنند (۳). و آنرا که "زکام" و "نزله" بسیار افتاد (۴)، به حب قوقايا استفراغ کند و هر بامداد به گرمابه شود، سود دارد.

علامتها

در "زکام" و "نزله" سرد و سرفه، ماده ای که از بینی فرود آید، غلیظ باشد و به دشواری فرود آید.

علاج آن

گاورس گرم کرده بر سر می نهند، تا حرارت آن به قعر دماغ رسد و سنگهای گرم کرده اندر شراب افکنند و بخار آن به بینی بر می کشنند، و قسط و شونیز و عود و لادن هر کدام که باشد، دود می کنند، و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی بلبل، به انگیین سرشته اندک اندک میدهند، و شونیز (۵)، به سرکه (۶) تر کرده (۷) می بویند، و هر بامداد شراب زوفا با معجون زوفا (۸) تمام دهنده، و اندر کشکاب، انجیربستی (۹) و میویز منقی و تخم بادیان می برند و با عسل میخورند، و گلنگیین عسلی اندر شراب زوفا سود دارد. و "سرفه کهن" را هر بامداد، تخم بادیان، اندر شیر بجوشانند، تا به قوام آید و بخورند، و طعام، سبوس (۱۰) آب و طبیخ گندم با روغن بادام و شکر یا عسل یا فانیزد و انجیر خشک (۱۱) و گوز مغز (۱۲)، سود دارد.

صفت معجون زوفا (۱۳)

رب سوس و زوفا و پرسیاوشان از هر یکی ده درم، قردمانا و فلفل از هر یکی سه درم، مغز بادام تلخ وزراوند (۱۴) و تخم انجره (۱۵) از هر یکی پنج درم، همه کوفته و بیخته با انگیین بسرشنید شربتی سه درم.

صفت شراب زوفا

میویز منقی و انجیر خشک از هر یکی بیست عدد، حلبه و تخم کرفس و تخم بادیان و بنفسه و

پرسیاوشان و زوفای خشک از هریکی پنج درم (۱۶)، زراوند مدرج نیم کوفته سه درم، فراسیون (۱۷) پنج درم، همه اندر دومن آب بپزند تا با یک نیمه باز آید و پپالایند و هر بامداد چهار وقیه بامعجون زوفا دهنند.

حب سعال گرم

رب سوس و بلبل و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و غافت (۱۸) و غاریقون از هر یکی پنج درم، مغز بادام تلخ پنج درم، فانید هفت درم، همه بسرشدند و حب کنند چنانکه رسمست و پیوسته اندر دهان میدارند.

فرو آمدن خون به سرفه

علاج آن

گل ارمنی و گل مختوم (۱۹) اندر عصاره برگ لسان الحمل (۲۰) یا اندر عصاره برگ خرفه میدهند، و در حال که خون بر آمدن آغاز میکند و فصد کنند، و اندک اندک به مقدار قوت، خون بیرون میکنند، و کرنج (۲۱) پاک کرده و شسته، اندر آب بسیار بپزند، تا غلیظ شود و مقدار یک درمسنگ کندر سوده با آن بدنه، و یک درم پنیر مایه (۲۲) خرگوش اندر آب سردبدهند سه مرتبه، و سلطان نهری (۲۳) در کشکاب پخته میدهند، و سفوف الطین (۲۴) دهند، و غذا، پاچه بره و حریره نشاسته میدهند.

تنگی نفس

علاج آن

ریاضت و پرهیز است از هر چه تری فزاید و خون (۲۵) بسیار، و سکنگیین (۲۶) از سرکه زیری (۲۷) یا از سرکه اسقیل (۲۸) به شربت خوردن، و گاه گاه کشکاب با اندکی فرفیون و میخنج و حب الرشاد کوفته مقدار نیم درمسنگ با انگبین و روغن بادام با مقدار چهار دانگ زراوندمدرج بافاید (۲۹) سرشته هر بامداد بدنه، و چهار دانگ سکینچ اندرآب سداب حل کنند و شراب زوفا و معجون زوفا سود دارد، و حب السعال گرم پیوسته اندر دهان باید داشت، و استفراغ به حب غاریقون باید کرد.

حب غاریقون

بگیرند: غاریقون چهار دانگ و نیم، شحم حنظل دو دانگ، رب سوس نیم درم، کتیرا نیم دانگ (۳۰).

نسختی دیگر

غاریقون و تربید سپید از هر یکی یک درم، رب سوس و ایارج فیقرا و فراسیون از هر یکی دو دانگ، شحم حنظل و انزروت و صبر از هر یکی چهار دانگ، شربت سه درم.

صفت حب سعال

رب سوس پنج درم، ببل و قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یکی دودرم، حلتیت یک درم، اندر ماءالعسل بسرشنده و به حب ها کنند.

حب سعال دیگر (۳۱)

بگیرند: بهدانه شیرین و مغز بادام و نبات از هر یکی دو مثقال، خرد خردبکوبند و به گلاب بسرشنده و جبهها کنند و پیوسته در زیر زبان میدارند.

ذات الجنب و ذات الريه و شوصه

"ذات الريه" ، آماس شش باشد.

علامتهای آن

تب گرم و تنگی نفس و سرخی رخسار و گرانی سینه (۳۲). و "ذات الجنب" برسام باشد، بعضی [سایر نسخه ها: یعنی] آماس عضله های پهلوها و سینه. و "شوصه" آماس حجاب و عضله های آن باشد یا آماس معالیق (۳۳) جگریا آماس معالیق سپرز.

علامتهای آن

تب گرم و دشواری دم زدن و درد خلنده.

علاج آن

نخست فصد باید کرد، و ماءالشعیر دادن باشراب بنفسه و روغن بادام و بران اقتصار کردن (کوتاه کردن - کفایت کردن) تا چهار روز. و اگر "نفت" آغاز کند، اندر ماءالشعیر، عناب و سپستان و مویزدانه بیرون کرده و انجیریستی و بیخ سوسن و بنفسه می باید پخت. و اگر "نفت" دشوارتر و کمتر بود، طبیخ و زوفا دهنده، بدین صفت: عناب بیست عدد، سپستان پنجاه عدد، بنفسه هفت درم ، اصل سوسن ده درم ، تخم خطمی پنج درم، مویز دانه بیرون کرده ده درم، جو ده درم بپزند، چنانکه رسمنست، با شراب بنفسه بدنهند یا با کشکاب، و ضمادی از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بیخ سوسن و بنفسه و روغن بادام و موم صافی (موم خالص و پاک) برآن موضع نهند، و غذا، سپس آب با شکر و روغن بادام، استفراغ، به طبیخ عناب و آلوسیاه و بنفسه ولسان الحمل و بیخ سوسن و بیخ خطمی و سپستان و ترنجبین و فلوس خیارجنبر (۳۴) کنند، تا شفا یابند.

توضیحات:

۱ - نسخه "مر" ، "ضيق النفس" را ندارد.

۲ - در "مر" ، "سرکه فرغار" و در مج (۱)، سرکه پرورده آمده است.

۳ - در "مر" و مج(۱)، "نکنند" و در "کا" ، "بکند" آمده است.

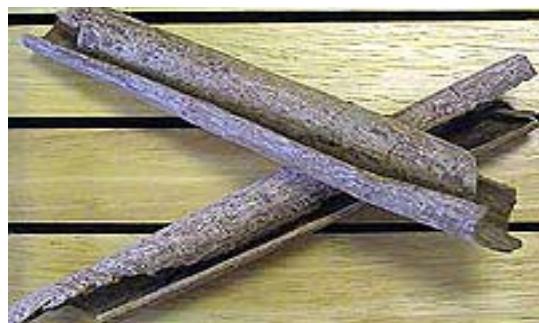
۴ - در "مر" ، پس از "بسیار افتاد" ، دو کلمه "فصـد نـکـنـد" را اضافه دارد.

۵ - در "مر" ، پائین کلمه شونیز، "سیاه دانه" نوشته شده است.

۶ - در مج(۱) و "مر" ، "سرکه پرورده" آمده است.

۷ - در "مر" ، "پس از تر کرده" ، یکشـب و بـرـیـانـ کـرـدـه و کـوـفـتـه" آمـدـهـ است.

۸ - در "مر" ، "معجون زوفاء سلیخه" آمده است. سلیخه دارچینی دارچین درخت دارچین سیلانی
واژه نامه گیاهی (Bitter gourd) Colocynth Bitter apple



دارچین ، دارچینی – Cinnamon

۹ - در سایر نسخه ها، "بستی" نیامده است. در چند سطر پائین تر در نسخه "کا" ، "بستنی" آمده است. اما صحیح "انجیربستی" است. انجیربستی قسمی انجیر ۰۰۰ منسوب به بست [به ضم با] از شهرهای خراسان (دهخدا)

۱۰ - در مج(۱)، "سبوسات" و در "مر" ، بر بالای "سپوسات" "مرادحریره" است" آمده است.

۱۱ - نسخه "کا" ، "وسعتر" را اضافه دارد.

۱۲ - گوز مغز گردو. در "کا" ، "جوز مغز" آمده است.

۱۳ - در سایر نسخه ها، "شراب زوفا" قبل از "معجون زوفا" آمده است.

۱۴ - سایر نسخه ها، کلمه "مدحرج" را اضافه دارد. مدحرج گرد.
زراآند مدور (Round Bithwort) شلیمر)



زراوند مدور – Birthwort

۱۵ - انجره انجرک گزنه دو پایه گزنه سوزان (معین) • Nettle Male - (شلیمر) •

۱۶ - در "مر" ، "سوسن ده درم، بیخ سوسن ده درم" و در مج ۱)، "وسوسن هر یک دو درم" و در "کا" ، "بیخ سوسن ده درم" آمده است.

۱۷ - فراسیون فراسیون فارسیون گیاهی است از نوع نعنائیان ۰۰۰ (معین) • فراسیون گندنای رومی (True آریانپور) • فراسیون ایض حشیشه الكلب گندنای کوهی (Common White horehound واژه نامه گیاهی) •



فراصیون ، فارصیون ، گندنای رومی ، حشیشه الكلب – Horehound

١٨ - غافت (Agrimony Liver - Wort) شلیمر) . غافت متراودهای متعدد دارد (به معین مراجعه شود)
غافت غافت فارسی (ناظم الاطباء) .

١٩ - گل مختوم Sealed carth یک نوع گل سرخ رنگ و بسیار املس که در طب استعمال کنند (ناظم الاطباء) .



٢٠ - لسان الحمل ، چرغون (ناظم الاطباء) . بارهنگ، بارتنگ، بارهنگ کبیر (ناظم الاطباء) (Waybread,) واژه نامه گیاهی) Greater plantain .



٢١ - در مج (۱) و "کا" ، "برنج" آمده است.

۲۲ - پنیر مایه: مایه پنیر (Rennet حییم) •

۲۳ - سلطان نهری: خرچنگ رودخانه یی، خرچنگ دراز (معین) • سلطان نهری خرچنگ (ناظم الاطباء) • آربانپور (Crayfish, Lobster, crab)



خرچنگ دراز - Crayfish

۲۴ - سفوف الطین یک نوع دارو گرد کوفته بیخته معجون فاکرده(متنهی الارب) • سفوف آرد پخته، داروی خشک کوبیده، هر گونه گرد داروئی ۰۰۰ (معین) •

۲۵ - در سایر نسخه ها، "خواب" آمده است.

۲۶ - در "کا" ، "سكنجبین بزوری" آمده است.

۲۷ - در "کا" ، "زیره ای" آمده است.

۲۸ - اسقیل: ماخوذ از یونانی، پیاز عنصل (ناظم الاطباء) • عنصل بصل الفار پیاز دریائی پیاز دشتی (واژه نامه گیاهی) Medicinoal Squill, sea onion



پیاز دریائی ، پیاز دشتی ، عنصل - Sea onion

۲۹ - در "کا" ، " یافایید" آمده است.

۳۰ - نسخه های دیگر، " یک شربت کنند" را اضافه دارد.

۳۱ - در سایر نسخه ها، " حب سعال دیگر" نیامده است.

۳۲ - دو نسخه مج (۱) و " کا" ، " و نفت با کفک" را اضافه دارد. نفت خلطی که از سینه خارج شود. کفک کف.

۳۳ - معالیق کبد: آنچه که کبد از وی آویخته باشد (لغت نامه دهخدا)

۳۴ - خیارشنبر ، میوه درختی است که مغز آن فلوس است که در طب به عنوان مسهّل استعمال می شده و شرح آن آمد .
Purgin Cassia



خیار شنبر -
Cassia

فهرست مطالب کتاب خفی علایی [قسمت هشتم]

۲۰۲	باب هفتم / اندر بیماریهای دل
۲۰۲	گرمی دل
۲۰۲	سردی مزاج دل
۲۰۲	سوء المزاج خشک اندر دل (۵)
۲۰۳	توضیحات:
۲۰۵	باب هشتم / در بیماریهای معده
۲۰۵	درد معده گرم
۲۰۵	درد معده سرد
۲۰۶	ضعیفی قوت معده و شهوت و طعام نابودن
۲۰۶	شهوت کلی (۱۷)
۲۰۶	علاج آن
۲۰۶	جوع البقره (۱۹)
۲۰۷	آرزوی گل خوردن و مانند آن (۳۹)
۲۰۷	فواق امتلائی
۲۰۷	فواق خشک
۲۰۸	منش کردن و قی کردن (۳۴)
۲۰۸	هیضه
۲۰۹	آماس معده
۲۱۰	بشرها که در معده برآید
۲۱۰	توضیحات:
۲۱۶	باب نهم / در انواع اسهال
۲۱۶	اسهال صفراوی
۲۱۶	اسهال صفرا و بلغم
۲۱۷	اسهال سوداوی
۲۱۷	اسهال خون (۱۳)
۲۱۷	زحیر (۱۶)
۲۱۸	توضیحات:

باب هفتم / اندر بیماریهای دل

گرمی دل

علامتهای آن

تشنگی و خفقان و راحت یافتن از خنکی و هوای سرد و آب سرد.

علاج آن

اگر علامت آن خون بینند، از دست چپ رگ باید زد، باسلیق بزنند، و شراب حماس و شراب سیب ترش و آب انار ترش و شیرین و آب خیارتresh و قرص کافور و شراب صندل دهنده، و صندل و کافور و گلاب به عصاره آبی وسیب برسینه می نهند و پیراهن به صندل و گلاب آلوده پاشند، و شربتها و اقراص خنک همه با اندکی زعفران و لسان الثور سازند. و اگر تب نباشد، دوغ ترش سود دارد، خاصه با گل ارمنی و اندکی طباشیر (۱) و گشنیز خشک.

سردی مزاج دل

علامتهای آن

رنگ آنکس همچون رنگ " ارزیز" باشد و تازگی و رونق رفته و کسلامی و گرانی باشد.

علاج آن

شراب ریحانی مقداری معتدل و میبه (شراب به) و دواهالمسک و مژرودیطوس و تریاق بزرگ و مبدل المزاج (۲) و انشو دارو و بکار دارند، و گوارش (۳) عنبر (۴) موافق بود. و اگر تری غلبه دارد، نخست قی فرمایند یا مسههل دهنده، پس شربتها دهنند.

سوءالمزاج خشک اندر دل (۵)

علامتهای آن

خشکی دهان و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بی طاقتی اندر حرکتهاو باشد که " سرفه خشک" پدید آید و هیچ گونه رنج و غبار و دود (۶۰) نتواند کشیدن.

علاج آن

علاج آن، همچون علاج " تب دق" باشد، و شیر خر و کشکاب و آب انارشیرین همه با روغن بادام میدهند، و با روغن بنفسه و روغن کدو دانه، اندر سینه و پهلوها می مالند و در آب (۷) می نشانند، چنانکه در علاج

"دق" یاد کرده آید.

توضیحات:

- ۱ - طباشیر، تباشیر (به هر دو وجه آمده) • طباشیر فرنگی Magnesia ، طباشیر هندی. ، طباشیر قمی گل محلاتی(Hallyosite orawisite) شلیمر •

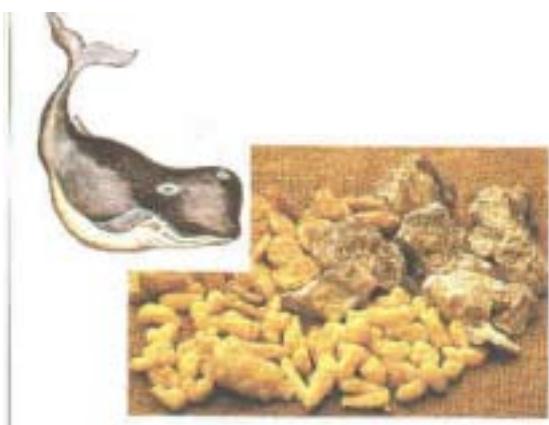


طباشیر، تباشیر-

- ۲ - مبدل المزاج تبدیل و دگرگون کننده مزاج.

- ۳ - گوارش مقصود مواد هضم کننده غذاست. گوارشها نقش مهم در طب دیروزی داشته اند. این سینا قریب شصت گوارش در قانون آورده است. ایضارازی و جرجانی در مولفات خود مطالبی در باره گوارشها ذکر کرده اند.

- ۴ - عنبر • Amber عنبر زردکهربا Yellow amber عنبر خاکستری (Ambergris شلیمر) •



= عنبر = Amber



= کهربا = Amber

۵ - در " مر " ، " سو،المزاج خشک دل " آمده است.

۶ - در " کا " ، " از غباری اندک و دودی اندک " و در " مر " و مج (۱)، " هیچ رنج و غبار و درد " آمده است.

۷ - در سایر نسخه ها، " در آبزن " آمده است.

باب هشتم / در بیماریهای معده

درد معده گرم

علامتهای آن

تشنگی و راحت یافتن (۱) از شربتهای سرد.

علاج درد معده گرم

اگر اندر معده گرانی باشد، "قی" باید کرد به آب گرم و سکنگبین و بکشکاب با سکنگبین آمیخته، و از پس "قی"، سکنگبین سفرجل دهنده، و شراب انار ترش و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حماس ترنج و شراب صندل. و اگر ماده، اندر قعر معده باشد و "قی" متعدز باشد، استفراغ کنند به طبیخ هلیله زرد یا به حب صبر و ایارج فیقرا و هلیله زرد راستا راست (۲)، بهم بسرشنید مقدار دو درم، سود دارد، و ماءالرمانین سخت موافق بود، خاصه با شیرخشت.

درد معده سرد

علامت آن

گرسنگی، کرسنگی زود (۳) آرد و آروغ ترش و بادها اندر شکم و تشنگی نباشد (۴).

علاج آن

اگر در معده گرانی باشد، نخست "قی" کنند به طبیخ شبت و سکنگبین عسلی و مانند آن، پس چند کرت (دفعه، مرتبه) ایارج فیقرا بخورند و اگر به استفراغ قویتر حاجت بود، حب اصطمخیقون، و هر بامداد ماءالاصول میدهند با روغن بادام تلخ، و گلنگبین را اندر گلاوب کلام (۵) گرم که اندر وی عود و قرنفل و مصطفکی جوشانیده باشند و کمونی و فلافلی و سجرینا و فیداریقون (۶) و زنجیبل پرورده و دواهالمسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ، این معجونها پس از استفراغ، سود دارد، و میبه و گوارش عود و اقراص الورد (قرص های گل سرخ) موافق باشد. بدین صفت (۷)، بگیرند: گل سرخ سه درم، عود خام و مصطفکی و سنبل و اذخر (۸) و سلیخه و دارچینی و افستینی رومی از هر یکی یک درم، همه را بکوبند و ببیزندو به شراب کهن بسرشنید و اقراص کنند، یک مثقال هر بامداد (۹)، و بعداز آن، طبیخ انسیون دهنده، و ضمادی از سعد و سنبل و مصطفکی (۱۰) و قصب الذیره (۱۱) و اذخر و افستینی، به شراب و عصاره آبی بسرشنید و بر معده می نهند. و اگر نخست، داروها به شراب ریحانی تر کنند و آبی را درآتش کنند تا بریان شود و داروها را به گوشت آبی بسرشنید و گرم بر معده نهند، صواب باش، و روغن مصطفکی می مالند.

ضعیفی قوت معده و شهوت و طعام نابودن

علاج آن

هر بامداد، ریاضت معتدل و پس ریاضت، گرمابه و مالیدن، و ترنج پرورده و زنجیل پرورده (۱۲) بکار داشتن، و اندر طعامها، کبر، به سرکه (۱۳) پرورده و پیاز، به سرکه پرورده و سیر، به سرکه پرورده و شلغم، به سرکه پرورده، شهوت طعام را بجنباند، و شراب بودن (۱۴) که به آب انار ترش و سکنگین (۱۵) و سفرجل و پست جو با اندکی سرکه و آب، شهوت محروم را بجنباند و مهیا به (۱۶) شهوت طعام پدید آرد، و بوی بره بریان و مرغ بریان گرم و بوی نان خانگی گرم، شهوت پدید آرد، و اگر حاجت آید گاه ایارج فیقرا دادن، سود دارد.

شهوت کلبي (۱۷)

این علتی است که مردم را هر ساعت به طعام حاجت افتد. و سبب این در بیشتر حالها، سردی معده باشد. و علامت و علاج آن یاد کرده آمدست. و باشد که سبب آن بسیاری سودا باشد که بغم معده آید. و علاج آن، فصد باسلیق و اسلیم باشد و گوارش خوزی (۱۸) بکار داشتن و استفراغ، و دیگر علاجها از بابت علاج مالیخولیا بر باید گزید و گاه باشد که سبب سردی معده، "نزله" دماغی باشد.

علاج آن

ایارج فیقرا و حب قوقایا خوردن باشد. و علاج "نزله" چنانکه یاد کرده آمدست، کردن.

جوع البقره (۱۹)

این علت بیشتری از پس شهوت کلبي افتاد و آن گرسنگی همه اندامها باشد که به غذا حاجتمند بود و معده غذا نخواهد.

علامتهای آن

نخست "شهوت کلبي" و "اسهال" بوده باشد و به سبب "اسهال" رگهاتهی گشته باشد و قوت ساقط شده و گاه گاه "غشی" افتاد. و گاه باشد که سبب "غشی" بلغم زجاجی (۲۰) باشد، که فم معده را سنگین کند و مزاج آن تباہ کند، و قوت جاذبه را به طریق استرخاء از کار باز دارد و شهوت باطل کند و بدان سبب، اندامها گرسنه ماند و قوت ساقط شود و علاج مشکل گردد، از بهر آنکه تنقیه معده را به استفراغ حاجت آید و ضعف قوت ازان باز دارد. و این علت مردم سرد مزاج و کسانی را افتاد که اندر سرماستفراغ کنند. و این علت را جوع البقر را از بهر آنکه گویند که گاورا این علت بسیار افتاد.

علاج آن

قوت را بماءاللحم و بنان که اندر شراب ریحانی ثرید کرده باشندو ببویهای خوش، جون بوی سیب و آبی و مورد (۲۱) و عود و مشک و شراب ریحانی که اندکی زیره درو افکنده باشند، با حب الاس بکار دارند. و

اگر حرارتی حادث شود، بوی (۲۲) و گلاب و کافور، سود دارد، و بوی (۲۳) بزغاله بریان کرده و بره و مرغ بریان و بوی نان خانگی گرم، شهوت را جنباند، و ماءاللحم و نان تر کرده به شراب، سود دارد و قوت دهد. و اگر "غشیا" (۲۴) افتند او را بیدار کنند و رخسار او بکسلند (۲۵) و موی "صدغ" او بکشنند (۲۶)، و بر موی "بز" در سفالی بزرگ از جای بلند را ندازند تا آواز آن بدو رسد، یا آوازی قوی چون آواز طبل و بوق وغیر آن، ناگاه بزنند و او را بیدار کنند، چون بهش (۲۷) باز آید، ماءاللحم به اندکی شراب ریحانی در حلق او چکانند و ضمادی از لادن و سک (۲۸) و سعد و سنبل و مصطفکی و عود و عنبر و آب برگ مورد تر و آب سیب و آبی بر معده نهند.

آرزوی گل خوردن و مانند آن (۲۹)

به سبب آن، خلطها بد باشد اندر معده.

علاج آن

"قی" کردن باشد، نیک "قی" باید فرمود، و ایارج فیقرا بکارداشتند و شراب افسنتین، و هر بامداد مقداری مصطفکی و زیره و نانخواه (۳۰) بخایند (۳۱) و با گلشکر بخورند، و از پس طعام نیز لختی بخایند بی گلشکر. و اگر این عارض، زن آبستن را افتد او را "قی" نشاید فرمود، مگر بنفس خویش به آسانی برآید، و از پس "قی"، معده را به گوارش عudo میبیه قوت دهنند.

فواق امتلائی

(فواق سکسکه Hiccongh, Hicup) آنچه سبب ماده غلیظ باشد اندر فم معده عادتها و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهنند.

علاج آن

"قی" باید کردن به ماهی شور و ترب و سکنگبین عسلی و آب شبت ولوبیای سرخ، و از پس "قی"، انجدان و جندبیدستر بوئیدن و کندر و راسن (۳۲) و زیره و نانخواه و سعتر و بودنه خائیدن و اندر طعامها بکارداشتند، و سنجرنیا و کمونی و فندادیقون و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد، لکن از پس "قی"، معده به ایارج فیقرا پاک باید کرد، پس معجونها بکار داشتن.

فواق خشک

علامتهای آن

آنچه از خشکی افتند به سبب استفراغهای قوی، چون "قی" به افراط و "اسهال" به افراط و از پس "هیضه" و از پس "نزف" و "طمث" (۳۳) و مانند آن و از پس جماع بسیار.

علاج آن

شیر تازه و کشکاب با روغن بادام و شکر و آب انار شیرین با روغن بادام و کشکاب غلیظ دادن، و ضمادی از بنفسه و خطمی و پیه مرغ و روغن بنفسه و موم صافی بر مهره های گردن و بر معده نهادن، و همه مفاصل به روغن بنفسه چرب کردن، و ماءاللحم دادن و خایه مرغ نیمبرشت.

منش کردن و قی کردن (۳۴)

علامتهای آن

اگر سبب، ماده صفرا باشد، تلخی دهان و تشنجی پیوسته باشد. و اگر ماده بلغمی باشد، این تشنجی و تلخی دهان نباشد، لکن دهان پر آب شود.

علاج آن

"قی" باید فرمود به سکنگیین شکری و آب گرم، و اگر ماده صفرا باشد "قی" نتواند کرد، ایاره فیقدار و سقمونیا باید داد. و از پس استفراغ، آب انار ترش و شیرین دادن و شراب غوره و ضمادی از صندل و لادن و سک (۳۵) او گل سرخ و کافور و آب برگ مورد برفم معده نهادن. و اگر ماده بلغمی باشد، "قی" فرمایند به ایارج فیقدار به سکنگیین عسلی سرشه، پس شراب بودنه و میبه، بکار دارند (۳۶).

یکی بود شانزده ساله و مدت یکسال بود، تا هرچه میخورد "قی" میکرد و در معده وی هیچ قرار نمی گرفت و باریک و ضعیف شده بود. این دارو و فرمودیم و نیک شد (۳۷).

صفت دارو اینست:

اولا هر دو ساق بیمار بینند و به آب گرم بشویند و این دارو میخورد، بگیرند: بیخ اسفید نیم مثقال، سماق و تخم گل از هر یکی دو مثقال، جمله خرد بکوبند و هر روز یک مثقال یا دو مثقال به شراب به معجون کنند و بخورند. و بخوردنی، قدری عدس بپزند، تا نیم پخته شود، آن آب بریزد و به سرکه انکوری بپزد و بخورد، و این تدبیر نگاه دارد، نیک شود. و این طلا بر معده می نهد، هر روز، یک کف برگ مورد و دو دانگ قرنفل هر دو خرد بکوبند و بر معده طلی میکنند برگ مورد "تر" باید.

هیضه

علاج آن

هرگه که حس آن بباید که طعام اندر معده تیاه میشود، "قی" باید کردن و معده را پاک کردن. و اگر "قی" دشوار افتاد، معده را گرم دارند و به روغن مصطفکی و مانند آن طلی کنند، و پیوسته ب "سمور" و مانند آن گرم کنند و بر معده می پوشند و تکلیف خواب کنند و بخسبند و گرسنگی کشنند، و بر گرسنگی کمونی و اقراص عود

بکار دارند. و مردم محروم راضمادی از صندل و گل مورد و آبی و سیب و کافور بر معده نهند، پس از آن که "قی" کرده باشد، و آرد جو با مورد تر بسرشند و نان خشک به سرکه فرغارند و بر معده نهند، ضماد نیک است، و آب انار و آب آبی ترش و آب سیب ترش کوهی، سود دارد (۳۸)، و اسراف "هیضه" را کندر (۳۹) و اقراص حب الاس و اقراص راسن باز دارد. و من فلونیای رومی دادم، در حال، سودداشت.

صفت اقراص عود

بگیرند: قرنفل و کبابه از هر یکی یک درم، مصطکی چهار دانگ، سنبل نیم درم، عود خام چهار درم، شکر چند وزن (چند برابر) همه شربت یک مثقال با شراب سیب یا با گلشکر میدهند.

صفت اقراص راسن

که خواب آرد و "هیضه" را ساکن کند - بگیرند: قرنفل ده (۴۰) درم، سک یک درم، قرفه دو درم، راسن یک درم و نیم، این جمله را اقراص کنند، ده شربت کنند (۴۱).

آماس معده

بیشتر از غلبه خون باشد یا از صفرا.

علامتهای آن

تب گرم و درشتی زبان و منش گشتن. و اگر صفرا غالب تر بود، دهان تلخ باشد و تشنجی صعب بود.

علاج آن

اگر خون باشد، نخست رگ باسليق بزنند، و آب انار دهند، و ضمادی از صندل و قرنفل و آبی و سیب و آب مورد تر و تراشه کدو و برگ خرفه و کوک و کسنی (کاسنی) بر معده نهند، و غذا باز گیرند، و بر کشکاب اقتصار کنند، و آب با شراب (۴۲) انار و رب بنفسه و شراب نیلوفر و شراب انار دهند. و از پس چهار روز، آب کسنی (کاسنی) و آب عنبر التعلب دهنده جوشیده و صافی کرده، و چهار درم فلوس خیارجنبر (۴۳) و یک جبه زعفران حل کرده و از پس هفت روز، آب کرفس و آب بادیان با این شراب بیامیزند و اگر طبع نرم باشد بجای فلوس خیارجنبر، اقراص تباشير دهند، و ضمادی از پس هفت روز از بنفسه و خطمی و برگ عنبر التعلب و بابونه و آرد جو و بیخ سوسن و اکلیل الملک و با موم روغن بسرشند و لختی زعفران مرکب کرده و به آخر اندر ضماد حلبه و لعاب تخم کتان و سنبل (۴۴) و سعد زیادت کنند. و اگر آماس کهن گردد، اندرین ضماد، مقل و اشق و تخم کربن و مصطکی و حب الیان (۴۵) زیادت کنند، و اقراص سنبل دهند و مزوره از ماش مقشر سازند و "حسو" (۴۶) از آب (۴۷) باقلی و سبوس آب.

صفت اقراص سنبل - بگیرند:

فقاح (۴۸) اذخر و سلیخه و گل سرخ و ریوند جینی و قصب الذریره و سنبل از هر یکی سه درم، مصطکی

دو درم، اشق یک درم مسک یک مثال، با ميفختج یا گلنگیین بخورند.

و اگر بدان حاجت آید که پخته شود و سرکند (۴۹)، پس از آنکه تب زائل شده باشد و درد ساکن گشته و آماس مانده، شیر تازه میدهند هر ساعت، و طبیخ انجیر و لعاب و تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی ده درم، بهم آمیخته، و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ زعفران (۵۰) و دو دانگ صبر در وی حل کنند. و اگر هنوز تب می آید، خمیر و فلوس خیارجنبر درآب گرم میدهند و بجای آب، جلاب دهند. و هرگاه که سر کرده باشد و آماس فرو نشسته و "ریم" پدید آید، ماءالعسل و جلاب میدهند. و هرگاه که پاک شود، بگیرند: کندر و دم الاخوین از هر یکی پنج درم، گل سرخ و گلنار و کهربا (۵۱) از هر یکی دو درم، گل ارمنی سه درم، همه بکوبند و ببیزنند، شربت یک درم با یک مثال، یا رب سیب یا رب آبی یا ميفختج بخورند، نافع باشد (۵۲).

بشرها که در معده برآید

علامتهای آن

تشنگی صعب باشد و دهان نیز دمیده شود.

علاج آن

هر بامداد دوغ ترش سرد کنند و با یک درم طباشیر، و یک درم بزرالحماض (۵۳) میدهند هر بامداد، و باقی علاج، دمیدگی دهان باشد.

توضیحات:

۱ - در سایر نسخه ها: "علامت ها تشنگی و راحت (یافتن) از شربت هاسرد" . در "مر" ، "یافتن" است و در دو نسخه دیگر نیست.

۲ - راستا راست: هم وزن، برابر، مساوی، معادل ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) . راستا راست توسط گرگانی در مولفاتش بسیار آمده ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) .

۳ - در مج (۱)، "زود دارد" و در "مر" ، "زود" و در "کا" ، "زودازود" آمده است.

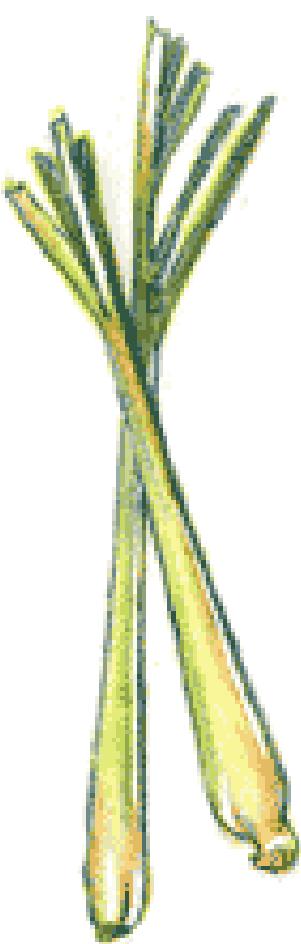
۴ - در "مر" ، "تشنه ناشدن" و در "کا" ، "تشنه نابودن" و در مج (۱)، این کلمات نیامده است.

۵ - در "مر" ، "که در گلاب گرم" و در مج (۱)، "گلنگیین را در آبی" و در "کا" ، فقط "گل انگیین" آمده است. در نسخه اساس کار "کلاب کلام گرم" آمده است. احتمال دارد "کلاب کلام" باشد. کلام کلام (نظم الاطباء) .

۶ - در مج ۱)، "فندادیقون" و در "کا" ، "فنداویقون" آمده است. صحیح آن "فندادیقون" است. فندادیقون: معجونی است از زنجیل، پلپل سنبل، مصطکی، عودبلسان، تخم کرفس زیره، پودنه دشتی و ساذج هندی یانگبین مستعمل در طب قدیم (لغت نامه دهخدا) .

۷ - "مر" ، "گوارش عود" را اضافه دارد.

۸ - اذخر: یک نوع گیاهی خوشبو که کوم نیز گویند (ناظم الاطباء) . ایضا رجوع شود به لغت نامه دهخدا (اذخر" گورگیاه، گربه دشتی، کاه مکی، Sweet, Ruch, Lemon-grass) شلیمر ، در مغرب مراکش آنرا" کاه مکه" گویند. Schoenanthe شرح اسماء العقار)



اذخر ، گورگیاه، گربه دشتی، کاه مکی – Lemon grass

۹ - در سایر نسخه ها، پس از "بامداد" ، "با قرص گل" یا گلنگبین" آمده است.

۱۰ - در "کا" ، پس از "مصطفکی" ، "وچراتیه" آمده است.

- ۱۱ - در "مر" و مج (۱)، "قصب الذريره" آمده است.
- ۱۲ - پرورده های مکرر در سایر نسخه ها دیده نشد.
- ۱۳ - در کتب طبی و داروئی دیروزی، انواع و اقسام سرکه ها ذکر شده، چنانکه در هدایه المعلمین دوازده نوع سرکه آمده است (صفحه ۸۳۸ فهرست هدایه چاپ دانشگاه مشهد، شماره ۹).
- ۱۴ - در "مر" ، "بودینه" و در "کا" و مج (۱)، "پودنه" آمده است.
- ۱۵ - در "مر" و مج (۱)، "سكنگین سفرجلی" آمده است.
- ۱۶ - در "مر" و "کا" ، "ماهیابه" و در مج (۱)، "ماهی آبه" آمده است. ماهیابه: خوردنی که در "لار" و "شیراز" از ماهی اشنه سازند.
ماهیاوه: ماهیانه و نان خورشی که از ماهی اشنه سازند (ناظم الاطباء) *
- ۱۷ - شهوت کلبی شهوت سگی. آنکس که مبتلى به شهوت کلبی باشد هر چه خورد سیر نشود. شلیمر متراծ آنرا "Pica" آورده است.
- ۱۸ - در "کا" ، "جواش خوزی" آمده. خوزی: کوفته شده مانند گوشت (ناظم الاطباء) * کوفته (برهان قاطع) * خوار: خورنده گوشت کوفته شده (ناظم الاطباء) *
- ۱۹ - جوع بقری گرسنگی گاوی ناسیری. شلیمر در برابر این کلمه Voracity Boulimia آورده است.
- ۲۰ - بلغم زجاجی یا شیشه ای، بلغم [ستبر] و شبیه شیشه گداخته میباشد، به بحرالجواهر رجوع شود که هفت نوع بلغم آورده است.
- ۲۱ - در "مر" ، "امروز" آمده است.
- ۲۲ - در "مر" و مج (۱)، "بوی گلاب و گل و کافور" آمده است.
- ۲۳ - در "مر" ، "بوی گوشت بزغاله" آمده است.
- ۲۴ - در سایر نسخه ها، "غشی" آمده است. در "کا" ، پس از " و اگر غشی افتد" ، " او را تبدار کنند" آمده که صحیح به نظر نمی رسد.

۲۵ - در "مر" ، "بشكلند" و در مج (۱)، " بشکنند" و در "کا" ، " بشکنند" آمده است.

۲۶ - در مج (۱)، " بکنند" آمده است.

۲۷ - در "مر" و مج (۱)، " بهوش" و در "کا" ، " بیدار" آمده است.

۲۸ - در "کا" و "مر" ، "مشک" آمده است. سک [به ضم سین] جوشانده ای مخلوط از مازو و شیره خرما که گاهی بدان مشک نیز می افزودند (در این صورت آنرا "سک المسك" سک مشک میگفتند) و آن خاصیت قبض داشت و در تداوی بهمین منظور بکار میرفت (معین) .

۲۹ - ویار: • Longing of Pregnant Woman

۳۰ - نانخواه ۰۰۰ تخمی خوش بوی و شبیه به زنیان که بر روی خمیرنان پاشند (ناظم الاطباء) Amersseet کمون ملوکی زنیان (شلیمرا) .

۳۱ - در "مر" ، " بجایند" آمده است.

۳۲ - راسن: سوسن کوهی، زنجیل شامی، قسط شاهی ۰۰۰ (معین) Elecampane Common inula يا واژه نامه گیاهی) .



راسن ، سوسن کوهی ، زنجیل شامی ، قسط شاهی – Elecampane

۳۳ - طمث حیض عادت زنانه بی نمازی • Menses

۳۴ - سایر نسخه ها، کلمه "بسیار" را اضافه دارند.

۳۵ - در "مر" ، "مشک" آمده است.

۳۶ - از "بکار دارند" تا چند سطر پائین تر: "برگ موردنر باید" ، فقط در نسخه اساس کار دیده شد.

۳۷ - این دو سطر شرح حال بیماری بود که گرگانی آنرا معالجه کرده است. سایر پزشکان اسلامی ایرانی در مولفات خود از این درمانها آورده اندرازی در ابتدای کتاب "حاوی" سی و دو یا سی و سه حکایت طبی آورده است (رجوع شود به ترجمه "قصص و حکایات المرض" انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۹۴۰).

۳۸ - در مج ۱)، "آفت هیضه را سود دارد" آمده است.

۳۹ - در "مر" ، "اقراض کندر" آمده است.

۴۰ - در "مر" ، "دو درمسنگ و نیم" آمده است.

۴۱ - نسخه های دیگر، پوست بیخ لقاد" را اضافه دارند. لقاد [به کسر لام [مهرگیاه. (معین) Mandragora •



Mandragora - مهرگیاه

۴۲ - در مج ۱)، "شراب بنفسه" آمده است.

٤٣ - در سایر نسخه ها، "خیار شنیر" آمده است.

٤٤ - در "کا" ، اقراص سنبل" آمده است.

٤٥ - حب البان: بسته غالیه (بحرالجواهر) ۰۰۰ ایضا به لغت نامه دخدا مراجعه شود.

٤٦ - حسو [به فتح حاء] - هر چیز رقیق که توان آشامید. حریره ۰۰۰
(لغت نامه دهخدا) *

٤٧ - در "کا" ، "آرد باقلاء" آمده است.

٤٨ - در "مر" ، "للاح" در مج (۱)، "تفاح" آمده است. فتاح: [به ضم فاء و شدقاف] شکوفه گیاه هرچه باشد، گیاهی است، اسم جنس شکوفه هاست، انواع عطر است (از مأخذ متعدد، نقل از دهخدا) *

٤٩ - در مج (۱)، "سرباز کند" آمده است.

٥٠ - در "کا" و در "مر" ، "زعفران" نیامده است.

٥١ - در "مر" ، "کهربا" نیامده است. کهربا *



کهربا - Yellow amber

٥٢ - در سایر نسخه ها، "نافع باشد" نیامده است.

٥٣ - بذرالحماض تخم ترشک. (حماض ترشک Sorrel-Wood شلیمر) در مج (۱) و "کا" ، "بذرالحماض" آمده است.



بذرالحماض ، تخم ترشک - Wood-sorrel

باب نهم / در انواع اسهال

اسهال صفراوی

علامتهای آن:

سوختن اندامها، و تشنگی، و حرارت، و براز (مدفوع) رقیق و زرد، و نیز باشد که تب آید.

علاج آن

اقراض طباشیر یا رب آبی ترش دهنده بامداد، و شبانگاه، اسیغول بریان کرده و صمغ عربی با شراب آبی و گل ارمنی و آب سرد. و اگر تب نباشد، دوغ ترش و طباشیر و بزرالحماض از هر یک یک درم، سود دارد. و غذا، عدس مقشر اندر آب پخته سه بار و آب از وی ریخته، چهارم بار (۱) با آب غوره یا به آب انار ترش (۲) و مغز بادام بریان و پایچه (۳) بره به سماق پخته، بدنه ند، و [گوارش سماق نافع بود، بدین صفت، بگیرند: برگ سماق بیست درم، و پست سیب و خربوب شامی از هر یکی هفت درم، همه به شراب سیب ترش بسرشنده، یا شراب آبی و قرص طباشیر و سماق از هر یکی پنج درم، تخم حماض بریان کرده ده درم، تخم خرفه بریان کرده و گلناراز هر یکی سه درم، صمغ عربی بریان کرده هشت درم، شربت دو درم، نافع باشد] (۴).

اسهال صفرا و بلغم

علامتهای آن

اندر براز، پدید باشد.

علاج آن

سماق و حب الاس و کزمازو و سک از هر یک، یک درم، هلیله زرد پنج درم، همه کوفته و بیخته و حب الرشاد ناکوفته دو درم و نیم شربتی دودرم با شراب مورد دهنده یا با شراب میبه، و دو درم تخم لسان الحمل و یک درم آنیsson، هر دو بریان کرده، ناریوست کوفته و بیخته نیم درم، دم الاخوین نیم درم، این یک شربت باشد در آب باران (۵)، یا در آب آهنگران (۶) بدنه ند.

اسهال بلغمی

علامتهای آن

اندر براز، پدید آید.

علاج آن

دو درم حب الرشاد بربیان کرده ناکوفته بدنهند با آب گرم با تخم خشخاش اسفید و کندر از هر یکی راست راست (۷) نرم بکوبند و مقدار یک کف از آن با شراب مورد یا شراب آبی بدنهند، اسهال کهنه باز دارد، و کندر و مر و زعفران و افیون و سندروس (۸) راست راست بکوبند و حب کنند، شربت نیم درم، اسهال بلغمی باز دارد.

حبی دیگر

دارجینی، افیون، جنبدیستر، راست راست حب کنند (۹)، همچون بلبل، شربتی هفت حب باشد و کودکان را دو حب (۱۰).

اسهال سوداوی

علامتهای آن

مزاج، سوداوی باشد و طعامهای چرب، سود دارد.

علاج آن

رگ با سلیق بزنند یا اسیلم از دست چپ، و بگیرند: ناردان بربیان کرده دو درم، زرنباد بربیان کرده یک درم، کهربا دو درم، تخم شاهسبرم (۱۱) بربیان کرده ناکوفته دو درم (۱۲)، شربتی از آن سه درم با کباب جگر یا با شراب مورد بدنهند.

اسهال خون (۱۳)

علاج آن

اقراض کهربا و رب آبی دهنند (۱۴)، و دو درم تخم لسان الحمل (۱۵) در شراب آبی میدهند، و دو درم حب الاس از تخم پاک کرده، دو درم تخم گندنا و دو درم تخم گل هر دو کوفته و بیخته سفوف کنند، اسهال خون باز گیرد، و خداوند " بواسیر" را سود دارد. و طعام، اندر همه انواع، پایجه باشد و زرده خایه نیم برشت و ارزن پوست باز کرده به شیره مغز بادام و گاورس پوست باز کرده و برنج باز بربیان کرده به شیره مغز بادام پخته و پایجه، به سماق پخته، و گوشت کبک و تذرو، بنارдан پخته.

زحیر (۱۶)

علاج آن

زرده خایه مرغ خام با روغن گل بیامیزند و مرداسنگ مفسول و صمغ عربی و اسفیداج بدان بسرشنید و بطلى کنند، و حمول (۱۷) سازند، و شیاف زحیر بکار دارند، و مقلیاتا (۱۸) دهنند. واگر تب نباشد، نان اندر شیرتازه

ثرید کنند، سود دارد. و اگر سبب زحیر، سرما باشد، حب الرشاد دهنده آب گرم، و گوگرد با پیه بز سرشته (۱۹) دود کنند، چنانکه رسمست. و بگیرند: مغز جوز بریان کرده سه درم، نانخواه یک درم، کندر نیم درم، بکوبند و سفوف کنند و برخشت گرم (۲۰) و تابه گرم نشستن، سود دارد، و برآزان (۲۱) و نمک گرم کرده همچنین سود دارد.

توضیحات:

- ۱ - در "کا" ، "چهاربار" آمده است.
- ۲ - در "مر" ، "ناردانک ترش و چربیش" آمده است.
- ۳ - در "کا" ، "پاچه" آمده است.
- ۴ - مطالب داخل کروشه (قلاب) در نسخه های دیگر دیده نشد.
- ۵ - در "مر" ، "ناردان" و در مج (۱)، "بادیان" آمده است.
- ۶ - در مج (۱)، "آب آهن تافته" آمده است. منظور آبی است که آهنگران در آن آهن گداخته و قرمز را سرد می کنند.
- ۷ - در سایر نسخه ها، "راستا" آمده است.
- ۸ - سندروس: ۰۰۰ سرو کوهی، صمغی است که از گونه ای سرو کوهی استخراج میشود ۰۰۰ (معین) ۰ سندروس: سندراک، سنددیخ، سندریق، صمغی است (برهان قاطع) سندروس: Sandarach آریانپور ۰ سندروس: به فتح، صمغ شفاف زرد رنگ سرزین هند که به آن "صمغ الساج" گویند و آن کهرباء است ۰۰۰ (بحرالجواهر) ۰



سندروس ، سندراک – Sandarch

۹ - در مج ۱)، " به قدر ماش قدر شربت بزرگان را هفت حب" و در "مر" ، و کودکان را " حبی یا دو حب" آمده است.

۱۰ - در مج ۱)، " به قدر ماش قدر شربت بزرگان را هفت حب" و در "مر" ، و کودکان را " حبی یا دو حب" آمده است.

۱۱ - شاهسبرم: شاه سپرغم، ساھس弗ھم. Basilic Commun (شلیمر) *

۱۲ - در " کا" ، " بهمن سرخ بریان کرده" آمده است. بهمن: بیخی است سپید رنگ یا سرخ مثل زردک سابق ریشه آنرا به اسم بهمن سرخ و بهمن سپید در داروها مصرف میکردند . (معین) Behen شرح اسماءالعقار *

۱۳ - در سایر نسخه ها، " خونی" آمده است.

۱۴ - در نسخه " مر" و " کا" ، کلمات " و ده درم طباشیر سوده اندرشرتب مورد میدهند" را اضافه دارند.

۱۵ - در " مر" و " کا" ، " لسان الحمل بریان کرده در آب لسان الحمل" آمده است.

۱۶ - زحیر اسهال، پیچش، پیچاک شکم، دل پیچ (معین و نظام الاطباء) Tenesmus شلیم _____ (ر) * آریانپور Diarrhea)

۱۷ - حمول: شیاف و فرزجه [برای زن از جلو] Suppository for the - vulva حمول به معنای فتیله هم آمده است (اقرب الموارد) *

۱۸ - در مج ۱)، " مقل" و در " کا" ، " مقلیاثا" آمده است. مقلیاثا: حبوب برشته، تخم تره تیزک (معین) *

۱۹ - در " کا" ، " بسرشند" و در مج ۱)، " باپاچه سرشته" آمده است.

۲۰ - در مج ۱)، " برآجر یا سنگ گرمابه" آمده است.

۲۱ - در " مر" ، " برآبن" و در " کا" ، " برار زن" و بر بالای آن " کلکی" به صورت واژگون تحریر رفته است.

فهرست مطالب کتاب خفی علائی (قسمت نهم)

۲۲۰	باب دهم / اندر قولنج و تولد کرمهای (۱)
۲۲۰	قولنج با آماں
۲۲۰	قولنج که از خلط غلیظ و باد غلیظ بود (۳)
۲۲۱	تولد کرمهای
۲۲۲	توضیحات:
۲۲۴	باب یازدهم / در بیماریهای مقعد
۲۲۴	بیرون آمدن مقعد
۲۲۵	شقاق (۳)
۲۲۵	خارش مقعد
۲۲۵	بواسیر
۲۲۶	توضیحات:
۲۲۹	باب دوازدهم / اندر بیماریهای جگر
۲۲۹	جگر گرم
۲۲۹	جگر سرد
۲۲۹	توضیحات:
۲۳۱	باب سیزدهم / در بیماریهای سپر ز
۲۳۱	درد سپر ز گرم
۲۳۱	درد سپر ز سرد
۲۳۲	توضیحات:
۲۳۳	باب چهاردهم / در یرقان زرد زرد
۲۳۳	توضیحات:
۲۳۵	باب پانزدهم / اندر استسقاء
۲۳۶	توضیحات :
۲۳۸	باب شانزدهم / در بیماریهای گرده و مثانه و اعضای تناسل
۲۳۸	آماں گرم اندر گرده
۲۳۸	آماں سرد اندر گرده
۲۳۸	بول خون و سوزش و آب تاختن (۱۰)
۲۳۹	عسرالبول
۲۴۰	سنگ و ریگ که اندر مثانه و کلیه تولد کند
۲۴۰	جرب (۳۶) مثانه
۲۴۱	آماں قضیب و خایه
۲۴۱	ریش در قضیب و خایه
۲۴۱	خارش قضیب و خایه
۲۴۱	بر بالا شدن خایه (۴۵)
۲۴۱	بسیاری و ذی و مذی (۴۶)
۲۴۲	ضعیفی قوه مباشرت (Impotence)
۲۴۲	توضیحات:
۲۴۷	باب هفدهم / در بیماریهای زنان
۲۴۷	بسیار رفتن خون حیضن
۲۴۷	باز ایستادن خون حیضن نه به وقت (۸)
۲۴۸	اختناق رحم (Strangulation of uterus)
۲۴۸	رجا
۲۴۸	حمل ناپذیرفتن

۲۴۹	دشوار زдан
۲۴۹	آماس و ریش رحم
۲۴۹	خارش رحم
۲۴۹	کمی شیر
۲۵۰	آماس پستان (Mastitis)
۲۵۰	توضیحات:
۲۵۳	باب هیجدهم / در اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داءالفیل
۲۵۳	اوجاع مفاصل و نقرس گرم
۲۵۴	اوجاع مفاصل سرد و نقرس سرد
۲۵۴	عرق النساء
۲۵۵	دوالی
۲۵۵	داءالفیل
۲۵۵	توضیحات:

باب دهم / اندر قولنج و تولد کرمها (۱)

قولنج با آماس

علامتهای آن:

تب گرم و تشنگی و احتباس.

علاج آن

اگر قوت قوی باشد، رگ باسلیق زنند. واگر حاجت آید، رگ صافن نیزبزنند، و اگر آب کسنه و آب عنبر التعلب و آب آلو و آب کاکنج با فلوس خیار جنبر و روغن بادام میدهند. و به وقت حاجت اگر قدری سقمونيا درین شبتهای حل کنند، صواب باشد، و کشکاب و روغن بابونه، حقنه کنند، و ضماد از بنفسه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک با موم روغن بنفس (۲) بر شکم نهند، نافع بود.

قولنج که از خلط غلیظ و باد غلیظ بود (۳)

علامتهای آن

علامت خلط غلیظ، درد و گرانی باشد. و اسباب تولد خلط غلیظ ازیش رفته باشد. و علامت باد، درد باشد با تمدد و پندارد که روده او را به مثقب سوراخ میکنند.

علاج آن

حقنه تیز کنند یا شیاف تیز.

صفت حقنه تیز که قولنج ثقلی و بادی و بلغمی را بگشاید:

تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم شبت از هر یکی سه درم درآب بیزند و بپالایند و هفت درم بوره نان (۵) و دو درم روغن کنجد باروغن تخم معصر با وی بیامیزند و بکار برنده، قولنج بلغمی و بادی را بگشاید.

صفت شیاف قولنج

بگیرند: شحم حنظل و بوره از هر یکی پنج درم، سقمونيا دو درم، مغز بadam پنج درم، شیاف کنند، چنانکه رسمست و بنهند.

صفت حبی که قولنج را در حال بگشاید

سکبینج ده درم، شحم حنظل ده درم، سقمونيا سه درم و دودانگ، سکبینج را به آب سداد حل کنند و باقی را بدان بسرشنید و حب کنند، شربتی دوردم. و تا نخست به حقنه و شیاف راه گشاده نکنند، داروی مسهل ندهند. و اگر "غشیان" رنجه دارد، سفرجل مسهل بدنه با معجون الراحه.

صفت معجون الراحه

بگیرند: مصطکی و قرنفل (۶) و زنجیبل و فلفل و دارفلفل گوزبوا(۷) و قرفه از هر یکی دو درم، کوفته و بیخته کنند، سقمونيا دو دانگ، همه را اندرجلابی غلیظ که در آن آب آبی و شکر کرده باشند، بسرشنید، شربتی دو درم.

صفت حبی که زودتر از همه اطلاق کند (رها و آزاد کند) - بگیرند: شحم حنظل دو درم، سقمونيا یک درم ، مصطکی نیم درم ، انیسون نیم درم، کتیرا دانگی به حب کنند با آب کرفس، شربتی یک درم یا یک مثقال.

تولد کرمها

نوعی قولنج دیگرست که از آن افتد، که در روده های کرم (۸) تولد کند ، و تری نقل روده ها برمزند (۹)، تا بدان سبب طبع خشک شود.

علامت تولد کرم

آنست که گاه گاه نقل گرمی فرو آید و احساس بی درد و بی خلیدن باشد و رنگ روی، زرد و تیره شود و قوت ضعیف گردد ، و خداوند این علت، زود گرسنه شود و از بهر آنکه هر چه به روده ها فرود آید، کرمان بخورند و روده ها مزیدن گیرند، بدان سبب، "گرسنگی" و "پیچش ناف" و "دغدغه" و "غشیان" پدید آید و خواب و بیداری به ترتیب نباشد ، و در خواب دندانها بر هم ساید ، و از دهان لعاب آید.

علاج آن

بگیرند: شیخ و ترمس (۱۰) و برنگ کابلی (۱۱) مقشر و سرخس (۱۲) و قنبیل از هر یکی پنج درم، تربید

سپید محکوک (۱۳) پانزده درم. این جمله با شیرتازه بدنه، بر گرسنگی و نیز بگیرند: به رنگ کابلی مقشر هفت درم، خرما و مغز جو (۱۴) از هر یکی هفت درم، بر یکی بکوبند و بهم بسرشندو شبانگاه بر گرسنگی بخورند و بخسبند، بامداد، کرم کدو دانه پاک کند، و از پس استفراغ، یک شربت ایارج فیقرا بدنه اندر شب دیگر، و یک هفته هر بامداد پنج درمسنگ آبکامه بناشتا بخورد تا ماده کرم را پاک کند، و بگیرند: صبر و زهره گاو و آب بودنه (۱۵) راستا راست و پنبه پاره ای بدان تر کنند و بردارند، کرمهاخ خرد را پاک کند، و کودکان را برگ شفتالو کوفته بر شکم مالند، و زهره گاو و قطران و پیه گوزن و سعتر و ترمس بهم بسرشند و تریاق طلی کنند، سود دارد، و همچنین شونیز، به سرکه بسایند و طلی کنند سود دارد (۱۶).

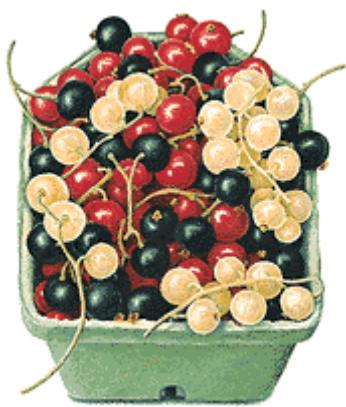
توضیحات:

- ۱ - در "مر"، "غير آن" آمده است.
- ۲ - در "مر"، "کا"، "روغن بنفسه" آمده است.
- ۳ - در "کا"، "قولنج ریحی" آمده است.
- ۴ - مثقب: اسبابی که با آن چوب و امثال آنرا سوراخ کنند = مته = Drill در مج (۱)، "مشقت" آمده است.
- ۵ - دو نسخه "مر" و "کا"، کلمه "فانید" را اضافه دارند.
- ۶ - در مج (۱)، "قرفة" آمده است.
- ۷ - در مج (۱)، "جوزبوا" و در "کا"، "جوزبوبیه" آمده است.
- ۸ - در مج (۱) و "مر"، "که در روده ها کرمها" و در "کا"، "روده ها" آمده است.
- ۹ - در مج (۱)، "می مزد" و در "مر"، "بمزند" آمده است. در اینجا به معنای "مکیدن" آمده است و در دو سطر بعد، "مزیدن" آمده است، بهمین معنای "مکیدن" = واژه نامه گیاهی)
- ۱۰ - ترمس: باقلای مصری، لوبیا گرکی Lupine ایضا: باقلی شامی، باقلای مصری (Egyptian Lupin) = واژه نامه گیاهی)



ترمس ، باقلای مصری ، لوپینا گرکی - Lupine

۱۱ - برنگ کابلی Embely Currants (شلیمر) • قسمی هلیله (ناظم الاطباء)



برنگ کابلی - Currants

۱۲ - سرخس - سرخس از گیاهان نهانزاست. شلیمر آورده است: سرخس مذکر (Common Male = Fern) = شلیمر) • اکنون "فوژرمال" که سرخس مذکر باشد در درمان کرم کدو استعمال میگردد.



Fern - سرخس

۱۳ - در مج (۱)، "مجوف" و در "کا"، " محلوک" آمده است.

۱۴ - در مج (۱) و "مر"، "جوز مغز" و در "کا"، "مغز جوز" آمده است.

۱۵ - در "مر"، "پودینه" و در مج (۱) و "کا"، "پودنه" آمده است.

۱۶ - در نسخه مج (۱)، "انشاء الله تعالى" دارد. لازم به یادآوری است که در حاشیه ثلث آخر باب دهم نسخه مرکزی و مجلس (۱) توضیحاتی درمورد داروها و درمانهای مندرج در این باب آمده است.

باب یازدهم / در بیماریهای مقعد

بیرون آمدن مقعد

علاج آن

گل سرخ (۱) و برگ مورد و خربوب در آب بپزند و در آن نشینند ، و گلنار و مازو و نار پوست و صدف سوخته و قاقیا (اقاقیا) و شب یمانی و اسفیداج، همه کوفته و بیخته، بر آن موضع پراکنند و بینندن، چنانکه رسمست. و خداوند مزاج سرد، داروها در شراب قابض و بر مرزنگوش زیادت کنند.

و اگر مقعد که بیرون آید از "ریشی" بود، به شراب قابض که داروهای پخته قابض در وی پخته باشند، بشویند ، و سرب سوخته و شسته بگیرند ۵ درم، گل و سرخ و سماق ازهر یکی پنج درم، مر (۲) دو درم و نیم، بکوبندو بپزند و بدان موضع پراکنند و بینندن.

شقاق (۳)

طرقیدن لبه مقعد (۴) را شقاق گویند. و گاه باشد که رگها ممتلی باشد و رگها بطرقند (۵).

علاج آن

اگر سبب املاع رگها باشد، رگ باسلیق یا صافن یا مابض بزنند یا بر میان هر دو "سرین" حجامت کنند. و اگر آماس و حرارتی باشد، سفیده خایه مرغ و روغن گل اندر "هاون سرب" بسایند، تا سیاه شود (۶) و طلی کنند، و مرهم کافوری طلی کنند. و اگر حرارت قوى نباشد، مرهم مقل بکاردارند، و مغز ساق گاو با خمیر جوشانیده (۷) مرهم کنند، خداوند مزاج خشک را سود دارد، و اگر بارزد (۸) با آن یار کند، هر سه راستا راست خداوند مزاج سرد را سود دارد.

خارش مقعد

اگر سبب خارش کرم خرد بود، علاج آن یاد کرده آمد. و اگر سبب کرم نباشد و خارش سوزان باشد و مقدمه ناسور بود.

علاج آن

رگ باسلیق باید زد، و بر میان دو "سرین" حجامت کردن، و به مطبوخ افتیمون استفراغ نکردن و از طعامهای سودائی، احتراز کردن و آن موضع را به روغن زرد آلوي تلخ که مقل در وی حل کرده باشند، چرب کنند.

بواسیر

این علت از غایت خون سوداوی باشد.

علامت آن

آنچه از خون گرم صفراوی باشد، با خلیدن و سوزش سخت بود. و آنچه از خون غلیظ باشد، خلیدن و سوزش کمتر باشد، لکن گرانی بیشتر کند. و باد ناسور، باذی غلیظ با قراقر بود و اندر "ناف" پدید آید و گاهی به جانب "زهار" و "خایه" و "قضیب" فروود آید، و گاهی ب "شراسیف" (۹) و "کتف" بر آید، و گاهی به اسهال خون آرد، و گاهی شکم باز (۱۰) گیرد و درد بیقرار همچون درد قولنج تولد کند، و گاهی در اندامها پدیدآید از مفاصل (۱۱) وقت برخاستن (۱۲) و از زانوها آواز می آید که به تازی آنرا "قرقعه" (۱۳) گویند.

علاج آن

اگر خون صفراوی باشد، نخست رگ باسلیق زنند، پس به مطبوخ هلیله و سپستان و خیار جنبر و عناب و آلوسیاه استفراغ کنند، و اطريقفل کوچک و اطريقفل مقل بکار دارند. و اگر خون روان باشد و غلیظ و بی درد بود، به وقتی معلوم زود باز نشاید گرفت، الا که قوت ضعیف شود. و هرگاه که خواهد، که باز دارد. اقراص کهربا دهنده و معجون خبث الحديد (۱۴) و حب مقل.

صفت حب مقل

هليله کابلي بريان کرده به روغن گاو سی درم، مقل چهل و پنج درم، مقل در آب کنند، تا حل شود و داروها بدان بسرشند و حب کنند، شربت هربامداد دو درم.

و اندر طبيخ داروهای قابض می نشينند. و بگيرند: مازو و کزمازو(۱۵) و افاقتا و کندر و مر و اسفيداج راستا راست، کوفته و بیخته و آن موضع به شراب قوى بشويند، و اين دارو (۱۶) بر وي پراکنند و بینند. و اگر ناسور بدان گرمی نباشد، هم نخست رگ بزنند، پس مطبوخ افتيمون دهنده. و علاج اصحاب سودا نگاه دارند، و هليله پرورده سخت موافق باشد.

و اگر دردناک باشد، بگيرند: مرحم داخليون (۱۷) و روغن گل و اندکی زعفران و اندکی افيون (۱۸) اندر میبختج (۱۹) بسرشند و بکار دارند، درد بنشاندو سودمند باشد ، و بابونه و اكليل الملک و اندکی زعفران به لعاب تخم کتان بسرشند و برو نهند. و اگر ناسور، مملتی باشد و درد سخت باشد، در آب گرم نشينند و روغن دانه زرد آلوی تلخ و روغن کوهان شتر طلى کنند، و پشم پاره (۲۰) بدان روغن تر کنند و بخويشتن بردارند، و يك زمان صبر کنند روده (۲۱) گشاده شود و درد ساكن گردد ، و نيزبگيرند: شحم حنظل و مغز بadam تلخ راستا راست و بکوبند و ببيزند وشیاف کنند و هر ساعت (۲۲) يکی بنهند.

صفت داروئی که ناسور را سود دارد و خشك کند - بگيرند: "مار افعی" از جايگاهی که از آب دور باشد و سرو دنبال (دم) وي بيفکنند و شکم او پاک کنند و بشويند و بپزند تا مهر (۲۳) شود و سرپاتيل پوشیده دارند، پس روغن کازيت (۲۴) برافکنند و می جوشانند، تا آن آب برود و بماند آن روغن، پس آن روغن زيت برافکنند، نگاه دارندو طلى کنند، خشك کند و بريزاند.

"اهرن" (۲۵) ميگويد: که ناسور را به روغن زيت چرب کنند و اشنان سبز (۲۶) کوفته و بیخته بر وي پراکنند و خشك کند و بريزاند.

صفت داروئی که باد ناسور را بشکند

بگيرند: هليله سياه < Myroblans (شليمير) و بلبله (بليله) = Belleric > شليمير) و آمله و شيطرج هندی و عاقرقرا و نوشادر ويليل و دارفلفل و تخم گندنا و مقل راستا راست، همه بکوبند و ببيزندو مقل را به آب ميويز حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند، شربت سه درم، باد ناسور بشکند.

توضیحات:

- ۱ - در مج (۱) و "مر" ، "ناريپوست" و در "کا" ، " و انار و نارودانار پوست" آمده است. "نارو - گل سرخ و پرتیهو، گل زرد و برنارومعین) *

۲ - در مج (۱)، "مورد" آمده است.

۳ - شقاق = Fissure در "کا" ، " طرقیدن لبهای شرج را شقاق گویند" آمده است و در حاشیه، توضیحی از بحرالجواهر در باب " کلمه شرج الدبر" آورده است. به بحرالجواهر مراجعه شود.

۴ - در "مر" ، "لبهای فرج" و در مج (۱)، "شرح" و در "کا" ، "شرج" آمده است.

۵ - در "مر" و مج (۱)، "بطرقد" و در "کا" ، " بشکافد" آمده است.

"مر" ، "خون آید" را اضافه دارد.

۶ - در مج (۱)، و قدری سرب با آن بسایند تا سیاه شود" آمده است.

۷ - در مج (۱) و "کا" ، "بسایند" آمده است و نسخه مج (۱)، کلمه "جوشانیده" را ندارد.

۸ - در "کا" ، "بپرzed" آمده است.

۹ - شراسیف: جمع شرسوف (منتھی الارب) سرهای استخوانهای پهلو که سوی شکم باشند و استخوانهای نرم که در پهلو باشد (غیاث اللغات) سرها: پهلوها را گویند (و مراد از پهلو دنده است) و آنچه اندرتن، باریک است نامشان شراسیف ای سر پهلوان (التفسیر) ۰۰۰ (تمام از لغت نامه دهخدا) در "کا" ، "شراسیف" آمده است.

۱۰ - در "کا" ، "باد" آمده است.

۱۱ - دو نسخه مج (۱) و "کا" ، " و از زانوها" را اضافه دارند.

۱۲ - نسخه "کا" ، " و نشستن" را اضافه دارد.

۱۳ - در "مر" ، "قریعه" و در "کا" ، "فرقعه" آمده است. فرقعه ۰۰۰ درهم خمانیدن انگشتان را تا بانک برآورد ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) در اصطلاح امروزی صدای رگ بندهای انگشت ها و مهره های گردن و امثال آنهاست.

۱۴ - خبث الحدید: آنچه از آهن که از کوره آهنگری بیرون افتاد، افکنده آهن، ریم آهن، ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا)

۱۵ - در مج (۱)، "کزمازج" و در "کا" ، "مازو و کزمازو" آمده است.

۱۶ - در مج (۱) و "مر" ، "ذرور" و در "کا" ، " درور" آمده است.

۱۷ - دیاخیلون: داخلیون، لعابات (بحرالجواهر) .

۱۸ - در "مر" ، "افتیمون" آمده است.

۱۹ - در مج (۱)، "میبه" آمده است.

۲۰ - در سایر نسخه ها، کلمات " و آب پیاز خام بدان تر کنند" را اضافه دارند.

۲۱ - در سایر نسخه ها: "زود" .

۲۲ - در مج (۱) و "کا" ، "تا در پنج ساعت شیاف نهند" آمده است.

۲۳ - در "مر": "مهرآ" و در مج (۱): "محرا" . مهرآ [به ضم میم و شدراء]: ماخوذ از تازی، نیک پخته شده و مضمحل گشته.

۲۴ - در سایر نسخه ها، "روغن زیت" آمده است.

۲۵ - اهرون [به فتح الف] : اهنر القس یا اهنر اسکندرانی (۶۵۰ میلادی) . وی از پزشکان بزرگ قرن هفتم میلادی است = Heron = Aaron ، صاحب تالیفی است بنام "کناش اهرون" کناش [به ضم کاف و شد نون] [یعنی مجموعه یا مختصر در طب (در اصطلاح فرانسویها فورمولر) (ج ۲ ، تاریخ طب در ایران) . باید دانست که در تاریخ طب دو نفر بنام "اهرون" بوده یکی اهرون بیزنطی ، دیگری همین اهرون معروف به اسکندرانی. ایضا به ج ۲ ، تاریخ طب در ایران مراجعه شود. در "کا" ، بالای "اهرون" کلمه "حکیم" آمده است.

۲۶ - اشنان: گیاهان گوناگون صحرائی است که برای شست و شو و پختن صابون بکار میرفته است (ترجمه سراسرار رازی) . در حاشیه "کا" ، دربرابر "اشنان" آمده: گیاهی است که از وی اشخار می سازند. اشخار: پتاس و نوشادر (ناظم الاطباء) .

باب دوازدهم / اندر بیماریهای جگر

جگر گرم

علامتهای آن

تشنجی بسیار باشد و حرارت اندر جانب راست و موضع جگر.

علاج آن

رگ باسلیق زدن ، و سحرگاه آب تخم خرفه و سکنگیین دادن ، و جاشتگاه (۱) کشکاب با روغن بادام ، و از پس چهار روز یا هفت روز، آب کسنہ و آب عنبر التعلب دهند ، و طبع را به آب میوه ها نرم دارند ، و فلوس خیارجنبراندر آب کسنہ گداخته و شراب انار و آب انار و شراب زرشک سود دارد. واگر طبع نرم باشد، اقراص طباشیر دهند ، و ضمادها از صندل و گل سرخ و تراشه کدو و آب کوک و آب عنبر التعلب و آب برگ مورد و اندکی مصطکی ودارچینی بر وی کنند و بر جگر می نهند.

جگر سرد

علامتهای آن

زبان سفید باشد و رنگ روی رصاصی (ارزیز) و بول غلیظ و سفید واشتهای طعام زود پدید آید، لکن دشوار گوارد و باید دانستن که اسهال غالی (از حد در گذرنده) با بسیاری شهوت، نشان سردی جگر باشد، و باسقوط شهوت، نشان گرمی جگر و ضعیفی باشد.

علاج آن

اما جگر سرد را ، ماءالاصول را با روغن فستق (پسته) و روغن بادام تلخ و دو دانگ جگر گرگ خشک کرده و کوفته و دانگی ریوند چینی با پنج درم گلنگیین سروشته سود دارد، خاصه اگر سه بامداد بدنهند ازبهرانکه جگرهای جانوران هیچ معتقد‌تر و با جگر مردم، ملايم تر از جگر گرگ نیست ، و اگر سه شب به وقت خواب آثاناپسیای (۲) بزرگ دهند، سود دارد، و شیر شتر اعرابی، اخلاقاط سرد را " به ادرار بول " و " اسهال " پاک کند و " سده " بگشاید، خاصه اگر اندکی بول شتر بدنهند و ضمادی برنهند بدین صفت (۳): صبر و مصطکی و افستین از هر یکی دو درم، گل سرخ پنج درم، عود خام و سنبل و سک (۴) از هر یکی سه درم، زعفران یک درم با موم و روغن مورد بسرشند و بر جگر نهند، سود (۵) دارد.

توضیحات:

۱ - وقت خوردن چاشت. چاشت = غذای میانه روز.

۲ - در "مر": آنایا و در مج (۱) : آثاسیاه و در "کا": آناناسیا: معجونی است نافع در اوجاع کبد و جز آن و معنای کلمه منقد یا آیم و بهتر کنم یا دواه گرگ و بز باشد (بحرجواهر" از لغت نامه دهخدا)

۳ - در "مر" و "کا" ، "بدین نسخه" آمده است.

۴ - در "مر": مشک *

۵ - در "مر" ، "نافع بود، انشاء الله تعالى" آمده است.

باب سیزدهم / در بیماریهای سپرزا

درد سپرزا گرم

علامتهای آن

حرارت اندر جانب چپ باشد و تشنگی غالب بود و دلیل رنگین بود.

علاج آن

رگ باسلیق زنند و رگ اسیلم از دست چپ، و آب کشندی (کاسنی) و آب بادیان بهم آمیخته دهنده، و آب عنبر اصلب و آب کرفس از هر یکی دو و قیه میدهند، و استفراغ به داروی اصحاب سودا کنند، و ایارج فیقدرا و غاریقون از هر یکی یک مثقال حب کنند و بدنه، و دو درم غاریقون با دو و قیه سکنگین سخت موافق بود، و آب سبزی کدو (۱) و آب برگ بید و آب برگ بذه (۲) خشک کرده اند اندر سایه، مقدار دو درم کوفته با دو درم شکر، چندروز هر بامداد بدنه، درد آماس را زایل کند (۳).

درد "سپرزا" را قاقله دو مثقال، طباشیر دو مثقال، گل سرخ پنج مثقال، بن مذکو (۴) پنج مثقال، ریوند و علک رومی (۵) از هر یک نیم مثقال، شکر سفید پنج مثقال، جمله خرد بکوبند و به گلااب معجون کنند و قرصها کنند، هر قرصی یک مثقال، و هر روزی یک قرص از این قرصها به پنج مثقال سکنگین به شکر پخته حل کنند و بخورند، و به غذا نخود آب خورند، نافع آید.

درد سپرزا سرد

علامتهای آن

گرانی بیشتر باشد و دلیل، سخت رنگین نباشد و تشنگی نباشد.

علاج آن

ماء‌الاصول با روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاقدار اربعه در وی حل کرده، میدهند، و پنج درم افتیمون سوده با یک و قیه سکنگین، "سپرزا" را پاک کند، و افتیمون و پوست بیخ کبر از هر یکی برابر کوفته و بالانگین سرشته پنج درم با پنج مثقال سخت سودمند باشد، اشق را به سرکه حل کنند و مغز بادام تلخ کوفته و برگ سداب خشک کوفته از هر یکی راستاراست، بسرشنید و بر "سپرزا" نهند و بینند، و انجیر به سرکه بیزند و خردل کوفته و پوست بیخ کبر، کوفته و بیخته، بهم بسرشنید و خماد کنند و غضاره (کاسه بزرگ) یا قدحی از چوب "گز" (۶) بسازند و طعام و شراب از آنجا خورند، در مدت چهل روز، "سپرزا" سرد و گرم را بگذازد و پاک کند. انشاء الله.

توضیحات:

- ۱ - در نسخه های دیگر، "کزوگز" آمده است.
- ۲ - بدء: ۰۰۰ و درختی به غایت سخت که هرگز بار ندهد. و هر درخت بی میوه و درخت بید (ناظم الاطباء) .
پده [به فتح اول و ثانی]: نام درختی است که هرگز بار و میوه ندهد و آنرا به عربی غرب خوانند و به ضم اول چوب پوسیده باشد که آنرا آتشگیره سازند و به عربی جراقه گویند ۰۰۰
(برهان) . در "کا" ، "پده" در "مر" ، "بیده خشگ" آمده است. در حاشیه "کا" ، شرحی در وصف "پده" آمده است که تقریباً بمانند شروح بالا میباشد.
- ۳ - در سایر نسخه ها، از "درد سپرزا" تا "نافع آید" ، دیده نشد.
- ۴ - بن مذکو یا مذکر؟: احتمال دارد مقصود قهوه باشد. بن: بوی کلک - جبه الخضراء (چتلان نفوج) ۰۰۰ دیوان اطعمه حلاج شیرازی.
- ۵ - علک رومی، علک الروم، همان " مصطکی" است (لغت نامه دهخدا) .
ایضاً به "بحراج الجواهر" مراجعه شود.
- ۶ - گز معمولی، طرفا ۰ Tamarix = گزانگبین، گزنگبین =Manna tree (واژه نامه گیاهی)



طرفا ، علک رومی ، مصطکی – Tamarix

باب چهاردهم / در یرقان زرد زرد

باید دانستن که "یرقان" علتی است که رنگ چشم و رنگ تن بگردد یا زرد شود یا سیاه.

اما "یرقان زرد" از فرونی صفرا باشد، و بیشتر از جگر باشد و از سده ای که در منفذ زهره افتاد. و "یرقان سیاه" از "سپرزا" افتاد و شرح آن در کتاب "ذخیره" یاد کرده آمده است.

اما علامتها

اندر "یرقان زرد" علامت آن باشد که تشنگی غالب بود و دهان تلخ و بول (۱) سخت رنگین و کفک بول، رنگ بول دارد.

علاج آن

اگر "یرقان" محکم باشد، هم رگ باید زد و هم مسهل دادن. اما رگ زدن، باسلیق باید زد، یا اسیلم از دست راست. و مسهل، طبیخ افستین و هلیله زرد و عناب و اجاص (۲) و خرمای هندی و تخم کشوت (۳) و تخم کسننه و بیخ سوسن و غاریقون و غافت و شاه تره باید ساخت. و اگر (۴) سبکتر باید، فلوس خیارجنبر اندر آب کسننه کفایت کند و ماءالجبن سخت نافع بود، هر بامداد سکنگبین بزوری دهنند، به آب کاشنی و از پس سکنگبین به چهار ساعت کشکاب دهنند، و اندر کشکاب، بیخ کرفس و بیخ کبر و بیخ بادیان و بیخ کسانه کسننه پخته باشند، و گلاب با روغن بادام و شکر دهنند. و اگرتب باشد، هر بامداد سکنگبین ساده دهنند، با آب کاشنی یا آب تخم خرفه و آب انار ترش و شیرین موافق بود، و کشکاب، با روغن بادام دهنند، و اندر کشکاب، تخم کسننه و بیخ او، در افکنند، و اندر آب زن نشستن صواب بود، و هم اندر آب زن دو و قیه آب ترب و یک و قیه شراب ریحانی و نیم درم بوره نان در وی حل کرده بدنهن، زردی از وی فرود آید، خاصه اگرهم در آب زن بول کند، یک استار برگ جغدر (۵) خشک کرده، کوفته و بیخته اندر جلاب یا در ماءالعسل بدنهن (۶)، و اگر چهار درم پرسیاوشاں اندر طبیخ اینسون بدنهن، "یرقان" و "زردی" فرود آید.

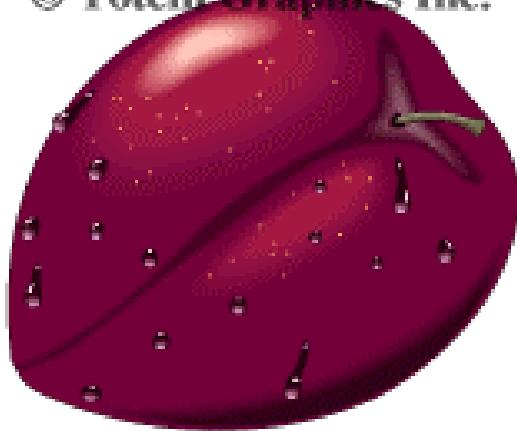
درمان یرقان سیاه

خداؤند "یرقان سیاه" را رگ باسلیق یا اسیلم زنند از دست چپ واستفراغ ماءالجبن کنند و تدبیر گشادن "سده" (۷).

توضیحات:

۱ - نسخه "مر"، کلمات "وپوست تن سخت رنگین باشد" را اضافه دارد.

۲ - آلو، برقون ... Plum tree (Prune t) = واژه نامه گیاهی



آلو، برقون – Plum

۳ - کشوت = حماض الارنب و اژه نامه گیاهی (کشوت افتیمون معین) .

۴ - در " کا" ، "اگر مسهل سبکتر باید" آمده است.

۵ - در مج (۱)، "چبدر" و در " کا" ، "چکندر" آمده است.

۶ - سایر نسخه ها، کلمات "اگر یک درم روناس کوفته ویخته با زرده خایه نیم برشت بدنهند" را اضافه دارند.

۷ - در " مر" ، " و استفراغ سودا کند، تا سود دارد" اضافه آمده است.

باب پانزدهم / اندر استسقاء

"استسقاء" سه نوع است:

لحمی است و سبب آن ماده بلغمی باشد که با خون اندر همه رگها گذرد،
و طبلی است و سبب آن ماده ای باشد بادنای اندر همه احشا بماند،
و زقی است و سبب آن ماده ای آب ناک باشد که اندر فضای شکم گردد.

و اصل همه، نقصان هضم است. و به پارسی، "استسقاء" آب خواستن است، و سبب آب خواستن، ضعیفی جگر باشد و عاجزی. و به سبب ضعیفی، آب که بدو رسید از خویشتن دفع کردن و از فرستادن به اندامهای دیگر عاجز باشد، تا بدان سبب همه تن تشننه ماند و اندر جگر آب خواهد بی آنکه جگر را به آب حاجت باشد. همچنانکه جوع البقری گرسنگی همه اندامهای است بی آنکه معده طعام خواهد، "استسقاء" نیز تشنگی همه اندامهای است بی آنکه جگر، آب خواهد از بهرآنکه جگر ضعیف باشد، آب را به اندامها نتواند فرستادن هر آب که خورده شود، اندر جگر بماند و جگر را سرد کند و آب به ترشح در فضای شکم جمع شود و مزاج همه احشا، تباہ گردد. و بدان سبب، علت به مشارکت همه احشا مستحکم گردد، و چگونگی ترشح از کتاب "ذخیره" باید جست.

اما استسقاء که سبب آن گرمی جگر باشد، آن باشد که رطوبتهاگداختن گیرد و استفراغها تولد کند، چون "بول" و "عرق" آمدن بسیار و "اسهال خون" و افراط "طمث" ، و بدان سبب خشکی تولد کند و به سبب خشکی، رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی بدوست تحلیل پذیرد، و به سبب تحلیل، آن قدر حرارت که باشد ضعیف گردد. و هرگاه که حرارت غریزی ضعیف شود، جگر ضعیف گردد و کیلوس (Chyle) را خون نتواند کردن، پس استسقاء ادا کند.

علامتهای آن:

اما علامت زقی آنست که شکم گران باشد ، و بلمس چون مشک آب بود.

و علامت طبلی آنست که "ناف" بیرون آید ، و شکم بدان گرانی نباشد، و بلمس همچون مشک پر باشد ، و اگر دست بر روی زنی آواز طبل دهد.

و علامت لحمی آن است که اندامها آماسیده شوند ، و هرگاه که انگشت برنهی و اعتماد کنی در روی نشیند و اثر آن یک زمان بماند ، و رنگ روی و رنگ اندامها، به رنگ زندگان نماند و بیشترین (۱) را طبع نرم باشد.

علاج زقی

بهترین علاج تشنگی کشیدن است و گرسنگی ، و از دیدن آب و بکارداشتن آن منع باید کرد، و هر دو (۲) روزی "قی" باید کرد، و هر بامداد، ریاضت معتدل بکار داشتن و اندر گرمابه (۳) عرق آوردن و اندر ریگ گرم

نشاندن، چنانکه سر او در سایه باشد و تن او در آفتاب و ریگ، گرم باشد، و تدبیر ادرار بول کردن ، و اندر آب دریا و آب معدها چون "گوگرد" و "آب زاک" نشاندن ، و استفراغ به حب غاریقون کردن.

صفت حب غاریقون

بگیرند: غاریقون ده درم، عصاره غافث و ریوند چینی از هر یکی دو درم، شکر طبرزد (تبزد = قند سوخته) ده درم، حب کنند و هر بامداد یک درم بدھند. و اگر اسهال بسیار گردد، بازگیرند و شیر شتر اعرابی با اندکی بول او سود دارد، و آنجا که شتر اعرابی نباشد، شتر را به علف بیرون نبرند و لکن آرد جو خمیر کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان (۴) صد درم اnder آن بسرشند و بدھند، تا شیر او نیک شود ، و طعام او نان بریان کرده باشد. و خمیر نان باید که نیک خاسته بود، و اnder خمیر، تخم کرفس و تخم بادیان و تخم نانخواه بسرشند و هر روز مقدار ده ستیر (۵) از این نان را تب (مستمری، مواجب) او کنند. و اگر این نان اندرنخود آب ثرید کنند شاید ، و (۶) روغن شیر بخت (۷) با روغن بادام باروغن فستق و ترب، خام و پخته، سود دارد (۸)، چندانکه بخورد. و اگر از گوشت صبر نتواند کرد، گوشت نذرو و کبک و گنجشک دهنده، بریان کرده ، و اندر نخود آب پخته. و اگر به ضرورت آب دهنده، اندکی شیر بیامیزند، یا به آب اثار قناعت کنند. و اگر حرارتی و تبی نباشد، هر بامداد، آب برگ ترب و کرفس و برگ کسنہ کوفته و فشارده و جوشانیده و کفك برداشته و پالوده با اندکی شکر میدهنند.

اما علاج طبی

شکم را بتکمید گرم دارند بسپوس گرم و نمک گرم و ارزن و مانندان ، و پوست سمور و رویاه پوشیدن ، و ما الاصول (۹) میدهنند با معجون فندادیقون ، و کندر و زیره پیوسته می خایند ، و طعام، نخود آب دهنند.

علاج لحمی

قی کردن ، و ریاضت معتدل ، و دماغ را به غرغره و مده را به ایارچ فیقرا پاک کردن ، و اندر آب دریا و آب گوگرد نشستن، و آنجا که آب دریانبود، نمک در آب افکنند و چند روز در آفتاب نهند، به جای آب دریا، کار کنند.

توضیحات :

۱ - در مج (۱)، "بیشترین وقت" آمده است.

۲ - در مج (۱) و "کا" ، "هر سه روزی" آمده است.

۳ - در "مر" و "کا" ، "گرمابه خشک" آمده است.

۴ - دو نسخه مج (۱) و "کا" ، کلمه "نانخواه" را اضافه دارند.

۵ - در مج ۱) و "کا" ، "استار" آمده است.

۶ - نسخه "کا" ، "خرنوب و چرب" را اضافه دارد. در مج ۱)، "وحریره" آمده است.

۷ - در "کا" ، "سیربخت" و در مج ۱)، "شیرخشت" آمده است.

شیربخت: روغن کنجد (ناظلم الاطباء)

۸ - در "کا" ، کلمات "لیکن خام نافع تر باشد" اضافه آمده است.

۹ - توضیحا اضافه می شود: در حاشیه "مر" در موضوع علاج طبلی دربرابر کلمه "ماءالاصول" مواد متشكله ماءالاصول را در نه نیم سطر که ازشانزده ماده ساخته می شود و ضمنا اوزان آنها را آورده است. برای اطلاع بیشتر جهت شناسائی "ماءالاصول" به ذخیره خوارزم مشاهی و لغت نامه دهخدا مراجعه شود.

باب شانزدهم / دربیماریهای گرده و مثانه و اعضای تناسل

آماس گرم اندر گرده

علامتهای آن

تب گرم لازم و تشنگی و گرانی اندر گرده و دشوار گردیدن از پهلوی پهلوی دیگر که "غشیان" و رنجه دارد، و باشد که زبان، سیاه باشد.

علاج

فصد باسلیق ، و کشکاب بادام (۱) و شکر ، و کم خوردن ، نرم کردن (۲) ، و حقنه اندر آب کسنیه یا ماءالجبن.

آماس سرد اندر گرده

علامت

تشنگی نباشد و گرانی بیشتر باشد و علامت بلغم کسلامانی ظاهر باشد.

علاج

قی کردن ، و شراب التین (۳) و گل انگیین دادن ، و حقنه از خسک (۴) و برگ کربن و برگ چغندر و برگ خطمی (۵) و پرسیاوشن و تخم خیار (۶) و روغن کنجد ساختن ، و حلبه و تخم خطمی و اسبند و اشق و علک الروم سازند ، و آن موضع را پیه بط و پیه مرغ و مقل صمغ (۷) کاج در وی (۸) میمالند ، و طعام، سبوس (۹) با عسل و روغن بادام.

بول خون و سوزش و آب تاختن (۱۰)

علامت

اگر "بول خون" از "کلیه" باشد، خون با بول آمیخته باشد، لیکن فشرده باشد و پاره پاره آید، و از غشیان خالی نباشد، و نواحی "کلیه" المی باشد، در میان پشت و رگها (۱۱) فروود دو کتف بر آید. اگر از "مثانه" باشد خون با بول آمیخته و خون رقیق باشد و از خلیدن "مثانه" (۱۲) خالی نباشد.

علاج

فصد باسلیق ، و از همه تیزی و شوری و تلخی پرهیز کردن ، و کشکاب و شراب بنفسه خوردن (۱۳). و اگر با بول خون سوزش و حرارت نباشد، بگیرند: قطراسالیون (۱۴) و تخم کرفس و فو (۱۵) و مو (۱۶) و راسن

و تخم خیار (۱۷) و خیار و تخم بادرنگ و تخم خربوزه و تخم کدو بکوبند و به میفختچ (۱۸) بسرشنید، شربتی دو درمسنگ، با ماءالعسل یا ماءالشعیر و جلغوزه (۱۹) و تخم خیار و تخم خربوزه راست راست واندر میپخته بسرشنید، سوزش و قروح را سود دارد ، و قرصی که با خون آمدن باز دارد ، و اقراس کاکنج، قروح را و سوزش را سود دارد.

دیابیطس

این علتی است که مردم از آب صبر نتوانند کرد و در حال که خورد، زود بیرون آید، رنگ ناگردانیده و سبب آن، گرم شدن مزاج "کلیه" باشد.

علامتها

تشنگی و بی صبری از آب ، و بیرون آمدن آب در حال که خورده شود، هنوز رنگ ناگردانیده.

علاج

آب انار و آب تخم خرفه و شراب غوره و خشخاش (۲۰) ، و در شب به وقت خواب، بزرقطونا اندر خیارتیش و اقراس طباشیر مکرفه (۲۱) و سرکه (۲۲) و گلاب و روغن گل اندر موضع "کلیه" مالتد ، و ضماد از پست (۲۳) جو و آبی کوفته و برگ بید تر و برگ مورد تر کوفته بر نهادن، و اگراین برگها نباشد، صندل سرخ و صندل سفید و فوفل و اندکی کافور، به گلاب سوده و قطره ای سرکه برچکانیده و طلى کنند ، و طعام، دوغ ترش و مزوره ماش مقشر با اسفناخ و مزوره کشک جو و غوره و نیشو (۲۴) و مانند آن دهنده ، و سیب ترش و زرد آلو ترش و خرمای هندی و طفسیل از عدس مقشر با آب غوره و مانند آن دهنده.

عسرالبول

باز گرفتن بول را "اسر" (احتباس بول = Suppression of urine) گویند و دشوار آمدن بول را "عسر" گویند. و اسباب آن، یا زخمی و سقطی (۲۵) باشد و ضعف و قوت واقعه (۲۶)، یا باذی غلیظ یا چیزی اندر مجری بول گرفته شود، چون سنگی یا خون فسرده.

علاج آن

اگر سبب، زخمی و سقطی (۲۷) باشد، رگ باسلیق بزند ، و در آب زن فاتر نشاندن ، و روغن گل مالیدن (۲۸). و اگر حرارتی با وی باشد، آب عنبر التعلب و آب تخم خرفه دهنده ، و به حقنه نرم، استفراغ کنند.

و اگر سنگی باشد و بر مجری بول مانده باشد، علاج آن در جایگاه آن یاد کرده آید.

و اگر خون فسرده اندروه (۲۹) کدر آید، شب یمانی اندر سرکه (۳۰) کنند، یک شبانروز بپالایند، و شکر برافکنند و قوام دهنده، و هر بامداد دهنده، و داروها که سنگ از "مثانه" بریزاند، سود دارد.

و اگر سبب، باذی غلیظ باشد، ماءالاصول با روغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ دهنده. و اگر سبب ضعیف قوت " مثانه" باشد، در آب گوگردنشانند ، و بوره ارمی در آب حل کنند و با حلیل فرو چکانند ، و زهره گاو و زهره بز و نمک و آب تلخ آنجا حاضر باشد، اندر چکانند، سوددارد ، و " شپش" که اندر جامه مردم تولد کند، با حلیل اندر نهند، بول بگشاید.

سنگ و ریگ که اندر مثانه و کلیه تولد کند

علامتهای آن

ریگ اندر بول پدید آید و اندر بن " قاروره" رسوب کند و مجری بول را بخرشد و بسوزاند و گرانی کند و " آب تاختن" زودازود گیرد و آنچه از " کلیه" آید زرد بود، و آنچه از " مثانه" آید سپید بود یاخاکستر گونی بود

علاج آن

اندر آب زن فاتر نشاندن ، و " کمرگاه" و " مثانه" را به روغن کژدم چرب کردن (۳۱) ، و تخم خیار (۳۲) و تخم خیار باذرنگ و تخم خربزه و حجرالیهود (۳۳) و آب بادیان و تخم کرفس و معجون عقرب (۳۴) و حب القلت (۳۵) مقدار دو دانگ اندر آب تخمها میدهند ، و آب ترب کوفته و فشارده مقدار ده درم، با ده درم شیر تازه آمیخته، سه روز بدنه، " مثانه" را ز ریگ پاک کند.

جب (۳۶) مثانه

علامتهای آن

بیرون آمدن بول با دغدغه باشد ، و رسوب وی چون سپوس بود.

علاج وی

کشکاب و روغن بادام خوردن ، و طعام نرم خوردن ، و لعب دانه آبی و شیر زنان و روغن گل حقنه کردن ، و با حلیل در چکانیدن ، و طعامها، جرب بود و نرم خوردن.

فتق

علامتهای آن

هرگاه که به پشت باز خفتده به جای باز شود و قراقر کند، روده فرود آمده باشد (۳۷) و اگر بی قراقر یافته شود، " ثرب" (۳۸) فرود آمده باشد.

علاج آن

از حرکتها و کارهای سخت پرهیز کند ، و از پس طعام خوردن، آوازبلند نکند ، و چیزی گران بر ندارد ،

و آنرا بسته دارد. و اگر دشوار به جای باز شود، این خماد برنهند به شبت نیم گرم و "ران" بهم فشارند و چون به جای باز شود، باز این خماد برنهد.

صفت آن [XMAD]:

گوز سرو و سعد و مازو و نارپوست و کندر و مرزنجوش و نانخواه و سریش کفسگران و سریشم ماهی بهم بسرشنید و برنهند و بیندند و بگذارندتا خون بیفتند، و دیگر بار، بر می نهند تا سخت شود ، و از طعامهای بادناک و میوه تر پرهیز کنند و کمونی بکار دارند.

آماس قضیب و خایه

علاج آن

اگر حرارتی باشد، رگ باسلیق زنند ، و طحلب (۳۹) و آرد جو با آب گشنبیزتر و آب کسنہ بر می نهند. و اگر حرارت نباشد و صلب بود، آردباقلی و حلبه و بایونه و پیه مرغ و پیه بط اندر میفتح (۴۰)، چون خبیص (۴۱) کنند و برنهند ، و اکلیل الملک (۴۲) و آرد گندم و زرده خایه مرغ همه اندر میفتح خبیض کنند و برنهند ، و خمادها که اندر کتاب "ذخیره" اندر علاج "آماس بستان" یاد کرده آمده است، اندرین باب، سوددارد (۴۳).

ریش در قضیب و خایه

قی کنند ، و رگ باسلیق زنند ، واز طعامهای تیز پرهیز کنند ، و صبرو کندر و عنزروت و گلنار و مردانسگ بسایند و بر وی پراکنند.

خارش قضیب و خایه

قی کنند ، و فصد باسلیق زنند ، و از چیزهای تیز (۴۴) پرهیز کنند، و بر روی "ران" حجامت کنند، یا "دیوجه" برافکنند ، و اشنان، به سرکه تر کنند و هر روز اندر گرمابه بدان بشویند ، و همچنین به گل، به سرکه تر کرده بشویند و اگر بسوزد، روغن گل با سپیده خایه مرغ طلی کنند.

بر بالا شدن خایه (۴۵)

از آب سرد و هوای سرد پرهیز کنند ، و هر روز یک زمان اندر آب گرم نشینند، خاصه آب گوگرد.

بسیاری و ذی و مذی (۴۶)

بگیرند: فرفیون و جندبیدستر و سعد و عاقرقرا و قسط و داربلبل کوفته و بیخته، راست راست و اندکی مشک تبتی، به روغن سداب اندر کنندو بر "زهار" (شرمگاه Pubis) و "خایه" و حوالی آن می مالند و "قی" کنند ، واز طعامهای تری فزاینده پرهیز کنند ، و کمونی و دواهالمسک بکار دارند.

ضعیفی قوه مباشرت (Impotence)

مردم محروم، هر چند داروهای گرم بیشتر خورند، اندر آن کار، ضعیفتر باشند. و لکن از دوغ تازه و جغرات تازه واژ آب انبرود (امرود = گلابی) و از آب نخود خام منبوت (رویانیده شده) کرده، قوت تمام حاصل آید. و بعضی باشند که از تخم خرفه و بوی کافور چندان قوت یابند، که عجب دارند، و قلیله نرگسی که در وی کزر (زردک Carrot) و (۴۷) باقلی بسیار و اندکی زنجیبل باشد، خداوند مزاج معتمدل را سخت سود دارد. و مبرود و مرطوب را "قی" کردن و نیم درم انگزد (۴۸) در پنج زرده خایه (۴۹) سود دارد. و این باب، از کتاب "ذخیره" باید خواند والله اعلم و احکم.

توضیحات:

- ۱ - در سایر نسخه ها، "روغن بادام" آمده است.
- ۲ - سایر نسخه ها، "و خیارشنبر دادن" را اضافه دارند.
- ۳ - شراب انجیر. در "کا"، شراب افسنتین آمده است.
- ۴ - در مج (۱)، "برگ خشک کرنب" و در "کا"، "و حقنه از بابو به و اکلیل الملک و برگ سداب و اطراف کرنب و اطراف چوندر از هر یک دسته خسک دو مشت پرسیاوشان" و در مج (۱)، "و حقنه از برگ خشک کرنب و چوندر" آمده است.
- ۵ - در "مر"، "و سپوس مضور و انجیر بستی" . در مج (۱)، "و سپوس مر و انجیر" آمده است. مضور: زبان گز شدن شیر، ترشو شدن شیر، ۰۰۰ سخت سپید شدن (از لغت نامه دهخدا) .
- ۶ - دو نسخه مج (۱) و "مر" ، "و خربز" را اضافه دارند.
- ۷ - در "مر" و مج (۱)، "مغز ساق گاو" آمده است.
- ۸ - در سایر نسخه ها: "و اندکی مقل در وی حل کرده بمالند" . در "کا": "و اندک مقل ریتیانه در وی حل کرده میمالند" .
- ۹ - در "مر" و مج (۱)، "سپوسات" و در "کا"، "سبوس آب" آمده است.
- ۱۰ - در مج (۱)، "بول الدم و سوزش مجری" و در "کا"، "بول الدم و حرقت بول" آمده است. آب تاختن: شاش کردن و کمیز انداختن (ناظم الاطباء) .

۱۱ - در "مر" و مج ۱)، "برآنها" آمده است.

۱۲ - در سایر نسخه ها، " از خلیدن مثانه و سوختن خالی نباشد" آمده است.

۱۳ - سایر نسخه ها، "شراب خشخاش" اضافه دارند.

۱۴ - قطراسالیون: ماخوذ از یونانی - تخم کرفس و یا کرفس کوهی (ناظم الاطباء) *

۱۵ - فو: ۰۰۰ سنبل الطیب یا گیاهی دیگر (ناظم الاطباء) * والریان Valeriane (شلیمر Garden Valeriane) فرانسوی (شرح اسماء العقار) *



سنبل الطیب ، والریان – Valeriane

۱۶ - "مو" معانی زیادی دارد. در اینجا بنظر می رسد نام گیاهی باشد. مو: نام گیاهی دوائی (ناظم الاطباء) یا آنکه "مو: گیاهی است از تیره چتریان که آنرا شوید بری نیز گویند" معین) *

۱۷ - در "کا" ، "خیارین" و در مج ۱)، "خیارسن" آمده است.

۱۸ - در "مر" ، "میپخته" آمده است.

۱۹ - در "کا" ، "چلغوزه" آمده است. چلغوزه: = چهل غوزه یا درخت صنوبر (به اعتبار کنگره های آن که هر یک به منزله غوزه است) (بندق، فستق معین) در هدایه المتعلمین " چلغوزه" آمده است. چلغوزه Pine-Cone (آریانپور) * (تصاویر در صفحه بعد)

۲۰ - سایر نسخه ها، کلمه "کشکاب" را اضافه دارند.

۲۱ - در "مر" ، "مکفر" و در مج (۱) نیامده است و در "کا" ، "باشکر" آمده است. آنچه که به صحت نزدیک است.
 "مکفر" [به خم میم و فتح کاف و کسر و شد فاء] ۰۰۰ فرو گرفته شده در آهن (ناظم الاطباء) .



چلغوزه = Pine-Cone

۲۲ - نسخه "کا" ، "اقراص کافور" را اضافه دارد.

۲۳ - در "مر" ، "بست" و در مج (۱)، "پوست جو" آمده است.

۲۴ - در "مر" ، "میسو" و در "کا" ، "میشوق" و در مج (۱)، "منشو" آمده است.

۲۵ - در مج (۱) و "کا" ، "سقطه" آمده است.

۲۶ - در "مر" و مج (۱)، "دافعه" آمده است.

۲۷ - در مج (۱) و "کا" ، "سقطه" آمده است.

۲۸ - در "مر" و "کا" ، "بول بقاتاطیر بیرون گیرند" و در مج (۱)، "بول بقناطیر گیرند" آمده است. قاتاطیر =
 Katheter= میل مجرای بول .



سوند ، کاتتر – Katheter

۲۹ - در "مر" ، "اندر ماند" و در "کا" و مج ۱)، "درمانده باشد" آمده است.

۳۰ - دو نسخه "مر" و "کا" ، "سرکه فرغار" را اضافه دارند.

۳۱ - در مج ۱)، "روغن شبت مالیدن" و در "کا" ، "به روغن شبت" آمده است.

۳۲ - در سایر نسخه ها، "واز طعامهای غلیظ پرهیز کنند" اضافه آمده است.

۳۳ - حجرالیهود. سنگ جهودان ، سنگ یهودی، زیتون بنی اسرائیل، سنگی است به شکل بلوط و مایل به سفیدی با خطوط متوازیه و درآب نرم شود و طعمی ندارد ۰۰۰ و صاحب مخزن الادویه گویند: حجرالیهود، حجرالزیتون است (لغت نامه دهخدا) حجرالیهود = Judais Scone ۰

۳۴ - معجون عقارب سوخته: در هدایه المتعلمين صفحه ۴۹۰ در فصل سنگ کلیه معجونی به نام "معجون عقارب سوخته" آمده که از عقرب سوخته و موادی دیگر تشکیل می شده و در درمان سنگ کلیه مفید دانسته است (به هدایه المتعلمين رجوع شود) ۰

۳۵ - حب القلت: ماش هندی (ذخیره خوارزمشاهی) و صاحب مخزن الادویه گوید: حب القلت بضم قاف و سکون لام و تای مثناه قوقانیه مغرب کلب (؟) هند است ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) ۰ در مج ۱)، "حبه القلت" آمده است.

۳۶ - در "کا" ، "چرب" آمده است.

۳۷ - نسخه "مر" ، از "واگر" تا "آمده باشد" را ندارد و در مج ۱) و "کا" آمده "و اگر بیقرافر باشد" و در "کا" ، "آن پیه" که آنرا بشرب گویند، آمده است.

۳۸ - ثرب [به فتح ثاء]: بیه تنگ بالای شکنیه و روده (ناظم الاطباء) ایضا به بحرالجواهر مراجعه شود. ثرب: (مغرب چربی و چربو) چادر پیه و آن آستر و بطانه صفاق و ابره و ظهاره معده باشد و آن پیه رقیقی است که معده و امعاء را فرا گرفته است ۰۰۰ (دهخدا) ۰

۳۹ - طحلب [به ضم طاء و سکون حاء و ضم لام و به فتح [(از بحرالجواهر) ۰ ماخوذ از تازی - جل وزغ ۰۰۰ (ناظم الاطباء)

۴۰ - در "مر" ، "میفخته" و در مج ۱)، "در آمیخته" آمده است.

۴۱ - در مج ۱)، "خمیر" آمده است. خبیص: آفروشه. آفروش: ۱) قسمتی حلوا که از آرد و عسل و روغن یا از زرده

٤٠ - تخم مرغ و شیره و شکر سازند. حلوای خانگی، حلوای سفید، خبیص (۲) بلغور گندم معین)

٤١ - سایر نسخه ها مطلب از "اکلیل الملک" تا "برنهند" را ندارد.

٤٢ - در مج (۱)، پس از "سود دارد" آمده: "صفت طلا: اقاچا و مامیثاهر یکی نیم درم، نوشادر دانگی، صبر دانگی، زعفران نیم دانگ، اشنان جید همه داروها کوفته و بیخته با روغن زنبق طلا کنند".

٤٣ - در مج (۱)، "تر" آمده است.

٤٤ - مقصود در غیر محل قرار گرفتن خایه است. که همان "Ectopic- Testicle" است.

٤٥ - در مج (۱)، "مذی و وذی" و در "کا" ، "مذی و وذی" آمده است. و ذی [به فتح و او]: غده و ذی) = Prostate Gland [شلیمر] . و ذی: آبی که پس از انزال از کسی خارج شود (ناظم الاطباء) . مذی: [به فتح میم] آبی که از آلت مرد در ملاعبة با زنان یا نظر و یا یاد وی بیرون آید، آب عشق (۲) آبی که از زیر آب حوض بیرون رود معین).

٤٦ - نسخه "مر" ، "و پیاز" را اضافه دارد.

٤٧ - در سایر نسخه ها، "انکزد" آمده است.

٤٨ - نسخه "مر" ، کلمه "مرغ" را اضافه دارد و در مج (۱)، و زرده تخم مرغ" و در "کا" ، "پنج زرده و بیضه مرغ" آمده است.

باب هفدهم / در بیماریهای زنان

بسیار رفتن خون حیض

اسباب آن، یا بسیاری خون باشد اندر تن، یا گرمی و تیزی خون، یا "قرحه" در "رحم".

علامتهای آن

آنچه از بسیاری خون باشد، نبض عظیم بود و رنگ روی سرخ و تازه بود و همه تن قوی بود.

علاج آن:

فصد، و طعام از نارداذک (ناردان = دانه انار) و سماق و عدس و پایجه (۱) بره و گوشت گوساله ، و شربت اقراص کهربا ، و "حمول" از پشم تازه (۲) که به آب مازو تر کنند و به سرمه آلوده کنند. و آنچه از تیزی و گرمی خون باشد، تن ضعیف باشد و خون رقیق.

علاج آن

تسکین حرارت بود به شربتهای خنک و غذاهای غلیظ (۳)، چنانکه یادکرده آمد از عدس و پایجه (۴) و مانند آن. آنچه از "قرحه" باشد، خون، عفن گشته باشد.

علاج آن

رگ باسلیق زدن، و رگ مابض ، و بماء العسل میشویند ، و به طبیخ حلبه (۵) و کاکنج (۶) و بنادق البزور (۷) دادن ، و به آب گوگرد اندر نشستن، سود دارد.

باز ایستادن خون حیض نه به وقت (۸)

اسباب آن، یا کمی خون باشد اندر تن، یا غلیظی و سردی خون باشد از فربهی به افراط.

علامتهای آن

اما علامت کمی خون، آنست که پیش (۹) از آن، استفراغها بوده باشد، چون "رعاف" و "عرق آمدن" بسیار و مانند آن ، و لاغر شدن تن و ضعف آن ، و زرد شدن لون.

علاج

اندر آب زن نشستن هر روز یک زمان ، و غذاهای معتدل قوی دهنده چون ماء اللحم و زردہ خایه نیم برشت و شادکامی.

و علامت غلیظی و سردی خون، آنست که اندامها بلمس سرد باشد و فربهی از پیه باشد نه از گوشت.

علاج آن

غذاهای گرم و لطیف واندک خوردن ، و ریاضت معتدل هر روز یک زمان ، و سنجیرینا و کمونی و قلاقلی (۱۰) و معجون الواح (۱۱) دادن ، واندر طعامه‌هایزیره و نانخواه و انگذان و خردل و انگزد و دارچینی بکار داشتن.

اختناق رحم (Strangulation of uterus)

سبب آن، نایافتن مرد باشد.

علامتهای آن

حالی پدید آید، همچون "صرع" ، لیک "صرع" با "تشنج" (۱۲) باشد واختصاراً، و اندرین علت، "کفک" و "تشنج" نباشد.

علاج آن

مباشرت ، و عطسه (۱۳) آوردن بکندش (۱۴) و ببل و غیر آن ، و بوی نیلوفر و کافور و بنفسه و صندل سود دارد.

رجا

(استسقای رحم > Hydrometra = شلیمر)
"رجا" حالی باشد همچون حال "آبستن" و علامتهای آن هیچ نباشد.

علاج آن

ماء‌الاصول با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر ، و استفراغ به ایارج فیقرای یا غاریقون مرکب و به حب متن (۱۵) و مانند آن کنند.

حمل ناپذیرفت

آنچه از جهت زن باشد به سبب فربهی به افراط و غلبه و سردی و تری مزاج یا گرمی و خشکی مزاج یا باذی.

علامتهای آن

این حال پوشیده نیست و بسیاری جایها یاد کرده آمده است.

علاج

اگر سبب، سردی و تری و باذ غلیظ باشد، ماء‌الاصول و روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر ، و استفراغ

به حب سکبینیج و حب متن کردن ، و سنجیرینا و دواهالمسک دادن ، و پشم پاره ای به روغن بلسان تر کرده یابغایله (۱۶) مشکی آلوده بخویشتن برگیرند ، و نخود آب و قلیه خشک خورند، با توابل، چون دارجینی و بلبل و مانند آن.

و اگر سبب، گرمی و خشکی باشد، علاج آن، کشکاب با روغن بادام و آب تخم خرفه و آب انار و لعاب اسبغول (۱۷) و شکر بکار داشتن ، و طعام، قلیه کدو و قلیه خیار و اسفناخ و مانند آن دادن.

دشوار زдан

علاج آن

چون وقت زادن باشد، هر روز به گرمابه شوند و در آب زن نشینند، و پشت (۱۸) به روغن بادام و روغن بنفسه بمالند، و شورباها چرب خورند. و در حال دشخوار زادن، حلبه و خرما ببینند و مقدار صد درم آب آن بدھند. با روغن بادام شیرین بتفاریق بدو دهنند، و یک مثقال غالیه اندرشراب ریحانی بدھند و عطسه افکنند به فلفل و کندس، و بینی بگیرند، تاعطسه بازگردد و قوت فرو سو کند.

و اگر "مشیمه" (Chorion) بماند یا بچه بمیرد، بگیرند: مر (۱۹) و ببینند و گوگرد و جاوشیر راست راست و بزهره گاو بسرشنید، و زیر او دود کنند، چنانکه رسمست، مشیمه و بچه مرده جدا گردد باذن الله.

آماس و ریش رحم

علاج آن

همچون علاج "آماس" و "قرحه" مثانه باشد.

خارش رحم

سبب آن، رطوبتی باشد گرم و سرد (۲۰).

علاج آن

همچون علاج چرب "مثانه" باشد. رگ با سلیق زند ، و بر روی "ران" حجامت کنند، و حلیه و تخم کتان اندر ماءالعسل ببینند و پشم پاره بدان تر کنند و بخویشتن بردارند.

کمی شیر

اگرچه "شیر" و "منی" و "خون" هر سه به صورت مخالف اند و تولد هریک اندر عضوی دیگرست، اما اسباب کمی و بیشی هر سه یکسانست. هر گه که غذا اندر کمیت و کیفیت معتدل بود و مزاج جگر معتدل باشد، خون نیک و تمام تولد کند ، و هرگه که بر خلاف این باشد، خون بدو اندک تولد کند، و بدان سبب "شیر" و

منی" اندک تولد کند از بھر آنکه تولد هر دو از خون نیک بود. پس هرگاه که "شیر" اندک بود، غذا بصلاح باز باید آورد و تدبیر به اعتدال بار آوردن مزاج جگر باید کردن و غذای موافق فرمودن.

علاج آن

اگر "شیر" زرد و رقیق باشد، سکنگبین ساده و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه باید دادن ، و طعام فسرده از گوشت بزغاله و گوساله و مرغ و مخصوص (۲۱) و زیربا و مانند آن باید خوردن.

و اگر غلیظ باشد، سکنگبین بزوری دهدن ، و به ماهی شور، "قی" باید کردن ، و طعام، نخود آب و آبکامه و ترب و مانند آن.

و اگر اندک بود، کشکاب دهنده روغن بادام و برنج به شیر (۲۲) و سوربای شلغم و گندنا و اسفاناخ و مانند آن ، و کنجد آس کرده اندرشراب ریحانی بمالند و بپالایند، و آن شراب بدھند، و پستان بز و گوسفندسود دارد.

آماس پستان (Mastitis)

علامتهای آن

گرمی و سردی چندین جای معلوم شده است.

علاج آن

اگر آماس گرم بود، سرکه با آب گرم بیامیزند و بدان تکمید کنند، و نخست رگ با سلیق بزنند، و سکنگبین و روغن گل و آرد باقلی بدان بشرشند و ضماد کنند. و اگر آماس سرد باشد، بابونه کوفته و بیخته، اندر آب بادیان و آب کرفس بسرشند و ضماد کنند، نافع بود.

توضیحات:

- ۱ - در "مر" ، "فسرده از پایچه" و در "کا" ، "مزوره؟" آمده است.
- ۲ - در سایر نسخه ها: "پشم پاره" .
- ۳ - در "مر" ، "لطیف" آمده است.
- ۴ - نسخه "مر" ، کلمه "فسرده" را اضافه دارد. در مج (۱) و "کا" ، "پایچه" آمده است. "کا" ، "مزوره؟" را اضافه دارد.

۵ - در مج (۱)، " بطیح الہلیلہ " آمده است.

۶ - کاکنج: عروسک پشت پرده ، کرزالقدس .- Bladder(Alkekeng, Winter Cherry, - واژه نامه گیاهی)



کاکنج ، عروسک پشت پرده ، کرزالقدس – Alkekeng

۷ - بنادق البذور: تخم خیار ، تخم خیار بادرنگ، تخم کدوی شیرین، تخم خرفه، بوخله، تخم خشخاش ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا ماخوذ از ذخیره) •

۸ - در " کا" ، " بی وقت" و در مج (۱)، " غیر وقت" آمده است.

۹ - در " مر" ، " پیشتر" و در " کا" ، " پس" آمده است.

۱۰ - قاقلی: گیاهی شورمزه که شتران میچرند آنرا (ناظم الاطباء) •
قاقلی ۰۰۰ مدر بول و شیر ۰۰۰ (منتهی الارب) • در مج (۱)، " فلافلی" آمده است.

۱۱ - در " مر" ، " آلوچ" و در مج (۱)، " معجون آلوچ" آمده است. آلوچ نوعی از نبات " مخلصه" است (مخزن الادویه) • مخلصه: تخم یا دانه ای گیاهی که آنرا " توروزاوی" Turuzoti نامند (دهخدا) مخلصه: ۰۰۰ یک نوع گیاه خوشبو و از جنس بابونه (ناظم الاطباء) •

۱۲ - در " مر" ، " با کفک باشد" و در مج (۱)، " صرع یا کفک یا تشنج" آمده است.

۱۳ - در "مر" و مج ۱)، "دغدغه" آمده است.

۱۴ - کندش: ۰۰۰ و بیخ گیاهی که کندس نیز گویند. کندس: بیخ گیاهی که درون آن زرد و برونش سیاه و مقی و مسهل و سفوف آنرا چون به بینی کشند عطسه آورد (ناظم الاطباء)

۱۵ - در مج ۱)، "حب فستق" و در "کا"، "حب متنن" آمده است. حب المتن: معجونی است که فالج و لقوه را سودمندآید و قولنج و درد مفاصل را نفع دهد و عسر بول و حیض رفع کند صفت آن اشق و سکبینج و جاوشیر و مقل و حرمل یا تخم سداب و شحم حنظل ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) *

۱۶ - غالیه: ۰۰۰ بوی خوشی است مرکب از مشک و عنبر و جز آن به رنگ سیاه که موی را بدان سیاه کنند معین) * غالیه: مشک (Perfume Composed of musk and ambergris) آریانپور *

۱۷ - در مج ۱) و "کا"، "بزرقطونا" و در "مر"، "اسبغول و بزرقطونا" آمده است.

۱۸ - نسخه های دیگر کلمه "شکم" را اضافه دارند.

۱۹ - در "کا"، "مروبیرزد" و در مج ۱)، "مرو بیززد" آمده است.

۲۰ - در مج ۱) و "کا"، "سوزان" آمده است.

۲۱ - مخصوص: از غذاهای بوده که مخصوصا با گوشت پرندگان پخته میشده (منافع الاغذیه و دفع مضارها، رازی) * ایضا به بحرالجواهر مراجعه شود.

۲۲ - در مج ۱) و "مر"، "خطمی" و در "کا"، "خطمی" آمده است.

باب هیجدهم / در اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داءالفیل

اوجاع مفاصل و نقرس گرم

سبب این علت، ضعیفی عضو دردمند باشد و بسیاری ماده و فراخی منفذها و رگها.

علامت آن

اگر ماده گرم باشد، آن عضو سرخ بود و گرم.

علاج آن

اگر ماده خونی باشد، نخست رگ زنند، لکن اnder "اوجاع مفاصل"، رگ اکحل زنند از هر دو دست ، و اندر "نقرس" و درد اندامها فروسوتر رگ باسلیق زنند، از آن جانب که درد باشد ، و شربتهای خنک دهنده، پس داروئی مسهل دهنده، و اگر به مسهل، دفع توان کرد و اندر قاروره نصف پدیدآید، دفع کنند و موضع دردمند را اnder آب گرم یا فاتر یا سرد نهند، تا دردمی آرامد. و داروی مسهل یا سورنجان و سنامکی (۱) و قططوریون دهنده هرسه، یا آنچه مشاهدت واجب کند.

اما خاصیت سورنجان آنست که خلط سرد را ب " = اسهال" از مفاصل دفع کند و منفذها و رگها را قوت دهد، تا خلطی دیگر اnder منفذها گذر نتواند کرد و به مفاصل باز نتواند ریخت. و بیشتری داروها اگرچه خلط را دفع کنند، منفذها را گشاده بگذارند، و اخلاط دیگر هم در آن منفذها بجای باز شود. لکن سورنجان با آن خاصیت، معده را زیان دارد، آنرا با داروهای که معده را قوت دهد، بکار باید داشتن، چون زیره و زنجیبل و صبر و بلبل و با سقمونیا باید داد، تا "اسهال" به قوت باشد. و بسیار خوردن سورنجان، عضله ها (۲) را سخت کند. بدین سبب، هرگاه که بسیار خورده شود، مفاصل را نرم باید داشت به موم روغن و پیه بط (۳) و مانند آن. و از پس داروی مسهل ب "ادرار بول" مشغول باید بودن، تا ماده "اوجاع مفاصل" از رگها پاک کنند (۴).

صفت مسهل نافع:

سورنجان یک درم، بوره نان، (۵) ماهی زهره دو دانگ، تربید درمسنگی و نیم، زنجیبل و زیره کرمانی و سقمونیا از هر یکی، دانگی و نیم، بوزیدان یک درم، مقل دانگی، حب کنند و بدنهند. این جمله، یک شربت باشد، اnder یک وقیه (۶) جلاب.

صفت مسہلی دیگر:

سورنجان و هلیله زرد و تربید از هر یکی چهار(۷) دانگ، و شحم حنظل و سقمونیا از هر یکی، دانگ نیم، مصطکی و انسیون از هر یکی، دانگی، کتیرا نیم دانگ، مقل دانگی حب کنند و بدنهند ، و از پس مسهل، ب "ادراربول" مشغول باشند، که "اوجاع مفاصل" بدان پاک شود.

اما داروی مسهل را ترکیب چنان باید کرد که صfra و بلغم را دفع کند. اگر استفراغ بلغم تنها کند، در حال سودمند باشد. لکن دیگر باره صfra بجنبد و رطوبتی دیگر بگذارد و بدان عضو باز آورد و ضمادها رانخست "رادع" برنهنده پس "مركب" و پس " محلل" .

صفت ضماد رادع (۸)

بگیرند: طحلب و بزرقطونا، به سرکه تر کنند و برنهنده. و یا بگیرند: سماق و نارپوست و پست جو و به شراب (۹) بسرشنده و برنهنده. و اگر درد صعب بود، بگیرند: زعفران و افیون راستا راست و بشیربسایند و با موم روغن بسرشنده و طلی کنند، و لوبيا در آب بریزند و بکوبند و ضماد کنند، تحلیل کند، و درد بنشانند و آماس ببرد.

و اگر ماده صفرائی باشد، استفراغ به مطبوع هلیله زرد و خرمای هندی و تکمید کنند و شربت لایق آن سازند.

اوچاع مفاصل سرد و نقرس سرد

علامتهای آن

عضو دردمند، رنگ تن باشد و گرم نباشد و گرانی نکند.

علاج آن

"قی" کنند ، و ماءالاصول دهنده، با روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیرو گلنگیین ، و استفراغ به حب سورنجان و حب شیطرج کنند ، و حب متنن ، وطعم، نخود آب و شوربا به بنجشک و مانند آن ، و ضماد از این نوع سازند:

صفت ضماد

بگیرند: حضض و به شراب و روغن زیت بسايند و طلی کنند. و اگر حاجت آيد، اشق با حضض يار کنند. و آنجا که محلل باید، فرفیون، به روغن سوسن یاروغن یاسمن بسايند و طلی کنند ، و سرگین گاو، ضمادی نافعست ، و مقل وجوشیر و پیه گداخته، ضمادی محلل است.

عرق النسا

علامت آن

دردی باشد که از " سرین" فرود آید تا " زانو" و گاهی ب " قدم" و " خنصر" (انگشت کوچک دست) فرود آید.

علاج آن

همچون علاج "اوجاع مفاصل" است و "نقرس" ، و قی کردن ، و طعام، کم خوردن ، و از پس طعام، حرکت ناکردن ، و هر بامداد ریاضت کردن، سود دارد. و خداوندان این علت را و "اوجاع مفاصل" را و "نقرس" را شراب نشایدخوردن. و هرگاه که شفا یابند، تا چهار فصل بنگذرد بسلامت، او را به شراب معاوتد نشاید کردن.

دوالی

رگها غلیظ باشد که بر ساق پای پدید آید و سبب آن امتلاء و فراخی رگها باشد و طعامهای غلیظ خوردن، و از پس طعام، حرکت کردن. و این علت (۵) بیکاران و حمالان را بیشتر افتد.

علاج آن

"قی" کردن به داروها که سودا و بلغم برآورد ، و رگ باسلیق زنند، و استفراغ بـماـالجین و مطبوخ افتیمون و مانند آن کنند ، و هر هفته، ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و حجرارمنی ترکیب کرده بدنهند ، و از پس طعام، هیچ حرکت نکنند.

داء الفيل

این علتی است که سبب آن همچون سبب "دوالی" است که "قدم" و "ساق پای" غلیظ گردد، همچون ساق "فیل" . لکن ماده این علت، بر خلاف ماده "دوالی" باشد، عفن نباشد، و بدان سبب، منقرح شود. و ماده این علت، از عفونت خالی باشد و منقرح نشود.

علاج آن

همچون علاج "دوالی" است ، و پس از آن که استفراغ کرده باشند، خاکستر چوب کرب و چوب گز و آب حلبه (۱۰) و سرگین بز و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته، به روغن زیست سرشته طلی می کنند، نافع بود (۱۱).

توضیحات:

۱ - سناء مکی: Trne Mekka Sema شلیمر) در "کا" ، "سناء مکی" نیامده است.



سناء مکی - Senna

۲ - در "کا" ، "عصبها" آمده است.

۳ - نسخه "کا" ، "پیه مرغ" را اضافه دارد.

۴ - توضیح لازم: در نسخه مج ۱)، از "واجب کند" تا "عرق النساء" چنین آمده است: "و بعد از مسهل به ادرار بول مشغول باشند که ماده اوجاع مفاصل بدان پاک شود و ضماد نخست رادع برنهنده، پس مرکب پس محلل. و اگر ماده صفرایی باشد استفراغ به ماده هلیله زرد و تمراهندی کند و تکمید و شربت لایق آن سازند. اوجاع مفاصل و علامتها عضو دردمند همرنگ تن باشد و گرم نباشد و گرانی کند، علاج قی فرمایند و ماءالاصول دهندا روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و گلنگیین و استفراغ به حب سوریجان و حب شیطرج و حب منتن کند. و طعام نخودآب شوربای گنجشک و مانند آن و ضماد از این نوع سازند. صفت ضماد، حضض بشرابسایند و طلاکند و سرگین گاو ضمادی نافع است. و مقل و جاوشیر و پیه گداخته ضمادی محلل است" .

۵ - دو نسخه "مر" و "کا" ، "بوزیدان یک درم" را اضافه دارند. بوزیدان: داروئی که در فربه استعمال کنند (ناظم الاطباء)، داروئی است که از آورند و به عربی مستعجل خوانند و به جهت فربه استعمال کنند ۰۰۰ (از برهان و آندراج ماخوذ از دهخدا) . در شرح اسماءالعقار در برابراین کلمه آمده است "نامعین" .

۶ - در "مر" و "کا" ، "دو وقیه" آمده است.

۷ - در "مر" و "کا" ، "دانگی و نیم" آمده است.

۸ - رادع: چیزی که ماده علت را باز گرداند (ذخیره خوارزمشاهی ازدهخدا) .

۹ - در "مر" و "کا" ، "به شیر" آمده است.

۱۰ - در سایر نسخه ها: "آرد حلبه" .

۱۱ - توضیح: در حاشیه نسخه مج ۲)، قریب شانزده و نیم سطر شرحی در باب "سورنچان" آمده است.

فهرست مطالب کتاب خفی علایی (قسمت دهم)

۲۵۷.....	مقاله سوم / در تب حصبه و آبله و مانند آن
تب.....	تب
۲۵۷.....	انواع تبهای خلطی
۲۵۷.....	حی یوم
۲۵۸.....	تب دق.
۲۵۸.....	تب مطیقه.
۲۵۹.....	تب مجرمه.
۲۵۹.....	تب غب خالص (۱۴)
۲۶۰.....	شطرالغب.
۲۶۱.....	تبهای بلغمی.
۲۶۲.....	تب ربع (۳۱)
۲۶۲.....	آبله و حصبه (۳۴)
۲۶۴.....	توضیحات:
۲۶۸.....	مقاله چهارم / اندر آماسها (۱) و ریشهها (۲)
۲۶۸.....	آماسن گرم
۲۶۸.....	آماسن سرد
۲۶۸.....	سرطان
۲۶۸.....	خنازیر
۲۶۹.....	طاعون
۲۶۹.....	داخن (۹)
۲۶۹.....	دمل
۲۶۹.....	شیر (۱۱)
۲۷۰.....	امانله
۲۷۰.....	جمده
۲۷۰.....	نار فارسی
۲۷۰.....	کاورسه (۲۱)
۲۷۱.....	گر و خارش
۲۷۱.....	سعفه (۲۸) و شیرینه (۳۹)
۲۷۲.....	ریشهای بلغی (۳۲)
۲۷۲.....	ریشهای پلید
۲۷۲.....	جراحت
۲۷۳.....	خار و پیکان که در عضوی بماند
۲۷۳.....	توضیحات:
۲۸۰.....	مقاله پنجم / در علاج: شکستگی (Fracture)، و کوفتگی (Contusion)، و مشاردگی استخوان (Pressure)
۲۸۰.....	بیرون آمدن (۱) بندها از جای خویش
۲۸۰.....	شکستگی و از جای بیرون آمدن بندها
۲۸۱.....	توضیحات:
۲۸۴.....	مقاله ششم / در تدبیر زینت و داء التعلب (۱)
۲۸۴.....	سیوسه
۲۸۴.....	دراز کردن موی
۲۸۴.....	برص (۶)
۲۸۵.....	رنگ روی روشن کردن
۲۸۵.....	بوی اندامها خوش کردن و بوی عرق
۲۸۵.....	معجون نوش دارو
۲۸۵.....	طرقدین پاشنه
۲۸۵.....	توضیحات:
۲۸۸.....	مقاله هفتم / اندر علاج زهرها
۲۸۹.....	توضیحات:
۲۹۲.....	منابع و مأخذ

مقاله سوم / در تب حصبه و آبله و مانند آن

تب

باید دانستن که تب حرارت غریب باشد که در دل برافروزد و با هواکه در تجویف دل است، که طبیعت آنرا روح گویند، بیامیزند با روح اندر رگها برود و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم کند، بر حالی که مضرت آن اندر فعلهای طبیعی پدید آید و فعلهای طبیعی، شهوت طعام و شرابست و هضم آن و قوت خاستن و نشستن و خفتن و رفتن و غیر آن.

گرفتن و گساریدن تب

چنان باشد که ماده فزونی اندر تن گرد آید و حرارت غریزی را از هضم آن عاجز آید، و از آن ماده، بخاری پدید آید و روح را اندر شریانها غلیظ کند، تا بدان سبب به دشواری گذر توان کردن و به دشواری دم توائد زدن، و بدان سبب گرم شود، و گرمی آن بدل باز دهد و از دل به شریانها باز دهد و اندر همه تن پراکنده شود، پس تب پدید آید از بهر آنکه هرگاه که سوءالمزاج گرم اندر عضوی پدید آید، شریانها و روح آن عضو را و حوالی آن عضو را گرم کند. و این حالت آن عضو باشد از بهر آنکه شریانها از دل رسته است. هرگه که روح و شریانهای عضوی گرم شود، گرمی آن اندک بدل باز دهد و هوائی که در تجویف دلست آن حرارت (۱) غریب و آن سوءالمزاج را قبول کند و از دل اندر شریانها به همه تن باز دهد و گرم کند. بدین سبب، دل همچنان که مبدأ حرارت غریزی است، مبدأ حرارت غریب گردد (۲) که اندر دل برافروزد و با روح و خون که اندر شریانها است، اندر همه تن برود و تب پدید آید. هرگاه که تن از اخلاط بد پاک نشود، تب "حمی یوم" شود و اگر خلطی بد باشد، حرارت اندر آن آویزد، تبی که بدان خلط مسمومیت تولد کند. و گساریدن تب چنان باشد که بخار آن ماده با هوای دل که روح است و خونرا که اندر شریانها است غلیظ و گرم کند و تب آورده شود، میل به ظاهر تن کند واز بهر آنکه گرم باشد، لطیف گردد و تحلیل پذیرد و تب گساریده شود.

انواع تبهای خلطی

تب های خلطی که از عفونت اخلاط باشد چهارست: بلغم و خون و صفراء و سودا، لکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا اندرون رگها باشد یا بیرون رگها باشد یا بیرون رگها، پس انواع تبهای هشت می شود: چهار آنکه اخلاط از اندرون رگها عفن گردد و چهار آنکه بیرون رگها، و با این همه، تبها بیکدیگر ترکیب افتد، و انواع آن بسیار گردد. این معنی از کتاب "ذخیره" باید جست و الله اعلم.

حمی یوم

علامتهای آن

اندرین تب (۳)، گرانی و کسانی و دردها - چنانکه در دیگر انواع باشد - هیچ نباشد و اگر صداعی و

تکسییری (شکستن) بود، لازم و قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد.

علاج

هرگاه که تب، فاتر شود، اندر آخر تب، آب زن و گرمابه خوش و آب فاتر صواب بود، و زودتر ترتیب غذا باید کرد از فروج (۴) یا بزغاله به کشک جو و اسفاناخ و غوره و مانند آن (۵).

تب دق

بسیار باشد که حمی یوم بدق رسد و تبهای دیگر به رازی مدت و تخلیط (۶) (آمیختن چیزی را و فساد افکندن در آن کار، آشفتن) بیمارو خطای طبیب بسیار بدق باز گردد و نادر باشد که تب دق به ابتدا پدیدآید.

علامتهای آن

نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی آن گرم و تباہ تر از جای دیگر باشد. و بیمار از حرارت تب سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر (گرداگرد، پیرامون) افتاد و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود و کتفها بر آورد و بینی باریک شود و رونق و تازگی رنگ برود. و هرگاه که غذا خورده شود، حرارت ظاهرتر شود و چون چراغی که روغن یابد برافروزد و نبض قویتر شود و آن درست ترین نشانها است.

علاج آن

تا قوت بر جای باشد و استخوانها به گوشت پوشیده بود و ذبول ظاهر نباشد، امیدوارتر باشد. اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید داشت، و گرمابه خوش و آب فاتر، و روغن مالیدن سود دارد، و شیر زنان یا شیر خرد دادن و بر اندامها دوشیدن، و شراب خشکا ش و کشکاب که در روی کدوی تربود و سلطان تازه و جوشانیده باشند با روغن با روغن بادام و شکر و بست جو و لعاب اسبغول دادن، و اندر کشکاب یا از پس او، قرص کافور و شراب صندل دادن، و طعامها، همه تری فزاینده باید دادن، چون قلیه کدو قلیه خیار و اسفاناخ و ماهی تازه کوچک و خایه مرغ نیم برشت و مزوره کشک جو و ماش مقشر و پاییجه اندر کشکاب پخته و دوغ تازه و دوغ تازه و مانند این، و بنفسه و نیلوفر و برگ بید شسته (۸) و میوه های خوش بوی و گل تازه و شاهسبر سرد کرده می بویند، و اندوه و خشم و اندیشه از خود دوردارند، و آب کدو و آب خربزه هندی (هنداونه) و آب خیار ترش و آب انار شیرین هر با مداد، سود دارد.

تب مطبقه

سبب، عفونت خون باشد یا گرمی و بسیاری آن.

علامتهای آن

رنگ روی و رنگ چشم، سرخ باشد و رگها ممتلى و طعم دهان شیرین ولزج (۹) و حرارت تب، همچون حرارت کسی بود که از گرمابه بیرون آید.

علاج آن

قصد باید کردن ، و خون مبلغی (۱۰) وافر در خور قوت و عمر و فصل سال، بیرون کردن ، و پس از چند روز، به مطبوخ هلیله استفراغ کردن ، و تسکین دادن به سکنگیین ساده.

تب محرقه

سبب این تب، عفونت صفرای سوخته باشد، از اندرون رگها برهمه تن، یا از بیرون رگها که نزدیک دل و جگر و فم معده باشد، یا عفونت بلغمی باشد که به صفراء میخته بود و تولد بلغم شود از رطوبتی رفیق بود که با صفرای سوخته، آمیخته شود.

علامتهای آن

حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر بود ، و تشنجی عظیم و زبان درست (۱۱) و سیاه بود یا زرد ، و روز بحران اندر آغاز تب "فراشا" (۱۲) کند، و اندر آخر عرق کند.

علاج

پس اندر تسکین حرارت، مبالغه باید کرد ، و هوای خانه خنک بایدداشت ، و تن به جامه پوشیدن تا نسیم هوا خنکی به تنفس بدل بیمار میرسد و حرارت، تحلیل می پذیرد و به اندرون باز نگردد ، و سکنگیین ساده و شراب (۱۳) ریواج دادن و حرارت دل را شراب صندل و شراب ترنج و قرص کافورتسکین دادن ، و به عوض غذا، آب کدو و آب خربزه هندو دهنده، و آب خیارترش و کشکاب رقیق دادن ، و اگر به استفراغ حاجت افتاد، فلوس خیار جنبه اندر طبیخ خرمای هندی حل کنند و بدنه ند.

تب غب خالص (۱۴)

این تبی باشد که یک روز باشد و یک روز نباشد.

علامتها

درازی مدت تب هفت ساعت باشد و بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت، هرچه از دوازده ساعت بگذرد و چهارده ساعت شود یا بیشتر، بدین اندازه، از خالصه دور باشد. و اگر تدبیر صواب باشد، روز عدنه نوبتهاي تب، هفت بیش نباشد ، و باشد که به چهار نوبت بگذرد ، و بسیار باشد که به سبب لطافت ماده، یک نوبت بیش ندارد و باقی ب "عرق" یا ب "اسهال" صفراء بگذرد.

اما نبض عظیم و قوی مختلف باشد و قاروره سرخ و ناری (آتشی، داغ) و رقیق و حرارت این تب، سوزان تر از دیگر تبها باشد ، و سرما که در آغاز تب باشد، نیک بلرزاند و زود ساکن شود.

و بباید دانست که سبب سرما که در آغاز تبها پدید آید، حرارت تب است که رطوبتی که یابد، بگذارد و بر

همه عضله های تن ریزد، تا سرما می آن رطوبت محسوس گردد. و سبب آنکه پیش از تب، اگرچه رطوبت باشد، سردی آن محسوس نباشد، اینست که آن رطوبت اندر تن ساکن باشد، نه از حالی به حالی میگردد و نه از جائی می شود و هرچه اندر تن ساکن باشد، اجزای تن با اجزای آن خو کرده بود. و بهر حال، چیزی که با یکدیگر در یک جای دیر (۱۵) بمانند، میان ایشان تشابهی پدید آید، پس هرگاه که این رطوبت از حالی به حالی شود و از جائی به جائی حرکت کند هر جزوی از قرارگاه خویش بجنبد، مجاورت و خو کردگی همه اجزای تن با اجزای رطوبت بگردد، و هر جزوی از تن، سردی آن جزو که باو خو کرده نباشد، یافتن گیرد، سرما محسوس گردد و لرزه پدید آید.

علاج آن

هر بامداد، سکنگین دهنده، سرد کرده، یا شراب غوره، یا شراب ریواج، یا شراب آلو، و روز نوبت حالی که سرما و لرزه پدید آید، سکنگین، به آب گرم بدهند، تا باشد که "قی" افتاد و ماده صفرا را براندازد. و اگر "قی" نکند، به قوت تهوع و حرکت آن حرارت غریزی لختی حرکت کند و مایه تب را بگذازد، و بدان سبب، لرزه، زود ساکن شود. و هرگاه که تب گساریده شود، اندکی کشکاب دهنده و روز دیگر که نوبت تب نباشد، آب انارترش و شیرین دهنده با شحم آن کوفته و فشارده و شکر برافکنند، تا هم حرارت را ساکن کند و هم به قوت شحم و شکر صفرا را دفع کند، یا شراب آلو دهنده، یا شراب گل مکرر (دو بار تقطیر شده)، یا سکنگین با آب میوه ها آمیخته و سرد کرده یا آب خرمای هندی و با اندکی خیار جنبه، یا مقدار پانزده درم بنفسه پرورده اندر گلاب گداخته (۱۶) و پالوده، با مقداری دو درم بزرقطونا در آب آلو و شکر و مزوره از آب غوره یا آلو سیاه یا خرمای هندی یا از کشته زرد آلو (زردآلوي خشک) یا از کشک جو همه به شیره مغز بدام. و اگر با تب، صداعی باشد و تا سه، طبع را به حقنه نرم، مجيد (۱۷) باید کرد. یا شافه ای (۱۸) که از شکر و بنفسه و سقمونيا سازند و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر "تب محرقه" باشد.

شطرالغب

این تب و تب غیر خالصه از جمله تبها است که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و کمابیش هر یک را از این دو ماه و چگونگی ترکیب آنرا حدی نتوان نهاد از بهر آنکه بلغم گاهی غلیظ تر باشد و بسیارتر و گاهی رقيق تر و کمتر (۱۹) و گاهی صفرا بیشتر باشد و بلغم کمتر (۲۰)، وبرعکس. و گاهی صفرا سوخته باشد و گاهی صفرا ناسوخته و گاهی هر دو مایه از اندرون عروق باشند (۲۱). بدین سبب، تبها مرکب را هر یک به خاصه نامی نیست، مگر "شطرالغب" و "غب غیر خالصه" که آنرا نامی نهاده اند.

علامتهای آن

فرق میان "شطرالغب" و "غب غیر خالصه" آنست که ماده "شطرالغب" صفرا باشد (۲۲) و "غب غیر خالصه" آنست که صفرا و رطوبت بهم آمیخته شود و چون یک چیز نباشد. بدین سبب، نوبت هر یک جدا باشد. و آنروز که نوبت حرکت صفرا را باشد، تب، گرم تر و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت باشد، تب، آهسته تر و درازتر باشد. و بسیار باشد که اندر "شطرالغب" و "غب غیر خالصه" هم صفرا و رطوبت باشد، اندر یک

نوبت، دو بار، یا سه بار، "سرما" و "فراشا" پدید آید و باز گرم شود.
و علامت غلبه هر خلطی از اعراض و احوال تب توان دانست.

علاج آن

طريق صواب اندر علاج اين تبها آنست که طبع، نرم کنند و "قى آورندو" ادرار بول کنند و "مسام" بگشایند و "عرق" آورند و تن را از ماده تب پاک کنند، و تدبیر تسکین حرارت کنند. و اين تدبیرها به چيزهای سهول تر و سبکتر کنند و بدان طريق که آسانتر (۲۳) بود، و استفراغ قوى از پس پدید آمدن نضج کنند، و اندر اعراض تب نگه میکنند و با ماده غالب بیشتر کوشند از آنکه با غير او. و اگر حاجت باشد، تسکین حرارت بیشتر به سکنگیین ساده کنند، و اگر بزوری باید بزور تخم کسنه کنند، و با حلیب (۲۴)، تخم خیار و خیار بادرنگ دهنده، و اندر کشکاب، آب نخودو تخم بادیان و سعتر و زوفای خشک و بودنه و سنبل آنچه در خور باشد، درافکنند، و پیش از کشکاب، سکنگیین ساده دهنده، با سکنگیین بزوری، و بزور به مقدار حاجت کنند و آب بادیان و گلشکر در وی گداخته به سکنگیین ساده عسلی (۲۵) و گلشکر با سکنگیین سرشته، اين شربتها موافق باشد. و اگر حاجت آيد بتسکین حرارت که بیشتر باشد، سکنگیین شکری دهنده، و اگر بزوری کنند بزور تخم کسنه (۲۶) و بین او کنند، و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ زيادت کنند، صواب بود. و اندازه و ترکيب شربتها بر طبیب بودکه بر حکم مشاهدت تصرف میکند و می فزاید و می کاهد.

و هرگاه که اثر نضج پدیدآيد، تدبیر استفراغ کنند، برق، و گلشکر گداخته با سکنگیین آمیخته صواب بود، و شراب افستین موافق بود، و نیم درم تربید با نیم درم غاریقون، با نیم دانگ سقمونيا اندر شراب گل مکرريا گلشکر سرشته، مسهله لطيف و سبک باشد. و اگر به استفراغ قويتر حاجت آيد، معجون خيار جنبه دهنده، و از پس استفراغ، قرص گل دهنده.

صفت قرص گل (۲۷)

بگيرند: گل سرخ ده درم، سنبل سه درم، اصل سوسن پنج درم، تخم خیار مقشر و تخم کسنه (۲۸) از هر يك چهار درم، شربت يك مثقال. و اگر صفرا و بلغم با يكديگر برابر باشند، بگيرند: گل سرخ ده درم، مصطکي يك درم، سنبل دو درم، تخم کسنه پنج درم، شربت يك مثقال با گلشکر.

تبهای بلغمی

هرگاه که حرارت غريب اندر رطوبت طبیعی اثر کند، عفونت اندر وی پدید آيد، تا طبیعی شود و تب بلغم تولد کند.

علامتهای آن

سرما و لرزه قويتر باشد و پاينده تر از سرمای دیگر تبها باشد، و گاه باشد که بیمار پندارد که در میان برفست و دیگر گرم شود. و اين نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی گويند. و طعم دهان ناخوش و فم

معده ضعیف و شهوت باطل باشد و "تاسه" و "غشی" بسیار افتاد و نبض ضعیف و متفاوت بود و قاروره رقیق و سفید باشد و به آخر سرخ و تیره شود.

علاج آن

مدت یک هفته، سکنگبین عسلی دهنده و کشکاب که در وی تخم بادیان و نخود پخته باشند یا ماءالعسل که در وی زوفا باشد ، و از پس یک هفته، "قی" فرمایند، خاصه اندر آغاز تب ، و "قی" به سکنگبین عسلی و آب گرم فرمایند ، و از پس "قی" ، گلشکر دهنده با مصطکی و انسیون ، و طبع را نرم کنند به گلشکر مسهله، یا ده درم گلشکر با سی درم سکنگبین حل کنند و بدنه، و تربد و مصطکی و زنجیبل راستا راست، کوفته و بیخته و شکر چندوزن همه شربت، هر شب از یک مثقال یا دو درم طبع را نرم کنند و سودمند باشد. و تبهای بلغمی بعضی باشد که با آن لرزه و سرما نباشد و گساریدن آن ظاهر نباشد و مانند "تب دق" باشد.اندرین علاج بدین شربتها پزانده و لطیف کننده (۲۹) چندان دلیری نشاید کردن از بهر آنکه بیم باشد، که ماده لطیف گردد و به دماغ برآید و "سرسام" تولد کند، خاصه اگر "صداع" باشد یا دماغ ضعیف بود. و صواب آن باشد که از گلشکر و سکنگبین ساده در نگذرد، یا سکنگبین که در وی اندکی بیخ بادیان باشد. و این تصرف هم به حکم مشاهدت باید کرد.

و "بقراط" از بهر آنکه این معنی گفته است: "الحمى فى المشايخ لينه و لا تغير فيهم ماده بزياده الحمى و ليتها لا يقدم على المشيخين الا بعد الاحتياط و التثبيت" (۳۰) و اگر دماغ قوى باشد، استفراغ بلغم، به شحم حنظل باید کرد، "ادرار بول" ، بماءالعسل الاصول و از پس استفراغ، قرص گل گل دهنده.

تب ربع (۳۱)

روز نوبت، روزه گیرند، یعنی از طعام و شراب باز ایستند، خاصه از آب سرد. و اگر در آغاز تب، "قی" توان کرد، صواب بود. و روز دیگر که از پس روز تب باشد، شوربا، به نخود آب و شبت دهنده گوشت گوسفند. و روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود، نخود آب دهنده با زیره باج، بجوزه (۳۲) مرغ خانگی یا به روغن گاو. و روز نوبت، هیچ چیز نخورند و اندر آغاز تب، "قی" کنند. و آنروز که نوبت نباشد، بامداد، گلشکر باسکنگبین پیوسته میدهند. و بعد از آن به چند ساعت کشکاب دهنده، با نخودپخته ، و تا اثر نصوح پدید نباشد، استفراغی قوى نکنند. و دیگر تدبیرها، چون تدبیر "تب بلغمی" باشد و تبهای خمس و سدس و سبع وغیر آن هم بدین قیاس باشد (۳۳).

آبله و حصبه (۳۴)

باید دانستن که "آبله" و "حصبه" یک جنس است و هر دو از جوشیدن خون باشد (۳۵)، لکن ماده "حصبه" ، خونی باشد صفرائی و اندک و میل به خشکی و گرمی دارد. و بدین سبب است که بشرهای "حصبه" کوچک است و از پوست برداشته نیست و از بهر آنکه "حصبه" از خونی تباہ تر باشد، کشنه ترسست. و جوشیدن خون، اندر تن مردم، گاهی طبیعی باشد و گاهی ناطبیعی و عارضی ، و آنچه طبیعی باشد، جوشیدن خون کادکان را باشد از بهر آنکه خون کودکان خام است. چون شیره خام و خون جوانان همچون شیره پخته است و رسیده، و خون پیران، همچون شیره ایست که قوت از وی برفته باشد و سرکه خواهد شدن، پس همچنان که شیره خام،

بطبع، اندر " خنب " بجوشد وکف و دردی از وی جدا شود و شیره پخته صافی جدا گردد. و خون کودک را چاره نیست از آنکه در تن بجوشد و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر و پخته شود و قوام گیرد تا نجوشد (۳۶). و همچنانکه طبیعت واجب کرد که دندانهای شیری بیفتند و دندان قوی تر برآید، واجبست که خون اندر تن کودک بجوشد، و فضله غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله غذای مخالف که از بی تدبیری (۳۷) کودکان، در تن ایشان، جمع شده باشد، از خون ایشان جدا نشود، بی و پس بدین سبب، کم کودکان باشد که او را " آبله " برنياید، لکن از بهر آنکه مزاجها و ترتیبها و هوای هر موضعی و قوت هر تنی (۳۸) یکسان نیست ، و نیز بعضی را چنان اتفاق افتاده باشد، که مادر او را حمل ازیش (۳۹) پاکی بوده باشد. و بعضی از آنکه از حیض پاک شده باشند، تا بدان سبب ماده تولد کند، فرزند پاکیزه تر و تن درست تر و آفت " آبله " بدو کمتر رسد. و بعضی را حمل وقتی دیگر اتفاق افتاده باشد و ماده تولد او به اخلاط (۴۰) آمیخته بود، فرزند نادرست تن باشد و آفت " آبله " و بیماریها بدو، بیشتر رسد. پس بدین سبب ها، بعضی را " آبله " زودتر برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی را به سلامت و بعضی را خطرناک. و بین قیاس واجب میکند که جوانان را " آبله " برنياید، مگر جوانی که او را در کودکی برنيامده باشد، یا اگر آمده باشد اندک آمده باشد، یا مزاج او گرم و تر باشد و غذاهای گرم و تر بسیار خورد تا خون از رطوبت پاک (۴۱) شود. بدین سبب ممکن است، که اگرچه اندر کودکی " آبله " برآمده باشد، اندر جوانی باز برآید. و هرچه از این نوع باشد، جوشیدن خون او عارضی بود و مردم پیر را " آبله " برنياید، مگر وقتی که هوا بد باشد و بیماری (۴۲) در آن شهر برآید یا هوا بد، و بخار، و نفس بر ایشان اثر کند.

همه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن در خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی ، و بعضی را سرفه و درد گلو (۴۳) و گرفتگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید. و " آبله " ، سفید یا سرخ یا زرد باشد واندک و پراکنده ترو امیدوارتر، خاصه آنچه زود بیرون آید و زود پخته شود و آنچه پهلوهادارد و در هم پیوسته بود و بنفش یا کمد (۴۴) یا سیاه باشد و برسینه و شکم بسیار باشد و دیر بیرون آید و دیر پخته شود، خطرناک باشد، و اگر نخست " آبله " بیرون آید، پس تب آید، سخت بد باشد. و اگر تب گساریده نشود، پس از آنکه " آبله " برآید (۴۵) هم باشد.

علاج آن

هرگاه که اندر شهر، " آبله " بسیار باشد، کسانی را که آمده (۴۶) نباشد، فصد باید کرد یا حجامت ، واژ گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن ، و با آب میوه ها طبع پدید کردن و فرود آوردن. و چون " آبله " برآید، هوای خانه، معتدل باید داشت ، و تن به جامه پوشیدن داشتن، و جرعه جرعه آب سرد دادن ، و صندل و کافور بولانیدن، و سرکه و گلاب به بینی برکشیدن ، و آب گشنیزتر با نقیع سماق یا عصاره شحم نارتresh و مازو، به گلاب سوده ، به چشم اندر چکانند ، و سرمه، به گلاب سوده به چشم اندر چکانند با اندکی کافور. و اگر حلق گرفته باشد، به شراب خربوب غرغره کنند به آب یخ ، و غذا، پست جو و پست عدس آمیخته اندر آب انار ترش یا اندر آب غوره و اندکی شکر و طفسیل با آب غوره یا به سرکه به شیره مغزبادام. و اگر در حلق (۴۷) درشتی باشد، پست جو اندر جلاب دهنده و کشکاب که از کشک جو و عدس مقشر ساخته باشند، سود دارد.

و اندر حصبه، لعاب اسیغول و دانه (۴۸) آبی و کشکاب رقیق و آب کدو و خربزه هندی و آب تخم خرفه با آب غوره و آب ریواج و آب انارتشر آمیخته میدهند، و همچنین آب تخم خرفه با این آبهای ترش آمیخته، موافق بود و هواعلم.

توضیحات:

- ۱ - در مج (۱)، "حرارت غریزی میداء" حرارت آمده است.
- ۲ - در نسخه "کا" و "مر"، کلمه "تب" را اضافه دارند و در "کا"، آمده: "از بھر این گفته اند که شب حرارت غریب است".
- ۳ - نسخه "مر" ، "تکسر" را اضافه دارد و در "کا" ، "تکسر" آمده است. تکسر: شکسته شدن، خرد شدن.
- ۴ - در مج (۱): "فروخ" .
- ۵ - نسخه "کا" ، "نلک" را اضافه دارد. نلک: میوه ای از نوع گوجه، آلوجه کوهی، آلوجه سگک معین)
- ۶ - تخلیط ۰۰۰ آمیختن چیزی را و فساد افکنندن در آن کار آشقتن ۰۰۰
اغتشاش، در هم برهمی معین)
- ۷ - در سایر نسخه ها، روغن مکرر دیده نشد.
- ۸ - در "مر" ، "بیدخوشبوی" آمده است و در مج (۱) نیامده است.
- ۹ - در "مر" و "کا" ، "بی لزع" و در مج (۱)، "بی لرج" آمده است.
- ۱۰ - در مج (۱)، "بلغمی" آمده است.
- ۱۱ - در سایر نسخه ها: "درشت" .
- ۱۲ - فراشا: حالتی که آدمی را از بهم رسیدن تب ایجاد شود و آن خمیازه و بهم کشیدن پوست بدن و راست شدن موی بر اندام باشد، قشعریره، مورمور شدن معین)) = Horripilation, Cold Chills, Shudder = شلیمر)
- ۱۳ - نسخه "مر" ، "حماض" و نسخه "کا" "عوره" را اضافه دارند و در مج (۱)، بجائی "ریواج" ، "ترنج" آمده است.

- ۱۴ - در مج (۱) و "مر" ، "خالصه" آمده است.
- ۱۵ - در سایر نسخه ها، "دیر" آمده است.
- ۱۶ - در "مر" "سرشته" آمده است.
- ۱۷ - مجيد: جواب دهنده، پاسخ دهنده ۰۰۰ (نظم الاطباء) + يعني مزاج را به اجابت آورند.
- ۱۸ - در سایر نسخه ها، "شیافی" آمده است.
- ۱۹ - نسخه "مر" ، "و بیشتر" را اضافه دارد در "کا" ، "بیشتر" آمده است.
- ۲۰ - نسخه "مر" ، "و بیشتر" را اضافه دارد در "کا" ، "بیشتر" آمده است.
- ۲۱ - نسخه "مر" ، این مطالب " و گاهی از بیرون و گاهی یکی از اندرون و بلغم بیشتر" را اضافه دارد.
- ۲۲ - سایر نسخه ها، " و رطوبت" را اضافه دارند.
- ۲۳ - در نسخه "مر" ، "فزوں از تدبیر تسکین حرارت کنند" را اضافه دارد.
- ۲۴ - حليب: شير دوشideh ، شير ، شراب خرما. حلیت: زیور ، آرایش، پیرایه معین) +
- ۲۵ - در سایر نسخه ها، " و شراب غوره عسلی" را اضافه دارند.
- ۲۶ - نسخه "مر" ، " و تخم کشوت" را اضافه دارد.
- ۲۷ - در "مر" ، "نسخت گل سرخ" در مج (۱) ، "نسخه قرص گل" و در "کا" ، "قرص گل" آمده است.
- ۲۸ - در "مر" ، "کدو" و در مج (۱)، " تخم کاسنی" آمده است.
- ۲۹ - در "مر" ، " تحلیل کننده" آمده است.
- ۳۰ - ترجمه و مفاد عبارت بقراط چنین است: "تب نزد پیران نرم سبک است و دگرگونی در آن به زیادی و سبکی آن نیست و باید با احتیاط به گرم کردن و ثبیت آن اقدام کرد" + در مج (۱)، " ثبیت" نیامده است. در "کا" ، " بلاذه الحمى" و "تشبیث" آمده است. بلاذه = بدکار، فاسق، نابکار، مفسد، گمراه معین) +

٣١ - تب ربع یا تبی که هر سه روز یک مرتبه آید . Quartan Fever =

٣٢ - در مج (۱)، "خوره" آمده است. جوز = جوجه = چوزه ۰۰۰ معین) . در "کا" ، "چوجه" آمده است.

٣٣ - در نسخه چاپی کانپور (کا) ضمن این مقاله، شرحی در وصف تب ربع و انواع و علامت‌های آن آمده است که معلوم نشد نسخه مذکور از روی چه نسخه (با نسخه‌هایی) استنساخ شده است.

٣٤ - برای اطلاع کامل از عقاید اطباء سلف بهترین منبع و مأخذ در باب بیماری "آبله و سرخک" به ترجمه "كتاب الجدرى و الحصبه رازى" و "خلاصه التجارب" بهاءالدوله رازى مراجعه شود.

٣٥ - در سایر نسخه‌ها، "اگر ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل به تیزی دارد" اضافه آمده است.

٣٦ - در مج (۱)، "یا بجوشد" آمده است.

٣٧ - در مج (۱) و "کا" ، "بی ترتیبی" آمده است.

٣٨ - در مج (۱)، "هر تب" و در "کا" "هر تربتی" آمده است.

٣٩ - در سایر نسخه‌ها، "پس" آمده است.

٤٠ - نسخه "کا" ، کلمه "بد" را اضافه دارد.

٤١ - در "مر" و "کا" ، "رطوبت ناک" آمده است.

٤٢ - در "مر" و "کا" ، "و بسیاری را برآید" آمده است. در سه نسخه "یساری" بوده ظاهرا "بیماری" صحیح باشد.

٤٣ - سایر نسخه‌ها "تنگی نفس" را اضافه دارند.

٤٤ - کمد: اندوه سخت و اندوه نهانی و دردمندی دل از اندوه و برگستگی رنگ و تیرگی آن (ناظم الاطباء) .

٤٥ - در سایر نسخه‌ها، "بد باشد" آمده است.

٤٦ - در "مر" و "کا" ، نیامده باشد" آمده است.

٤٧ - در "کا" : "سینه" *

٤٨ - در "کا" ، "لعل بهدانه" آمده است.

مقاله چهارم / اندر آماسها (۱) و ریشهای (۲)

آماس گرم

علامتهای آن

لون سرخ بود و با ضربان و سوزان و گرم باشد.

علاج آن

قصد باید کرد و حجامت ، و استفراغ به مطبوخ هلیله یا بماء الفواكه یا به افراص بنفسه ، و طلی از اول، صندل سپید و سرخ و فوفل با آب عنبر التعلب. و در میانه، شیاف مامیتا و حمض و زعفران و مر اندر آب گشینیزتر و به آخر، آرد جو با آب گشینیز تر. و اگر ترسند که صلب شود، گشینیزتر بکوبند و با روغن گل بسایند، و چون مرهم کنند ، و بر نهند. و اگرآماس، زخمی باشد یا سقطه (۳) بود، صندل سرخ و زعفران راست راست با آب گشینیز تر سوده طلی کنند و پشم پاره ای به روغن گرم کنند و بر نهند، درد بنشانند.

آماس سرد

علامتهای آن

گرانی باشد و گرم نباشد و هم رنگ جای دیگر باشد.

علاج آن

شب یمانی اندر سرکه حل کنند و آن سرکه، با آب بیامیزند و پنبه پاره ای بدان تر کنند و بر نهند و بینندند ، و به روغن و نمک بمالند ، و پنبه با آب و خاکستر چوب و یا خاکستر چوب بلوط تر کنند و بر نهند و بینندند ، و اگر حاجت آید، به استفراغ رطوبت تدبیر کنند (۴).

سرطان

علاج آن

همچون ع لاج " مالیخولیا" ست. و آنجه طلی باید کرد، بهترین آنست که صبر و سفیداج را بصلایه " سرب" (۵) بسایند، با آب گشینیز تر، و طلی میکنند تا مدتی بگذارد بی رنج.

خنازیر

(Scrofula) = خوک (Scrofula)

علاج آن

استفراغ بلغم کنند ، و پرهیز از طعامهای غلیظ و بسیار ، و مرهم دیاخلیون (۶) بر نهادن.

طاعون

آماسی گرم باشد یا سبز یا سرخ یا سیاه یا با "سوژش صعب" و "خفقان" و "غشی" .

علاج آن

دل به شراب صندل و کافور و شراب حمامض ترنج قوت دهنده، چنانکه در دل علاج گرم یاد کرده آمد ، و آن موضع را بیازنند (۷) و خون آن اندکی به محجمه بکشند و هیچ طلی سرد بکار ندارند.

داخس (۹)

آماسی باشد که در بن ناخن پدید آید.

علاج آن

نخست فصد باید کرد ، و بزرالبنج و افیون و بزروقطونا، به سرکه سوده (۱۰) طلی کنند ، و "خرقه" تر کرده، با آب سرد، بر سر آن نهند و هر ساعت تر می کنند و باز می پوشند ، و اگر همه روز، انگشت در آب سرد می نهند، صواب باشد، و اگر ساکن نشود، در روغن گرم کرده می نهند.

دمل

علاج آن

فصد استفراغ به طبیخ هلیله و حجامت ، و نخست چیزی که بر وی نهند بزرقطونا، به سرکه تر کرده بر نهند و از پس سه روز، گندم و نان خشک اnder آب و روغن ببینند و بر نهند ، و خردل با انجیر بکوبند و با روغن گل یا روغن تخم کتان بسرشنند و برنهند ، و تخم مرو و تخم کتان کوفته با سرگین کبوتر و خمیر بسرشنند و برنهند، زود بپزاند.

شری (۱۱)

سبب شری، بسیاری خون صفرا باشد یا بلغم (۱۲) شری.

علامتهای آن

آنچه خونی باشد، حرکت آن بروز باشد و سرخ باشد و آنچه بلغمی بود حرکت آن، بیشتر به شب باشد و هم رنگ و هم و تن (۱۳) بود.

علاج

آنچه سرخ (۱۴) بود، به آب غوره طلی کنند و آب غوره خورند، و چون ساکن گردد، رگ اکحل بزنند و طبع را به آب میوه ها و خرم هندو (۱۵) نرم کنند، و دوغ ترش و آب انار و قرص کافور سود دارد. و اگر مدت آن درازگردد، دو درم هلیله زرد، و دو درم (۱۶) ایارج فیقرا، به سکنگین بسرشند و بدھند. و بلغمی را نخست، رگ زنند، پس گلشکر و مسهل دهنده وایارج فیقرا با ثرید و غاریقون ونمک هندی وافتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند و بدھند، و گرمابه سود دارد.

جمره (۱۷) و نار فارسی (۱۸) و کاورسه این همه از جمله بثرات و آماسهای گرم باشد.

اماشه

بشرهای خرد باشد درهم پیوسته میگردد و بهمین (خوانده نشد) بازمی شود، با خارش و سوزش، همچون سوزش گریدن "مور" و بعضی باشد که یک بشه باشد، و بعضی باشد که بثرات بود چون "ثولول" (۲۰).

جمره

بثراتی که باشد گرم و سوزان و زود سیاه شود و تری کمتر دارد.

نار فارسی

بثراتی باشد پر آب رقيق با خارش و سوزش صعب.

کاورسه (۲۱)

بثرات خرد باشد و میل بصلاحت دارد از بھر آنکه ماده ای غلیظ باشدو بلغمی.

علاج

همه بیکدیگر نزدیکست. نخست تسکین صفرا کنند، با آب غوره و آب انار و مانند آن ، پس فصد کنند ، پس به مطبخ هلیله یا بماءالرمانین استفراغ کنند ، و صندل و فوفل و شیاف مامیشا و اسفیداج (۲۲) ارزیز و گل ارمنی با آب گشنیز تر و آب کسنہ و آب عنبر الشعلب طلی کنند ، و به سرکه و گلاب نیز طلی میکنند.

و جmere را پس از مسهل دادن، آب انار ترش اندر سرکه ببیزند و بسایند و بر خرقه طلی کنند و بر وی نهند، و اندر شبازروزی سه بارتازه کنند.

و کاورسه را بهمین ترتیب علاج کنند، لکن استفراغ به مطبخ هلیله کنند و از تربید و افتیمون خالی نگذارند (۲۳).

گرو خارش

هم خشک باشد و هم تر.

علاج

خشک را گرمابه خوش آب و شستن به آب جغدر و آرد نخود، واستفراغ بـ[الجبن]، و بـ[گیرند]: تخم ریواج و مغز زردآلوي تلخ از هر یک ده درم، نمک و سیماب (۲۴) کشته از هر یک یک درم، بکوبند و بهم بیامیزند و به سرکه تر کنند و به جغرات و بکنجد، آس کرده بسرشنید و اندر گرمابه طلاکنند سه روزه.

دوا نافع للجرب (برای چرب)

بـ[گیرند]: دار زرد (زردچوبه) وبوره و نمک و زاک معدنی و قسط از هر یکی پنج مثقال، کافور دانگی ونیم، زیبق به خاکستر کشته یک و نیم، مردانستگ سه مثقال، تنور پاره کهنه پنج مثقال، گوگرد یک مثقال، جمله خرد بکوبند، و به سه قسمت کنند، و هر قسمتی تنها، به روغن گل یا روغن کنجد بیامیزند، و بعد از آن که از گرمابه بیرون آید، در آفتاب بر همه تن طلی کند، سه روز، نیک شودانشاء الله (۲۵).

و اگر تر باشد، قصد کنند، و به طبیخ شاهتره استفراغ کنند، و بـ[گیرند]: کندس (۲۶) دو درم، زراوند طویل چهار درم، حبت الفضه (۲۷) شانزده درم، زرد جوبه سه درم، سیماب کشته دو درم، بکوبند و بیامیزند و به سرکه تر کنند و به روغن گل چرب کرده، طلی کنند در گرمابه یا درآفتاب.

سعفه (۲۸) و شیرینه (۲۹)

علاج آن

اگر سعفه خشک باشد، رگ پس گوش بزنند و آن خون در وی مالند، پس مرهم سرخ، طلی کنند، و رگ قیفال بزنند، و بر گردن حجامت کنند، و بـ[گیرند]: گشنیز خشک سوخته و سفال تنور کهن و حنا (Henna) همه بکوبندو با سرکه و روغن گل طلی کنند. و اگر تر باشد، فصد کنند، و حجامت واستفراغ کنند به مطبخ هلیله و به حب قوقایا، و بـ[گیرند]: روی سوخته و قبیل و مر، هر یکی یک درم، زراوند طویل و قلقطار و صبر از هر یکی یک درم، همه بکوبند و به سرکه و روغن گل طلی کنند.

قوباء

صمغ و کتیرا و هلیله زرد کوفته، به سرکه بسرشنید و طلی کنند. و اگر سخت باشد، استفراغ کنند به مطبخ افتمیون یا بـ[الجبن]، و بـ[گیرند]: مازوناسفته اندر سرکه و بول گاو (۳۰) بپزند، تا مازو نرم شود، بسایندو طلی کنند.

سوختن آتش

در حال، سپیده خایه مرغ با روغن گل طلی کنند، و پس، مرهم اسفیداج برمی نهند، و بگیرند: اسفیداج ارزیز و مردانسگ (۳۱) زرد از هر یک سه درم، صبر یک درم، زراوند طویل دو درم، با موم و روغن گل بسرشنده طلی کنند.

ریش بلخی (۳۲)

علاج آن

قصد، استفراغ صفرا، و شراب غوره و شراب زرشک و شراب ریواج و شراب لیمو و قرص کافور، و طلی مرهم اسفیداج.

ریشهای پلید

علاج آن

دردی روغن زیت و شب یمانی و انگین هر یک راست راست مرهم سازند (۳۳) و طلی کنند، و بگیرند: مس سوخته و ریتیانج (۳۴) و نمک اندرانی راست راست و روغن مورد و موم، چندانکه کفايت بود، مرهم سازند.

جراحت

هر جراحتی که تازه باشد و راست افتاده بود، اولیتر آن باشد که هر دو لب آن فراهم گیرند (دو لب را به هم وصل کنند) و بگذارند که چیزی در میان افتند، چون "موی" (روغن) (۳۵) یا "روغن" و غیر آن و خشک بندکنند و اگر جراحت ناهموار باشد و زاویه ها دارند، بشکافند و مشرح (۳۶) کنند، پس علاج کنند و داروهای ذرور (۳۷) بکار دارد، لکن ذرور خشک.

صفت ذرور

بگیرند: اسفیداج ارزیز و مردانسگ از هر یکی یک جزو، و مر و مازو از هریکی نیم جزو، بسایند و بکار دارند. و اگر جراحت بر سر افتاده باشد، زراوند مدرج اندر شراب پخته و خشک کرده و کوفته و بیخته، سود دارد (۳۸).

صفت ذروری که خون باز دارد

بگیرند: صبر و قشورالکندر از هر یکی یک جزو، و دم الاخوین و عنزروت از هریکی نیم جزو، بکوبند و ببیزند و بکار دارند، و سرگین خر و سرگین اسب، سوخته و ناسوخته، خون باز دارد.

خار و پیکان که در عضوی بماند

علاج آن

زراوند مدرج کوفته و با انگبین سرشه و بیخ نی کوفته و بیخته با انگبین سرشه بر نهند، خار و پیکان بیرون آید.

توضیحات:

۱ - آماس = ورم = باد = خیز = تورم. • Swelling =Edema

۲ - ریش • Sore, ulcer = نسخه "مر" ، " و خراجها" را اضافه دارد.
خراج [به ضم خاء] = کفگیرک (Benign Antrax) = شلیمر) و Antrax (فرانسوی) • معنای دیگر "آنتراکس" سیاه زخم است. نسخه مج (۱)، " وجراحتها" را اضافه دارد. در "کا" ، " آماسهها و جراحتها" آمده است.

۳ - سقطه: افتادگی، سقوط (ناظم الاطباء) • خطأ، اشتباه، لغش، واقعه شدید معین) •

۴ - در "مر" ، این چند سطر تحت عنوان "آماس، علامات" و در "کا" ومج (۱)، " آماس گرم" ابتدا ذکر شده است.
شرح آماس گرم، در نسخه های دیگر، بمانند نسخه اساس کار است. ضمنا در حاشیه نسخه اساس کار ده نیم سطر دستورها و نسخه های آورده شده است.

۵ - در "کا" ، " در فهر و صلاحیه سرب" نوشته شده و در حاشیه آمده: "در مهراز لغت هاون" • فهر: دسته هاون (ترجمه سراسرار رازی) • در "مر" "نhero" آمده است. مهراس: به لغت مراکش هاون و مهراس (ناظم الاطباء) •
مهراس: هاونی است که با آن گندم و مانند آن میکوبند ۰۰۰۰ معین) •

۶ - دیاخیلون یا دیاخیلون یا داخلون - نوعی مرهم که محلول ومذیب (ذوب کننده) است و در طب بکار است (یادداشت مؤلف): مرهم دیاخیلون همه آماسهای سخت را سود دارد و نرم کند (رجوع به کتاب قرابادین ذخیره خوارزمشاھی شود) (تمام از لغتنامه دهخدا) • در مج (۱) و "کا" ، " دیاخیلون" و در "مر" ، " دیاخیلون" آمده است.
داخلیون: معنی آن لعابهایست (بحرجواهر) •

۷ - در مج (۱)، " بخراشند" و در "کا" ، " بپارند" آمده است.

۸ - محجمه: [به فتح میم و جیم]: محل حجامت و موضعی که در آن حجامت کنند ۰۰۰ جمع حجامت محجمه [به کسر میم و فتح جیم]: شیشه و شاخ حجامت (ناظم الاطباء) • ایضا به بحرالجواهر مراجعه شود.

۹ - داخس [به کسر خاء] = درد ناخن = عقربک (Whitlow) = Panaris (فرانسوی) .



عقربک - Whitlow

۱۰ - در "مر" و مج (۱)، "تر کرده" آمده است.

۱۱ - شری [به فتح شین]: بثورات ریزه سرخ که بر بدن آدمی بر آیدو به فارسی محملک گویند (ناظم الاطباء) و (اقرب الموارد) و (بحرالجواهر) دلم (به فارسی) (بحرالجواهر) . نقطه های سرخ پر خارش که بر جلد بدن پدید آید (غیاث اللغات) ۰۰۰ (تمام از لغت نامه دهخدا) شری: از بخاری بود بسیار که بیک بار برخیزد و چون اتفاق چنان افتاد که هوا سرد بودیا مسام بسته بود، به پوست بماند واژ آنجا خارش خیزد (هدایه المتعلمین در فصل شری "فی الشری" صفحه ۵۹۸). شری: دانه های کوچک و بزرگ که دفعه در اغلب اوقات در بدن پیدا شود و اغلب اوقات ترشح دارد و فارسی آن دلم است. (مضمون بحرالجواهر) . شری: نوعی حساسیت (آلرژی) بمانند کههیر بدون ترشح (تقریر دکتر ناصر شرقی) . در برابر شری "ماشری" هم آمده است. بدین معنی که کوفت و شری و ماشری اغلب در مکالمات به عنوان نفرین با هم گفته می شده. ماشر: (ماخوذ از سریانی به لغت سریانی ورم دموی را گویند یعنی ورمی که ماده آن از خون باشد (دهخدا) ، که مرحوم دهخدا از برهان قاطع گرفته است. در برهان قاطع آمده: "ماشرابارای بی نقطه بر وزن ناسزا به لغت سریانی ورم دموی را گویند یعنی بر وزن ناسزا به لغت سریانی ورم دموی را گویند یعنی ورمی که ماده آن از خون باشد" در شرح و زیرنویس برهان قاطع از مرحوم دکتر معین نیز شرحی آمده و استناد به نظر بعضی از اطباء سلف متذکر شده است. ماشر: در لغت سریانی نام ورمی که از خون و صفرا هر دو در هر قسمت بدن پیدا شود و به فلقمون (Phlegmon) که در جوهر دماغ حادث شود و شیخ

به ورم صفراوی صرف که در کبد تولید شود اطلاق کرده است. اما در عرف طبی خاص اکثر متاخرین ورمی است که در صورت از ترکیب خون و صفرا حاصل میگردد (مضمون بحرالجواهر) . ماشرا: حساسیتی (آلرژی) است بمانند کهئیر (urticaria) یا پف و برآمدگی میباشد (تقریر دکتر ناصر شرقی) = ؟ آنچه که در باب دو کلمه "شری" و "ماشرا" آمد نتیجه مطالعه تهیه کنندگان بود باز هم چشم انتظار کمک همکاران میباشیم.



Phlegmon – آبسه

۱۲ - در "کا" و مج (۱)، "بلغم شور" و در "مر"، "بلغم سرد" آمده است.

۱۳ - در "مر"، "همه تن" آمده است.

۱۴ - در "مر"، "خون" و در "کا"، "خونی" آمده است.

۱۵ - در "مر" و "کا"، "خرماهندی" و در مج (۱)، "تمرهندی" آمده است.

۱۶ - در "مر"، "دھ درم" آمده است.

۱۷ - جمره: [به فتح حیم و راء]: اخ گر، اخگر تخشه، تخشه (مقدمه الادب زمخشری) ، جمره: خدرک آتش، اخگر آتش، آتش، برافروخته (از ماخذ چند از دهخدا) .

جمره: اخگر آتش، تکه آتش ۰۰۰ معین) . جمره: به فتح، دانه های متفرق یا مجتمع با سرخی شدید که

هر دانه آن قسمتی بزرگ از بدن را فراگیردو در گوشت فرو رود فارسی آن آتشک (؟) است (مضمون بحرالجواهر)

۱۸ - نار فارسی: ۰۰۰ دانه ها باشد که بر جلد بدن پیدا شود پر آب رقیق شدیدالحرقت (آنندراج / از دهخدا) . در "مر و مج (۱)، آتش پارسی" آمده است. ايضا به "اغراض الطبیه" مراجعه شود. نار فارسی: ۰۰۰ دانه ها باشد که بر جلد بدن پیدا شود، پر آب رقیق شدیدالحرقت (غیاث اللغات) . غیر از کوفت و آتشک که سیفیلیس باشد (از مجمع الجوامع) (تمام از لغت نامه دهخدا) . نار فارسی: ۰۰۰ نوعی تاولهای سرخ رنگ که بر جلد بدن پیدا شود. مولف مجمع الجوامع آنرا غیر از دانه های مربوط به مرحله دوم مرض سیفیلیس میداند معین) . نار فارسی: ۰۰۰ اسم مرض حاریست (تحفه) برای معادل این کلمه از همکاران استمداد شد، ولی معادل آن در زبان های خارجی بدست نیامد. در برابر نارفارسی بیماری دیگری در کتابهای طبی به نام "nar afrenjgi" (افرنجیه) دیده میشود. نارافرنجی (افرنجیه): آبله فرنگ، کوفت، سیفیلیس معین) . معادل هائی از آن در کتب طبی قدیم و دوران ناصری دیده میشود، به مانند ارمنی دانه، آتشک، سیفیلیس، آبله فرنگ.

۱۹ - در "اغراض الطبیه" جرجانی آمده: "نمله بشره ها باشد کوچک و سوزان و آماس اندک اندک کند و زود ریش کند و پهن باز میشود" ایضا به هدایه المتعلمین مراجعه شود، که نمله و جاورسیه و نار فارسی را آورده است. برای تهیه کنندگان، یافتن معادلی برابر "نمله" در زبان خارجی، میسر نشد.

۲۰ - ثولول: زگیل = Wart در "کا"، پس از "ثولول" ، " و بعضی به کثره باشد" دارد.

۲۱ - در متن نسخه اساس کار، "کاورسه" نیامده ولی از سیاق عبارت و تطبیق با نسخه های دیگر محل این بیماری قبل از "بشرات" میباشد.

۲۲ - اسفیداح: مغرب واژه فارسی اسپیداک یا سپیداب یا سفیداب است (ترجمه سرالاسرار رازی) .

۲۳ - در "مر" ، "بگذارند" آمده است.

۲۴ - سیماب = جیوه = زیبق = Mercury = مقصود از "سیمباب کشته" جیوه ای است که در قدیم با دست یا قاشق یا چیز شبیه به آن آنقدر بر وی جیوه می مالیدند که دانه دانه شود و از حالت سیالی بیرون آید که بامداد دیگر برای امراض جلدی بکار برده شود. جیوه کشته = جیوه مرده که بر اثر مالش به صورت دانه های ریز در آمده باشد.

۲۵ - مطالب داخل قلاب، در نسخه های دیگر دیده نشد.

۲۶ - در سایر نسخه ها: "کندش" . کندس: بین گیاهی که درون آن زرد و برون ش سیاه و مقی و مسهل و سفوف آنرا چون به بینی کشند عطسه آورد.

(ناظم الاطباء) . کندش، خربق (Hellebore White) . کندش = کندس = کندسه = قندش که آنرا خربق سفید نیز گویند . . . جوهر کندس الکالوئیدی است بنام " وراترین " . . . معین) . (ایضا به واژه نامه گیاهی دکتر زاهدی مراجعه شود) .



کندس ، خربق – Hellebore White

۲۷ - در سایر نسخه ها، خبث الفضه آمده که صحیح است. کاتب نسخه اساس کار صحیح ننوشته است. خبث الفضه: چیزی باشد مانند کف که بر روی سیم گداخته ایستد. مالیدن سیماب کشته و خبث الفضه (از ذخیره خوارزمشاهی - از لغت نامه دهخدا) . خبث الحدید: = اکسید آهن. ایضا به کلمات " خبث الذهب و خبث الفضه " به بحرالجواهر مراجعه شود.

۲۸ - سفعه [به فتح سین]: شیرینه ای که بر سر و روی کودک بر آیدو کچلی و بیماری که موی بریزاند (ناظم الاطباء) . سعفة: شرینه، شرینه سر، خستگی سر، . . . (مقدمه الادب زمخشri) . سعفة امن توسيه Bramnylike= Portigo = Honey Comb Scall = - the Scalp سعفة شهدیه of- سعفة شهدیه = Running Tetter of the Scalpe = شلیمر) . سعفة رطبه = زرد زخم Ulcer on سپوسک، سعفة مجیبه (= Honeycomb scall = Favus = the head ، سعفة شهدیه، نوعی کچلی سر = the head ، سعفة مخاطیه، کچلی، = Scalp disease ، سعفة نخالیه = شوره سر (= Pityriasis , Capitis, dandruff) آریانپور) ایضا به " هدایه " و " التنویر" مراجعه شود. در عرف عامه یکی از معانی آن "رشکا" است.

۲۹ - در " کا " ، " شیرینجه " آمده است. شیرینه = شیرینک = زرد زخم معین) . شیرینن ک:

آریانپور) شیرینک: ۰۰۰ و سعفه و نوعی از جوشش که بر روی و
exanthema, kind of infantile eczema)
اندام کودکان بر آید(ناظم الاطباء)



Infantile Eczema

۳۰ - سایر نسخه ها، "بول گاو" را ندارند.

۳۱ - مرادسنگ: مرتك، مرده سنگ، مردارسنگ، مردارستج (برهان قاطع)، اکسید دو پلمب = [اکسید سرب]
(ترجمه سراسرار رازی) • Litharge = (شلیمر)



Litharge - مراد سنگ ، مردارسنگ

۳۲ - ریش بلخی: قرحة که از بشره ها باشد که بهم پیوسته باشد و صدید (زرداب، چرك آمیخته بخونابه ۰۰۰

معین) از وی همی پالاید آناریش بلخی گویند و این ریش به رباط دهستان که نزدیک گرگان است بسیار تولد کند
۰۰۰ (ذخیره خوارزمشاهی از دهخدا) ۰

۳۳ - در "کا" ، پس از "مرهم سازند" ، "ریش پلید را پاک کند و خشک گرداند" و در مج (۱)، "پس پلیدی را پاک
و خشک سازند" آمده است.

۳۴ - در "مر" و مج (۱)، "راتیانج" و در "کا" ، "راتیانه" آمده است.

راتیانه: صمغ درخت صنوبر. راتینج و راتیانج (ناظم الاطباء) ۰ راتیانج = Blak rosin - all = Colophany (= شلیمر) ۰

۳۵ - در "مر" ، "موم" آمده است.

۳۶ - مشرح: ۰۰۰ گوشت پاره شده بدرازا بی آنکه بعضی از بعضی آنرا جدا سازد (محیط المحيط) گوشت کفاینده
(ناظم الاطباء) (تمام از دهخدا) ۰

۳۷ - در مج (۱) و "کا" ، "از داروهای ترد در دارند" آمده است.

۳۸ - نسخه "مر" ، "و خمیر خشک کوفته سود دارد" و نسخه "کا" ، "خمیر خشک کوفته و بیخته اندر شراب" را
اضافه دارند.

مقاله پنجم / در علاج: "شکستگی" (Fracture)، و "کوفتگی" (Contusion) ، و "فشاردگی استخوان" (Pressure)

بیرون آمدن (۱) بندها از جای خویش

هرگه که از این نوع آفتی رسد، در حال، فصد کنند، اگر مانعی نباشد، و اگر مانعی باشد، محجمه برابر آن موضع نهند و خون را به دیگر جانب کشد، و طبع را به حقنه نرم کند یا به آب میوه ها ، و مژروده طیوس دهنده، یا ریوندجینی اندر جلاب حل کنند، و غذا، کشکاب و اسفناخ و ماش مقشر، به روغن بادام. اما اگر "الم" به معده رسد، سکنگبین ساده دهنده با کهربا و بسد (۲) از هر یک، نیم مثقال ، و بگیرند: سیب پاک کرده و به گلاب پخته پنجاه درم، گل سرخ ده درم، مصطکی و آقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یک پنج درم، کوزسرورو زعفران و صبر از هر یکی یک درم، به آب لسان الحمل بسرشنده و برنهندو بینندن. و اگر "الم" رسیده باشد، بگیرند: ریوندجینی ده درم، روناس ده درم، لک (۳) مغسول و طباشير از هر یک پنج درم بکوبند و ببیزند، شربت یک درم (۴) با سکنگبین ، و بگیرند: صندل سپید و گل سرخ و بنفسه خشک از هر یکی پنج درم، آرد جو سه درم، زعفران یک درم، کافور نیم درم، به گلاب و روغن گل بسرشنده و بر جگر نهند. واگر حرارت کمتر باشد، بگیرند: گل سرخ پنج درم، مصطکی و سنبل و دارجینی از هر یکی دو درم، برگ مورد سه درم، لادن دو درم، لادن به روغن خیری (۵) حل کنند یا به روغن یاسمن و دیگر داروها بدان بسرشنده و بکار دارند ، و ضمادی بکنندبین صفت: اگر عضوی آزده شده باشد بگیرند: حضض و مر و زعفران از هریکی دو مثقال، گل ارمنی سه مثقال، ماش مقشر بیست مثقال، جمله را خردبکوبند و ببیزند. و از این جمله، ده مثقال بگیرند و با آب برگ سرو بسرشنده و ضماد کنند و بر کوپاره (۶) کهنه بینندن، تا خشک شود، نافع بود. و هواعلم (۷).

شکستگی و از جای بیرون آمدن بندها

علاج آن

کشیدنست (کشیدگی، کشش Extension) چنانکه بجای باز شود و راست کردن و بستن، لیکن کشیدن برق باید، چنانکه دردی عظیم تولد نکند ، و آزرده شدن عضوی را به روغن گل چرب کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بروی کنند و بینندن و تا سه روز نگشایند. و اگر آسیب به " عصب " آمده باشد، ضمادی به روغن نرگس یا روغن یاسمن (۸) یا روغن سوسن بسرشنده، و نخست به شراب تر کنند ، پس به روغن سوسن بسرشنده و روغن شبت گرم کرده و روغن بابونه و روغن سداب گرم کرده پیوسته بر می چکانند ، و داروهای شکستگی از این نوع سازند.

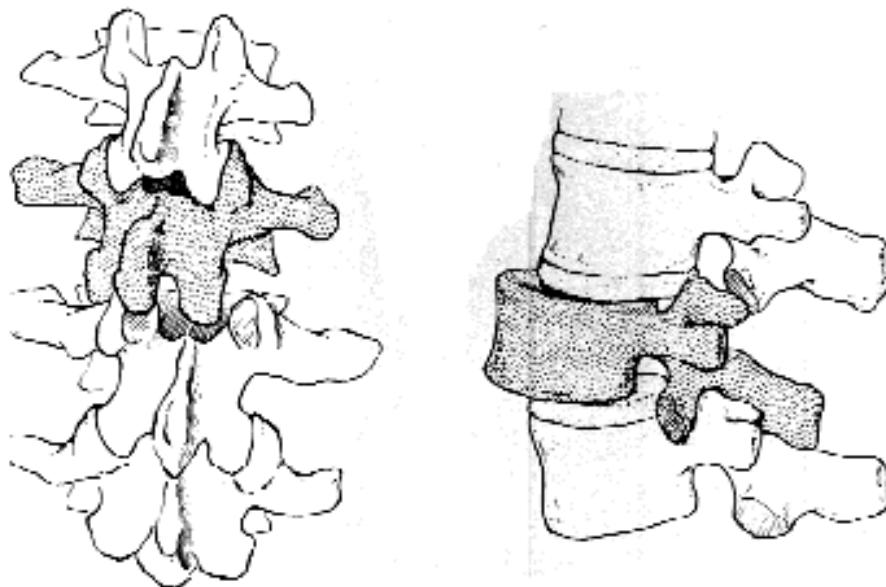
صفت دارو

بگیرند: مغاث (۹) و ماش مقشر از هر یکی ده درم، صبر و مرو (۱۰) و خطمی سپید و آقاقیا از هر یکی پنج درم، گل ارمنی بیست درم، همه کوفته و بیخته، به سپیده خایه مرغ بسرشنده و بکار دارند. و اگر چیزی گرم حاجت باشد، مرزنگوش و اکلیل الملک و راسن و برگ سرو زیادت کنند. و اگر ازبستان دردی خیزد، بگشایند و

آسایشی دهنده و باز برفق بینند.

توضیحات:

۱ - بیرون آمدن بندها از جای خویش = خلع مفصل •



خلع مفصل - Dislocation

۲ - در "مر" ، "سداب" آمده. بسد[به ضم با و شدسين] = مرجان و بيخ مرجان (ناظم الاطباء)

۳ - لک = لاك) = Gomme laque = ج ۲ تاریخ طب در ایران(به فارسی رنگ لاک نامند. صمغ نباتی است شبیه به مر (مکی) ، ساق گیاه او پر شاخ و گلش زرد و تخمش قریب به قرطم (تخم کافیشه) • میگویند شبینمی است که بر نبات می نشینند (تحفه) (از زیر نویس ج ۲ ، تاریخ طب در ایران، صفحه ۴۳۶).

۴ - در "کا": "دو درم" •

۵ - خیری = خیرو = گل شب بو = گل همیشه بهار معین) • خیری اصفر = شب بوی زرد = -
- خیری البر = Yellow - Flower, Bleeding heart, Yellow gil liflower
شب بوی انگلیسی • خیری میردینی (بنفس) خیری هفت رنگ ، خیری خزایی، خیرشیرازی (گل همیشه خیری، خیری خطائی (سیاه) ، خیری میردینی (بنفس) خیری هفت رنگ ، خیری خزایی، خیرشیرازی (گل همیشه بهار) (ناظم الاطباء) • خیری = شب بوی زرد (شرح اسماء العقار) •



شب بوی انگلیسی – Bitter-Cress



شب بو – Gilliflower

۶ - "کوپاره کهنه"؟ کوپار و کوپاره: رمه و گله گاو و خر و گوسفندو دیگر چار پایان (ناظم الاطباء) • کوپاره، کوپوره، گوپاره: آرایش گل خرماست که به شکل گل آذین خوشه بی است و بوسیله برگ قیفی شکل غلاف مانندی احاطه شده و بفرانسه این نوع آرایش را رژیم (Regime) نامند، جفری، گوپرا، گوپارا، کافوری، کوپاره، گوپاره معین) • در سایر نسخه ها، از کلمات "کوپاره کهنه" اثری نیست.



گل خرما – Regime

۷ - از کلمه " و ضمادی "تا" و هواعلم" در سایر نسخه ها نیامده است.

۸ - در دیگر نسخه ها، "روغن یاسمن" نیامده است.

۹ - مغاث: بیخی است دراز و سطبر و پوست او سیاه مایل به سرخی و جوفش به سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل به شیرینی است و نزد بعضی بیخ رمان بریست که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجان است ... (تحفه) • مغاث: بیخ درخت انار صحرائی، درختی است که ریشه آنرا چون بخورند هم قی آورد وهم اسهال (ناظم الاطباء) • در مخزن الادویه عین عبارت تحفه آمده است. مغاث: گیاهی است از تیره پنیر کیان که ریشه اش مورداستفاده داروئی است، رمان بری، معیث، انار صحرائی ... معین) • "در شرح اسماء العقار" آمده: Racinede glossostemon فرانسوی)

۱۰ - در مج ۱)، "مرمکی" و در "مر" ، "مر" آمده است.

مقاله ششم / در تدبیر زینت و داءالثعلب (۱)

علاج آن

ایارج فیقرا با شحم حنظل و غاریقوں جندکرت بدھند. و اگر کسی را ضعیف (۲) باشد و شحم حنظل نتوان داد، به طبیخ افتیمون، استفراغ کند، و ایارج فیقرا و معجون نجاح (۳) بکار دارد. و خداوند مزاج گرم را طریفل کوچک و طبیخ هلیله زرد موافق باشد، و بیخ کبر ببیزند و ایارج فیقرا در وی حل کنند و با آن غرغره کنند، و عاقرقرحا و فرفیون، بزهره گاو بسایند و طلی کنند، و پیاز نرگس مالیدن، سود دارد.

سپوسمه

(شوره سر = Pitiriasis Capitis > شلیمر)

علاج آن

خطمی سوده و آرد نخود، به سرکه بسرشند و بر سر طلی کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند، و اگر زهره گاو و شحم حنظل با آن یار کنند، قویتر باشد.

دراز کردن موی

به آب جغدر و آب نخود می شویند، و صبر اندر آب برگ مورد تربسایند و طلی کنند و یک زمان صبر کنند، پس بشویند، و پیوسته موی رابه آمله و هلیله سیاه می شویند، و روغن مورد و روغن آمله بکار دارند.

کلف

رگ قیفال بزنند، و به مطبوخ هلیله و افتیمون، استفراغ کنند، وایارج فیقرا بکار دارند، و زرنیخ زرد با آب گشنیزتر بسایند و طلی کنند، و تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلی و مغز تخم خربزه کوفته و بزرداب معصفر (۴) سرشته، طلی می کنند، پس از آنکه از گرمابه بیرون آمده باشند.

بھق

به مطبوخ هلیله ها (۵) و افتیمون استفراغ کنند، و اطریفل کوچک و معجون نجاح بکار دارند، و بگیرند: تخم ترب و روناس و کندس و شیطرج و شحم حنظل و مازریون و خربق سپید و خردل و سقمونيا راستاراست، بکوبندو ببیزند و به سرکه طلی کنند، اندر گرمابه يا در آفتاب يا نزدیک آتش.

برص (۶)

علاج آن

"قی" کردنسست ، و به ایارج لوغاذیا و یا به مطبوخ افتیمون استفراغ کنند ، و اطریفل ماهان بدر بکار

دارند ، و طلی به داروهای قوی تر کننده‌های صفت ، بگیرند: برگ مازریون و خربق سیاه و بلبل و بوره راستاراست به سرکه ببیزند و نطرون و ذرا بیخ و سونس آهن (۷) و کف دریا، کوفته و بیخته در وی افکنند و بسایند، تا همچون غالیه شود، و اندر آفتاب طلی کنند، و چندانکه تواند صبر کند، پس بشویند. و اگر "آبله" گردد آنرا بکفایند و آب بیرون کنند و صبر کنند تا خشک شود و باز معاودت کنند.

صفت طلی دیگر

بگیرند: شیطرج و نیل و فوه و شب یمانی و دردی خم خشک کرده، همه بکوبندو بسرشنید به سرکه و بکار دارند و فوه را در آب ببیزند و بپالایند و دارو را بدان آب حل کنند، بیست روز تمام، طلی کنند، اثر وی بماند.

رنگ روی روشن کردن

بگیرند: آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته و کتیرا و تخم ترب کوفته نرم، همه اندر شیر تازه بسرشنید یا اندر کشکاب، و اول شب طلی کنند، و همه شب صبر کنند، و بامداد به آب گرم بشویند، و اندرین آب، سپس گندم و بنفسه خشک باید که پخته باشند، و پالوده و شیر تازه و پیه بط و پیه مرغ و مغز استخوان و انار شیرین و زرده خایه مرغ نیم برشت و انجیر خشک و ترب و گندنا واندکی انگزد واندکی زعفران و اندکی شیر (۸) خوردن این جمله را صافی کند و تازه و افروخته دارد.

بوی اندامها خوش کردن و بوی عرق

هلیون (۹) و حرشف (۱۰) و زرد آلو و نقیع آن خوردن ، و شراب ریحانی خوردن ، بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند.

معجون نوش دارو

که در وی مفرح است. بوی دهان و بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند و رنگ روی صافی کند و معده را قوت دهد و طعام را بگوارد و آنرا پیش از طعام و پس از طعام بکار توان داشت.

طرقیدن پاشنه

علاج آن

پای را از خاک (۱۱) نگاه باید داشت ، و بگیرند: مازو و صمخ عربی کوفته و بیخته نرم، به روغن سندروس بسرشنید و در کفتکی کنند (۱۲) و کاغذی بر زبر (۱۳) آن نهند تا "دارو" در وی خشک شود، و این دارو، پس از آن بکار دارند که پای اندر گرمابه شسته و مالیده و پاک کرده باشند.

توضیحات:

۱ - توضیح - در عنوان مقاله ششم در نسخه اساس آمده: "اندر تدبیرزینت و دارء التعلب" و پس از آن به علاج

پرداخته است که مقصود علاج "داءالشعلب" است. در "مر" ، "داءالشعلب" پس از "تدبیر زینت" به صورت بیماری و علاج آن آمده است. در مج ۱) پس از "زینت" ، "وآن پاک داشتن بشره است" + نسخه "کا" ، "و آرایش" را اضافه دارد.

۲ - در "مر" و مج ۱)، "امعاء" و در "کا" ، "احوال" آمده است.

۳ - معجون نجاح: مسهل سودا وبلغم غلیظ جهه قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است. پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بله هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک دو مثقال، تربد سفید هفت مثقال، غاریقون، بسفایج از هر یک پنج مثقال محموده مشوی سه مثقال، گل سرخ رب سوس مصطفکی سفید از هر یک پنج مثقال، عسل کف گرفته سه برابر ادویه قدر شربت دو مثقال تا سه مثقال (تحفه حکیم مومن) . + توضیحا اضافه میشود که در "هدايه" چهل و پنج نوع معجون و در قانون (کتاب پنجم) شsst و سه نوع آمده است. محموده: داروئی مسهل که سقمونيا نيز گويند (ناظم الاطباء و شرح اسماء العقار) مشوی = بريان شده.

۴ - زرداب معصرفر.زرداب (آب زرد رنگ و خلط صفرا)(ناظم الاطباء) معصرفر: چيزی که به گل کاجيره آن را رنگ کرده باشنند ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) مقصود آب زردی است که با گل کاجيره رنگ کرده باشنند. نسخه "کا" ، " و تخم" را اضافه دارد.

۵ - در سایر نسخه ها، " هلیله" آمده است.

۶ - برص = پیسی ، Vtiligo ، شلیمر کلمه Alphos را در برابر پیسی و برس آورده است. برص: سفیدی که بر ظاهر بدن در بعضی قسمتها آید و گود شود تا آنکه بدن کلا سفید گردد ۰۰۰ و شیخ "برص اسود" را "قوباء"متقرسر" گفته است (بحراجواهر) . برص: پیش اندام (ناظم الاطباء) .



پیسی ، برص - Vitiligo

۷ - در "کا" ، "سونش آهنگران" آمده است. سونش: براده و ریزه هایی از فلز که از دم سوهان ریزد معین)
Filing = .

۸ - در مج (۱)، "شیر گاو روی را صاف کند" و در "کا" ، "اندکی سیرخوردن" آمده است.

۹ - هلیون : کشک الماز، مارچوبه = Asparagus , sparrow - grass - (واژه نامه گیاهی) .



هلیون ، کشک الماز ، مارچوبه - Asparagus

۱۰ - حرف: کنگر (۰۰۰ معین) ، خرشوف : کنگر فرنگی معین) . خرشوف: کنگر فرنگی ، انگنار ، انگینار -)
واژه نامه گیاهی(. خرشوف: Artichaut فرانسوی - شرح اسماء العقار) .

۱۱ - در مج (۱)، "گل و خاک" و در "مر" ، "خاک و گرد" آمده است.

۱۲ - در "مر" ، "در کوفتگی کنند" . در مج (۱)، "در آن شکاف کنند" .

۱۳ - در مج (۱)، "زیر" و در "کا" ، "بر روی" آمده است.

مقاله هفتم / اندک علاج زهرها

اولاً کسانی را که دشمن و تهمت آن باشد که ایشانرا چیزی زیان کار دهنده، طریق احتیاط آنست که در جایگاه تهمت، طعامی و شرابی که طعم سخت قوی باشد، نخورد. مثلاً که سخت شیرین باشد یا سخت ترش یا سخت تیز یا سخت شور، نخورد و دست باز کشد از بهر آنکه طعم چیزهای زیان کار، بوی آن در چنین طعامها و شرابها پوشیده توان داشت. و طریق دیگر آنست که آنجا که ایمن نباشد، طعام و شراب نخورد و حاضر نگردد، از بهر دو کار، یکی آنکه اگر شهوت طعام پدید آید و چیزی زیان کار دهنده، طعم و بوی آن به سبب دربات (۱) طعام و رغبت بدان بر مردم پوشیده گردد، و دوم آنکه چیزهای زیان کار در حال گرسنگی و تشنجی زودتر اثر کند و در رگها و در ره گذرها بنماند و زود بگذرد و قوت آن بدل رسد. و اگر طعام و شراب خورده باشد، قوت آن چیز نخست بر طعام آید و ضعیف شود از بهرآنکه رگها ممتلی باشند، زهر گذر نیابد و بدل نرسد. و باشد که اندر آن طعام که او خورده باشد چیزی بوده باشد، که قوت آن با قوت زهر بازکوشد و مضرت آن دفع کند. و طریق دیگر آنکه بر سبیل احتیاط، فصد کنند، و نخست چیزی که خورند آن باشد که مضرت آن دفع کند و قوت آن زهر ازدله باز دارد.

صفت داروئی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشترین زهرها باز دارد و در وی مضرتی نباشد، بگیرند: گوز مغز پاک کرده شش درم، برگ سداب خشک و نمک درست (۲) از هر یک یک درم، انجیر خشک چندانکه دیگر چیزهای بدن بتوان سرشت و بسرشنده، شربت چندیک، گوز و گوشت قدید راسو بخاصیت، مضرت بیشترین زهرها باز دارد، چون قدید کرده باشند، گوشت راسو را و تریاق بزرگ و مژو دیطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه (۳) و تریاق الطین (۴)، همه پیش از آن و پس از آن، مضرت زهرها را دفع کننده است. لکن باشد که مزاج هر شخصی بهر وقتی این معجونها احتمال نکند، پس مضرتی نقد بر خویشتن نتوان نهاد، هنوز به مضرتی نارسیده، و اگر دیگر از این معجونها چیزی بخورد و حرارتی در وی پدید آید، آب یخ و روغن گل (۵) باید داد بسیار، و "قی" فرمودن (۶).

اما قانون علاج همه زهرها، آنست که هرگاه که حس (۷) آن نیابد، که او را زهری دادن، در حال، "قی" کند - پیش از آنکه قوت آن در تن پراکنده شود - به آب نیم گرم و روغن شیر پخت و طبیخ شبت واندکی بوره، و روغن بسیار، قی بیشتر آرد. و هرگاه که "قی" کرده آید تمام، شیرتازه خورند بسیار. و اگر به شیر نیز "قی" افتاد، سخت نیک باشد. اگر شیر خاضر نباشد، مسکه گداخته بجای آن باشد، و لعاب تخم کتان و پیه بط گداخته و شراب شیرین، سود دارد.

و اگر از معجونهای بزرگ چون تریاق و مژو دیطوس و غیر آن، حرارتی تولد کند، آب یخ و روغن گل می باید داد و بدان قی فرمودن. و اگر در خواب شوند، نشاید گذاشتن و بهر تدبیر که ممکن گردد بیدار می باید داشت.

و اگر طعام خورند، بسیار بسیار باید خورد، تا اگر "قی" نیفتند، بسیاری طعام بر آن چیز غلبه کند، و باشد که معده ممتلى گردد و "قی" کردن آسان شود.

اما داروها که از بهر گزیدن جانوران زیان کار دهن، شیر لاغیه^(۸) که آنرا تریاق بوشیخه^(۹) گویند، گزیدن "افعی" را سخت نافع بود، و شراب انگوری که "افعی" در وی افتاده باشد و مرده، گزیدن همه جانوران را سود دارد و نافع بود، و مقدار دو درم تخم ترجح ضد همه زهرهای جانوران است، و بیخ انگذان پاذهر همه است.

و داروهایی که طلی کنند: نطف اسفیدست و شیرخام و پخته با روغن گاو سرشته و جندبیدستر با روغن زیت سرشته و عصاره گندنا و عصاره بودنه جویباری و زهره گاو و بز و نمک و سرگین بز^(۱۰) سرشته ضماد کردن، پاذهر همه زهرها است از جانوران و این گزیده است^(۱۱).

توضیحات:

۱ - درbast = دربایستن. ۱) حاجت، نیازمندی. ۲) ضرورت. ۳) سزاواری شایستگی، لیاقت. ۴) طور، روش، رسم.
۵) ضروری معین) •

۲ - در "کا" ، "درشت" در مج ۱)، "قدرتی" آمده است.

۳ - تریاق الشمانیه: تریاقی که از اختلاط اخلاط (مركب) هشت گانه سازند و سود آن بیشتر از تریاق اربع است (بحراج الجوادر) • تریاقی که از هشت خلط کنند (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) • زراوند طویل، ریوند چینی، پوست بیخ کبر، حب الغار، مر، جنطیانا، قسط مر، عروق. از هر یکی راستاراست همه را بکوبند و پزند و به انگیین مصفی بسرشنند. شربت یک مثقال و در بیماری صرع سود دارد (از لغت نامه دهخدا) •

۴ - تریاق الطین. بگیرند گل مختوم و حب الغار راستاراست بکوبند و به روغن گاو بمالند و چرب کنند و به انگیین بسرشنند (ذخیره خوارزمشاهی / دهخدا) •

۵ - در "مر" ، "گاو" آمده است. و نسخه مج ۱)، "و نگذارند که به خواب رود" را اضافه دارد.

۶ - در مج ۱)، پس از آن آمده است: "و نگذارند که خواب رود و باید دانست که در حال که زهر خورده شود، هیچ چیز بهتر از قی کردن نیست، پیش از آنکه زهر در بدن کار کرده باشد" •

۷ - در "مر" ، آمده: "که حس آنان باید که زهر دادند در حال قی کنده، پیش از آنکه قوت زهر اندر همه تن پراکنده شود" و در مج ۱)، عنوان "اما قانون ۰۰۰" نیامده است.

۸ - لاغیه = لاعیه، لبانه (معین) : لاعیه: یک قسم گیاه شیردار (ناظم الاطباء) • لاعیه: در زبان فرانسوی - Euphorbe شرح اسماءالعقار (ضمتادر مج ۱)، "شراب" آمده است.



لاغیه ، لاعیه ، لبانه - Euphorbe

۹ - تریاق بوشنجه: لبن الیتوغ: و لبن الیتوغ که آنرا تریاق بوشنجه گویند(ذخیره خوارزمشاھی از دهخدا) • در مج ۱) و "مر" ، "بوشنجه" آمده است.

۱۰ - دو نسخه "مر" و مج ۱)، "سداب" را اضافه دارند و نسخه مج (۱)، "آب نعنا و کندر و زهره گاو" را اضافه دارد.

۱۱ - صفحات آخر کتاب "خفی علائی" با دو نسخه خطی کتابخانه مجلس (شماره ۱) و کتابخانه مرکزی دانشگاه (مر) و نسخه چاپی "کانپور" (کا) ، مطابقه و تنظیم گردید با این تفاوت که در نسخه مجلس (۱) پس از بادزهرهمه است" آمده: "داروهایی که دفع زهر جانوران کند" که عین مطلب "وداروهایی که طلا کنند" میباشد، منتهی عنوان ها یکی نیست و پس از ختم مطلب عنوانی بدین مضمون اضافه دارد: "خاتمه اندر قوت شهوت راندن ۰۰۰" و یک صفحه و چند سطر در این باب میباشد، که اضافی به نظر می رسد. پس از آن، تمام کتاب قرابادین ذخیره خمیمه نسخه است. انتهای نسخه چنین است: "تمت الكتاب بعون الوهاب على يداحقر خلق الله واقل عباد الله وهاب ابن محمد على بن محمد تقى غفرالله تعالى ذنبهم وعفى الله عن جرائمهم به محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و رحمة الله و برکاته" • تاریخ کتابت شهر رجب المرجب سنہ ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ میلادی)

در آخر نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه آمده است: "تمت الكتاب الخفی العلائی بعون الله الملك الوهاب و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآلله الطیبین الطاھرین و سلم تسليما کصیرا، تحریرا فی رابع شهر ذی قعده ببلده استراباد سنه احدی و تسعین و ثمان مائه [۸۹۱]

در خاتمه نسخه چاپی " کانپور " آمده: "تمت خاتمه الطبع: الحمد لله والمنه که رساله حکمت مقاله الموسوم به خف علائی در مطبع مسیحی عالم عیسی دم ارسسطو فطنت عالیجناب معلی القاب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای واقع کانپور به اهتمام منصرم کامل منشی بهگواندیال صاحب عاقل ایجنت مطبع به ماہ جولائی سنه ع ۱۸۹۱ [= ۱۲۷۰ شمسی و ذی حجه ۱۳۰۸ قمری] باراول بحلیه طبع محلی گردید فقط.

در نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره (۲) - نسخه اساس کار - پس از عبارت " بادرزه همه زهره است از جانوران و این گزیده است " عنوانی آمده است بدین مضمون: " گفتار در چیزهایی که بباید خورد از بهرگزیدن جمندگن [جمند = جنبنده، متحرک، دایه، چهارپا، شپش ۰۰۰ معین] که به نظر می رسد به نسخه اضافه گردیده است (به باب هفتم مقاله دوم فهرست کتاب مراجعه شود) که در نسخه های دیگر و ایضا در فهرست فونان ص ۳۵ دیده نشد. تاریخ کتابت نسخه اساس کار بیست و ششم شهر شوال سنه ۸۳۷ هجری قمری و کاتب آن " عبدالله بن محمد حاجی سیف الدین حاجی یوسف بن حاجی محمدالمعلم القاری " است. قسمتی که در آخر تحت عنوان " در چیزهایی که بباید خورد از بهر گزیدن جمندگان " چهار برگ و نیم (۹ صفحه) است و متناسبانه قسمت اعظم دو صفحه از عنوان بالا محتملا بر اثر آب یا رطوبت (یا علت دیگر) کسری هائی دارد که مطلب را مغشوق و ناخوانا کرده است. بعلاوه در یکی از صفحات حروفی مقطع به صورت رمز مانند حروف کتابچه رمالان دیده شد. دو صفحه ما قبل آخر هم دستورهای داروئی آمده که به مانند هشت صفحه اضافی مغشوش و یا افتادگی دارد. بدین لحاظ تهیه کنندگان، این بخش از کتاب را طبق سه نسخه دیگر تنظیم نمودند.

در خاتمه از خوانندگان کتاب مخصوصا همکاران تمدنی میشود اگر سهو و اشتباهی در کتاب و حواشی آن ملاحظه فرمودند لطفا تهیه کنندگان را آگاه فرمایند که منتهای تشکر و امتنان است.

تهران، آبان ماه ۱۳۶۹

منابع و مأخذ

آئین پزشکی (عربی) ، علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی، ترجمه به فارسی از دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۲۸۶ ، تهران، شماره ۱۳۳۴ شمسی.

الابنیه عن حقایق الادویه، موفق الدین ابومنصور علی الھروی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۱۶۳ ، به کوشش مرحوم دکتر حسینی محبوبی اردکانی.

التنویر - (ترجمه به فارسی) از ابومنصور حسن بن نوح القمری البخاری.

اختیارات بدیعی، حاجی زین العابدین علی بن حسین انصاری، کانپور، ۱۳۰۵ هجری قمری.

الاغراض الطبیه و المباحث العلائیه (فارسی) ، سید اسماعیل جرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۴۵ شمسی.

بحرالجواهر (فرهنگ لغات طبی، فارسی و عربی) ، تالیف محمد بن یوسف الطبیب الھروی، به کوشش میرزا سید رضی آقا حکیمباشی عساکر منصورة نظام، سنگی، تهران، ربیع الاول ۱۲۸۸ هجری قمری.

برهان قاطع، محمد حسین برهان فرزند خلف تبریزی ، سنگی ، تهران، ۱۲۷۸ هجری قمری و چاپ جدید درینچ مجلد به تصحیح مرحوم دکتر محمدمعین، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲ هجری شمسی.

پورسینا (فارسی) ، مرحوم سعید نفیسی، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۳ شمسی.

تاریخ طب ایران و خلافت شرقی (انگلیسی) ، دکتر سیریل الگود، A Meolical History of Persia and the Eastern Caliphate, Dr.Cyril ELGOOD کمبریج، ۱۹۵۱ میلادی

تاریخ طب در ایران (فارسی) ، ج ۱ ، دکتر محمود نجم آبادی، تهران، ۱۳۴۰ شمسی.

تاریخ طب در ایران (فارسی) ، ج ۲ ، دکتر محمود نجم آبادی، تهران، انتشارات دانشگاه، شماره ۱۳۹۷ ، دو بار، ۱۳۵۳ و ۱۳۶۷ شمسی.

تاریخ طب و دارو سازی و دندان پزشکی و دام پزشکی (فرانسوی) ، تحت سرپرستی مرحوم پرفسور لینل لاواستین (Lainge LAVASTINE) با شرکت عده ای از علمای تاریخ طب، پاریس، ۱۹۳۶ میلادی.

تحفه حکیم مومن (تحفه المؤمنین) (فارسی) ، محمد مومن فرزند میرزامحمد زمان تنکابنی، سنگی، چاپ تهران، ۱۲۷۷ هجری قمری و چاپ افست آن، با مقدمه دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات کتابفروشی مصطفوی،

تهران.

ترجمه کتاب "الجدري و الحصبة" (آبله و سرخک) ، تالیف رازی، به کوشش دکتر محمود نجم آبادی،
تهران، انتشارات دانشگاه، شماره ۱۰۴۰ ، دوبار، ۱۳۹۳ و ۱۳۶۴ شمسی.

ترجمه سرالاسرار رازی (از عربی به فارسی) ، دکتر مهندس حسینعلی شبیانی، انتشارات دانشگاه تهران،
شماره ۱۳۰۰ ، ۱۳۴۹ شمسی.

ترجمه سفرنامه پولاك (ایران و ایرانیان) ، از آلمانی به فارسی، Persien das Land und Seine Bewohner، Dr. Yacob Eolouarol Polak به کوشش کیکاووس جهانداری، تهران، ۱۳۶۱ شمسی، انتشارات خوارزمی.

ترجمه طب اسلامی، پرسور ادوارد براون، به کوشش مسعود رجب نیابا مقدمه دکتر محمود نجم آبادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۱۳۴۳ شمسی.

ترجمه طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول (Stanley Lan Pool) به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۲ شمسی.

ترجمه عيون الانباء في طبقات الاطباء (از عربی به فارسی) ، ابن ابی اصیبیعه، توسط مرحوم سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی، ج ۱ ، تهران، ۱۳۴۹ شمسی.

ترجمه قانون ابن سینا (به فارسی) ، عبدالرحمان شرفکندي (هه ڙار) ، انتشارات دانشگاه تهران و سروش، تهران از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ شمسی. کتاب اول به کوشش عبدالرحمان شرفکندي (هه ڙار) و دکتر ابوالقاسم پاکدامن و دکتر محمدرضا غفاری و تصحیح و تنقیح دکتر حسین عرفانی، شش مجلد بعدی توسط عبدالرحمان شرفکندي (هه ڙار) .

ترجمه قصص و حکایات المرضی (از عربی به فارسی) ، تالیف رازی، به کوشش دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۹۴ ، دوبار، ۱۳۴۳ و ۱۳۵۶ شمسی.

ترجمه تقویم الصحه (عربی) ، ابن بطلان بغدادی، از مترجمی نامعلوم، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰ شمسی.

ترجمه منافع الاغذیه و دفع مضارها (عربی از رازی) ، تحت عنوان "بهداشت غذائی" توسط مرحوم دکتر سید عبدالعلی علوی نائینی، تهران، ۱۳۴۳ شمسی.

تقویم یک صد و پنج ساله تطبیقی ، احمد نجم آبادی ، تهران، ۱۳۳۴ شمسی، انتشارات شرکت سهامی
تحریر ایران.

الجدري و الحصبه (آبله و سرخك) (عربى) محمد ذكريای رازى، بيروت ۱۸۷۲ ميلادي، توسط Van Dyck

جدول تطبیقی سالها و ماهها و روزهای هجری قمری به ميلادي (آلمانی) ،
Wasten Felol، ۱۹۶۱ Mahler'sche و يزبادن (آلمان)

جشن نامه ابن سينا (فارسی) ، دوره پنج جلدی، انتشارات انجمن آثارملی، تهران، ۱۳۳۴ شمسی.

چهارمقاله عروضی سمرقندی (فارسی) ، احمدبن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، به سعی و
اهتمام و تصحیح مرحوم محمد قزوینی ۱۳۲۷ هجری قمری، ايضاً به کوشش مرحوم دکتر محمد معین، چاپ سوم
۱۳۳۳ شمسی، انتشارات زوار.

خفی علائی (فارسی) ، سید اسماعیل جرجانی، سه نسخه خطی و یک نسخه چاپی شهر کانپور
(هندوستان) که مشروحاً در مقدمه آمده است.

دائره المعارف فارسی، به سرپرستی مرحوم غلامحسین مصاحب، ج ۱ و ج ۲ ، ۱۳۴۵ - ۱۳۵۶ شمسی،
تهران.

ديوان اطعمه (فارسی) ، ابواسحاق حلاج شيرازی، قسطنطينيه، ۱۳۰۳ هجری قمری، مطبعه ابوالضياء.

ذخیره خوارزمشاهی (فارسی) ، سید اسماعیل جرجانی، به کوشش علی اکبرسعیدی سیرجانی، انتشارات
بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۵۵ شمسی.

رساله طبی تز (فرانسوی) ، دکتر عباس مودب نفیسی ، پاریس ، ۱۹۳۳ ميلادي.

شرح اسماء العقار (عربى) با شرح به زبان فرانسوی، ابی عمران موسی بن عبیدالله الاسرائیلی القرطبی به
تصحیح دکتر ماکس میرهوف (Meyerhof ، Dr. Max) - سلسله انتشارات انسٹیتوی مصر، شماره ۴۱ ،
قاھره، چاپخانه انتسٹیتو باستان شناسی شرقی، ۱۹۴۰ ميلادي.

الطب الروحانی (عربى) ، رازی، به سعی و اهتمام پاول کراوس (Paul Kraus) - قاهره، ۱۹۳۹ ميلادي.

عيون الانباء في طبقات الاطباء (عربي) ، ابن ابي اصبعه، بيروت، ١٩٦٥ ميلادي.

غرائب اللغة العربية (عربي) ، الاب رفائيل نخله اليسوسي، چاپ سوم، بيروت، ١٩٦٠ ميلادي، مطبعه كاتوليكي.

فارماکوپه همدرد، حكيم محمد سعيد، كراچي، ١٩٦٩ ميلادي.

فرهنگ های مختلف طبی، انگلیسی به فارسی، آلمانی به فارسی، عربی به فارسی، فارسی و فارسی، فارسی به فرانسوی، فارسی به انگلیسی، فرانسوی به فارسی، فارسی به انگلیسی، فارسی به آلمانی، مذکور در متن كتاب.

فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی ، سید محمد علی امام شوشتري، انتشارات انجمن آثار ملي، شماره ٥٨ ، تهران، ١٣٤٧ شمسی.

فرهنگ نفیسی (فرنوساد) ، میرزا علی اکبر خان نفیسی (نظم الاطباء) ، ١٣٤٣ شمسی، انتشارات خیام.

فرهنگ سخنواران، دکتر ع خیامپور، تبریز، ١٣٤٠ شمسی.

فرهنگ شلیمر، دکتر لوئی یوهان شلیمر(Dr.Louio Yohann Schlimmer) چاپ سنگی ١٨٧٤ ميلادي، تهران و چاپهای مختلف سربی.

فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانبaba مشار، ١٣٥٢ شمسی.

فهرست کتابهای چاپی فارسی طبی و فنون وابسته به طب (فارسی) ، دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٢ شمسی.

قانون. (عربي) ، ابن سينا، سنگي، به کوشش میرزا سيدرضي طباطبائي سمناني، حكيمباشی كل نظام و غلامعلی شاملو (صدرالاطباء) به خط ميرزامحمدعلی طبيب نظام، تهران، ١٢٩٥ هجری قمری.

كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون (عربي) ، حاجي خليفه ملا كاتب چلبى، استانبول، ١٣١٠ هجري.

گیا (راهنمای گیاهی) (فارسی) ، دکتر حسین گل گلاب، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٠ شمسی.

گیاهان داروئی، دکتر علی زرگری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ١٣٦١ شمسی.

لغت فرس ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، با سرمایه سید عبدالرحیم خلخالی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹ شمسی.

لغت نامه دهخدا، مرحوم علامه علی اکبر دهخدا، دوره ۵.

مخزن الادویه (فارسی)، میر محمدحسین بن محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی، بمیئی، ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی).

مقدمه الادب زمخشri (ترجمه از عربی به فارسی)، جارلله ابوالقاسم محمود بن عمرالزمخشri الخوارزمی، به کوشش سید محمدکاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، در سه جلد، ۱۳۴۲/۳ شمسی.
منابع طب ایرانی (آلمانی)، آدلف فوناهن Zur Quellen Kunole der Persichen Meolizin, AOLOLF Fohnan (آلمان)، ۱۹۱۰ میلادی.

منتھی الارب، عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری، تهران، ۱۳۷۷ هجری قمری.

مؤلفات و مصنفات ابوبکر محمدبن زکریای رازی (فارسی)، دکتر محمودنجم آبادی، انتشارات دانشگاه، ۱۳۳۹ شمسی.

نصاب الصیبان، بدرالدین ابونصر مسعود (یا محمود) بن ابی بکر الفراھی، اصفهان، ۱۲۸۶ هجری قمری.

واژه نامه گیاهی، دکتر اسمعیل زاهدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ شمسی.

هدایه المتعلمين (فارسی)، ابوبکر ریبع بن احمدالاخوینی البخاری، به اهتمام دکتر جلال متینی، مشهد، ۱۳۴۴ شمسی.

هرمزدانمه (فارسی)، ابراهیم پوردادو، تهران، ۱۳۳۱ شمسی.